

فهرست مطالب

- مأموریت ملک فخرالدین احمد طیبی به دربار مغولان در چین (بررسی عوامل سیاسی و اقتصادی)
علی بحرانی پور/ سیده زهرا زارعی ۳
- جنگ معاهدات (سیاست انگلستان برای مهار امرای افغان و شاهان قاجار)
هادی بیاتی/ محمود سلجوقی ۲۹
- جاده لینچ و نقش آن در روابط خان‌های بختیاری و دولت انگلیس در ایران
عصر قاجار
غفار پوربختیار/ امیر اکبری ۴۹
- نقدهایی بر خط‌مشی بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م.)
رضا آذری شهرضایی ۶۹
- فرآیند به‌رسمیت شناختن کشور تازه‌تأسیس عراق در دوره رضا شاه (سال‌های ۱۳۰۸-۱۳۰۰ ش.)
علی‌رضا الزیادی/ داریوش رحمانیان/ حسن زندیه ۸۷
- بررسی جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی منطقه ای ایالات متحده آمریکا
با محوریت نقش ایران (سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۸ ش.)
تارا جهانگیری ۱۱۹

مأموریت ملک فخرالدین احمد طیبی به دربار مغولان در چین (بررسی عوامل سیاسی و اقتصادی)

علی بحرانی پور^۱

سیده زهرا زارعی^۲

چکیده

چند دهه پس از به قدرت رسیدن سلسله یوان (مغولان چین) توسط قوییلای قاآن و هم زمان، تأسیس حکومت ایلخانان در ایران، روابط حسنه‌ای میان دو قدرت از طریق جاده ابریشم برقرار شد. ایلخانان با کمک حکومت محلی آل طیبی در جزیره کیش به عنوان دست‌نشانندگان خود در خلیج فارس، روابط دریایی را پیش گرفتند. با استقرار خاندان تاجرپیشه ملک‌الاسلام طیبی در جزیره کیش طی نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری قمری، این خاندان فعالیت‌های تجاری خود را در دو حوزه خلیج فارس (جزیره کیش) و اقیانوس هند متمرکز کردند. چنانکه ملک‌الاسلام جمال‌الدین ابراهیم طیبی در جزیره کیش و برادرش تقی‌الدین ابراهیم در سواحل معبر در هند با تأسیس نمایندگی‌های تجاری ساحلی، زمینه‌های ارتباطات دریایی ایران با چین را از طریق اقیانوس هند فراهم نمودند و در سال ۶۹۷ ق. یکی از فرزندان ملک‌الاسلام به نام ملک فخرالدین احمد طیبی به عنوان سفیر از سوی غازان به دربار تیمور قاآن در چین اعزام شد. مسئله مقاله حاضر آن است که هدف و عوامل مؤثر بر این سفارت را بررسی کند. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که اهداف اقتصادی (تجارت دریایی به عنوان اورتاق) بر سایر انگیزه‌های دربار ایلخانان برتری داشته است، اما کارشکنی‌های ملوک هرموز بر ناکامی این سفارت تأثیرات اساسی گذاشته بود. در این پژوهش، انگیزه‌ها و عوامل مؤثر بر مأموریت ملک فخرالدین احمد طیبی از نظر شرایط محلی، منطقه‌ای و جهانی با بهره‌گیری از منابع مکتوب ایرانی و چینی و نیز پژوهش میدانی مورد بررسی قرار گرفته است.

▪ واژگان کلیدی:

ایران، چین، دربار مغولان، ملک فخرالدین احمد طیبی، مأموریت، عوامل سیاسی، اقتصادی.

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۹/۲۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۷/۰۲

^۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز- ایران (نویسنده مسئول) bahranipour@hotmail.com

^۲. پژوهشگر آزاد، اهواز- ایران z.zarei88@yahoo.com

پیشینه و مقدمه پژوهش

در زمانه پراشوب پس از مرگ چنگیز خان و با وجود رقابت‌های ارضی میان الوس‌های چنگیزی، دلایل متنوعی آنها را به سوی اتحاد می‌کشاند که عبارت بودند از: جهانی‌شدن تاریخ در عهد مغولان و صلح مغولی، رسم مغولی سلسله مراتب مبتنی بر «آقا و اینی» و تغییر در تعریف ایلخان در آن میانه،^۱ بازگشائی جاده ابریشم تحت‌تأثیر حمله مغول و حذف مرزهای سیاسی، ناامنی مسیر زمینی و توجه مغولان به دریاها، پایان دوره جهانگشائی و آغاز جهانداری مغولان، روی آوردن از نظامی‌گری به بهره‌کشی اقتصادی و تجارت‌گرایی و در نتیجه رونق یافتن نظام اورتاقی و مشارکت خوانین در امر تجارت به‌خصوص تجارت بین‌المللی نفایس.

در چنان فضای تاریخی، روابط درون خانواده تولوی که شامل قوبیلای و فرزندان هلاکو خان، آن‌هم در دوره استقلال خواهی غازان خان از قاآن مغول که خود «آقا» و عموی او به‌شمار می‌رفت، مسئله بغرنجی ایجاد کرد که طی آن، استقلال نوین غازانی و نوع رابطه او با قاآن مغول در چین بازتعریف شد. بنابراین، سؤالاتی چند پدیدار می‌شود؛ هدف سفارت فخرالدین سیاسی بود یا تجاری؟ آیا او یک اورتاق بود و سفارت وی نوعی مذاکره تجاری با دربار چین در راستای بازگشایی راه دریایی برای توسعه تجارت دریایی ایران و چین بوده است؟ آیا دولت غازان در پی نوعی سیاست تجاری و اقتصاد سیاسی در اقیانوس هند بوده است؟ و به‌طور کلی سؤال اصلی این است که هدف غازان خان از اعزام ملک فخرالدین احمد طیبی به دربار تیمور قاآن چه بوده است؟ فرضیه تحقیق حاکی از آن است که غازان ضمن سرمایه‌گذاری تجاری، در پی توسعه تجارت دریایی ایران تا سواحل شرقی چین بوده است تا نمایندگی‌های تجاری چینی در معبر هند را تضعیف کند.

سال	واقعه	منبع
حدود ۶۵۰ ق. به بعد	قوریلتهای منکو و همراهی با برادرش قوبیلای برای تکمیل فتح چین شمالی و غربی و تلاش به‌منظور براندازی سلسله سونگ. همچنین اعزام برادر دیگرش هلاکو به ایران و ابقای اریق‌بوکا برادر سومش در مغولستان	همدانی، ۱۳۷۳، ۸۵۲/۱-۸۴۸؛ مورگان ۱۴۲
۶۵۹ ق. / ۱۲۶۰ م.	رقابت قوبیلای پسر تولی (طرفدار فرهنگ یکجانشین چینی) با برادر خود اریق‌بوکا	وصاف، ۱۳۳۸: ۱۶/۱؛ همدانی، ۱۳۷۳: ۱۶۵/۱-۹۱

۱. به‌عنوان خان تابع یا به مثابه خان ایل خود

مورگان، ۱۴۲	(سنت گرا و هواخواه زندگی سنتی مغولان و معتقد به استثمار چین و نه حکومت بر آن) بر سر قآنی، تشکیل دو قوریلتای توسط هر یک و دعوی قآنی و قوریلتای کنجانفو و جلوس قوبیلای در ۶۵۸ ق.	
ویتلس، ۱۳۵۳: ۱۲۸-۱۲۷	در زمان منکوقآن، شهر قراقوروم آخرین و پرشکوه‌ترین روزهای پایتختی خود را می‌گذراند، زیرا پس از او قوبیلای قآن دایدو (یا خان‌بلیق در نزدیکی پکن) را به پایتختی برگزید و از آن پس مسیرهای تجاری بیش از پیش متوجه خان‌بلیق شد.	-
همدانی، ۱۳۷۳: ۶۸۹/۲-۸۶۹؛ مورگان، ۱۴۲	پیروزی قوبیلای بر اریق بوکا پس از چهار سال جنگ داخلی، جلوس در پکن و ادامه حکومتش تا زمان مرگ (۶۹۴ ق./۱۲۹۴ م.).	۶۶۳ ق./۱۲۶۴ م.
همدانی، ۱۳۷۳: ۹۰۲/۲-۸۹۷ و ۹۲۳-۹۱۶؛ مورگان ۱۴۴	تصرف سراسر قلمرو سونگ توسط قوبیلای با کمترین میزان تخریب و کمک خیانت گسترده فرماندهان ناوگان سونگ در سلطه‌یابی بر راه‌های آبی	۶۷۸ ق./۱۲۷۹ م.
همدانی، ۱۳۷۳: ۹۳۲/۲؛ مورگان، ۱۴۵	لشکرکشی قوبیلای به جنوب شرقی آسیا و جاوله، فتح ایالت غیرچینی نان چائو (یون نان فعلی) در جنوب غربی چین و الحاق دائم آن به این سرزمین	دهه ۶۷۰ ق.
مورگان، ۱۴۶	دو لشکرکشی آبی و خاکی قوبیلای به ژاپن در جریان نبردهای چین جنوبی و شکستن ناوگان او به سبب طوفان (کامی‌کازه: باد آسمانی).	۶۷۳ ق./۱۲۷۴ م. ۶۸۰ ق./۱۲۸۱ م.
وصاف، ۱۳۳۸: ۱۶-۲۳/۱؛ پولو، ۱۳۶۳: ۱۰۳-۸۲؛ Chau Ju-kua, Mozal, 1982: 1-11 635-640	قوبیلای با توسعه شبکه یام، رسم نزل (پذیرایی از نمایندگان حکومت و ایلچیان توسط ساکنان مسیر) را لغو کرد. در ۶۷۱ ق./۱۲۷۲ م. فتوحات چنگیز خان در چین شمالی را ادامه داد و در این راه از یاری	۶۷۱ ق./۱۲۷۲ م. تا ۶۹۱ ق./۱۲۹۱ م.

	مسلمانانی چون علی بیگ بن یلواج بهره برد. وی با استفاده از کشتی‌های چینی حمل غلات از رودخانه‌های بزرگ چین عبور می‌کرد و توانست با شکست فغفور جوقون‌قا، پایتختش شهر بزرگ و تجاری خترای را تصرف کرد و پس از تکمیل فتوحات خود در چین به اصلاح کشاورزی، تبدیل چاوهای مغولی به چینی و اصلاح وزن و عیار طلا و نقره (بالش معادل ۵۰۰ مثقال) پرداخت. انتقال پایتخت از خانبالیق به شهری تازه‌ساخت در مجاورت آن به‌نام طاییدو (دایدو) در ادامه این اصلاحات صورت گرفت. سپس به فتح ناکام ژاپن پرداخت که بقایای کشتی‌های مغولان که از سواحل ژاپن خارج شده بود، مؤید وسعت این لشکرکشی است.^۱ در ۶۹۱ ق. / ۱۲۹۱ م. به فتح ملجاوه (جنوب شرق آسیا) مشغول شد. جنوب شرق آسیا هم به سبب محصول ادویه، طلا و مروارید مرغوبش و هم به سبب تسلط بر مسیرهای دریایی شرق اقیانوس هند اهمیت بسیار داشت. با تسلیم شدن سری‌رامه، حاکم محلی آنجا و خراجگزاری وی این هدف محقق شد. بدین ترتیب واردات کالاهای ارزشمند آن نواحی به چین همانند گذشته جریان یافت. تصویری مشابه و مربوط به قرون ۶ و ۷ قمری / ۱۲ و ۱۳ میلادی از چنان تجارت درخشانی در کتاب چائوچوگو و سفرنامه مارکوپولو آمده است.	
مورگان، ۱۴۴؛ همدانی، ۱۳۷۳:	قدرت‌طلبی قایدو از خاندان اکتای و متحد	تا ۷۰۳ ق. / ۱۳۰۳ م.

^۱. Torao Mozal, "the lost fleet of Kublai Khan" *National Geographic*, (November 1982), pp. 635-640.

۸۹۶-۸۹۷/۲	کردن مغولان سنت گرا (به ویژه خاندان جغتای) علیه قوییلای، سلطه او بر قلمرو جغتائیان در آسیای میانه و آغاز دشمنی متحدانه خاندان های اکتای (خواستاران مقام قائلانی) و جغتای (مدعیان خراسان و ماوراءالنهر) علیه خاندان تولی محو پایدار سلطه قوییلای بر آسیای مرکزی و اوغورستان به نفع الوس جغتای و در عوض الحاق تدریجی مغولستان به سلسله مغولان چین.	
-----------	--	--

پیشینه تحقیق در روابط ایران و چین به طور عام توسط علاءالدین آذری (بررسی تاریخی- ۱۳۷۶)، حسن جوادی (از منظر نامه های دیپلماتیک روابط سیاسی مغولان با اروپا- ۱۳۵۱)، عبدالحسین نوایی (بررسی تاریخی و سندی روابط ایران و جهان- ۱۳۶۴)، ایرج افشار (بررسی جاده ابریشم از منظر سندی و کتبیبه ای در حاشیه چاپ خطای نامه- ۱۳۷۲) و علی مظاهری (با تأکید بر منابع چینی- ۱۳۷۲)، فخری دانشپورپرور (از دیدگاه باستان شناسی و سرامیک شناسی چینی- ۱۳۷۶)، امیلی برتشناپدر (با تکیه بر منابع مغولی و چینی سده های میانه- ۱۳۸۱) آغاز شده و با آثار رالف کاتس (مقابلته منابع چینی و فارسی- ۱۳۹۲)، فنگ جین یوان (از منظر فرهنگ اسلامی- [بی تا]، وانگ ای دان (بررسی تصویر چین در جامع التواریخ- ۱۳۷۹)، آنجلا شوتنهامر (Schottenhammer- 2008)، یوکائیچی (Yokkaichi- 2008) و لیوینگ شنگ (هر سه از منظر دیاسپورای مسلمانان و به خصوص ایرانیان در سواحل چین) و محمدباقر وثوقی (بررسی اشیای موزه ای و کتبیبه ها در بنادر شرقی چین- ۱۳۹۵) ادامه یافته است. موضوع حکومت فارس در عهد مغول و مسائل محلی مؤثر بر تجارت خلیج فارس در آثار عبدالرسول خیراندیش از جمله در کتاب فارسیان در برابر مغولان مورد بررسی موشکافانه قرار گرفته است. (خیراندیش ۱۳۹۴)، تحقیق در باره سفارت ملک فخرالدین توسط بیهائو چیو^۱ از این منظر انجام شده است که این سفارت چگونه با سفارت مارکوپولو قابل مقایسه است؛ به ویژه که هر دو یک مسیر دریایی را از چین به ایران پیموده بودند.^۲ برای تحقیق در موضوع حاضر، باید بر نقش واسط حکومت های محلی مرزنشین برای برقراری روابط خارجی در سه لایه محلی، منطقه ای و جهانی تأکید کرد.

^۱. Yihao Qiu " After Fakhr-addin's mission"(under publishing)

^۲. از دوست ارجمندم دکتر بیهائو چیو دردانشگاه فودان در شانگهای برای دراختیار گذاشتن مقاله چاپ نشده خود با عنوان فوق سپاسگزارم

الف) لایه جهانی: روابط دربار غازان خان با چین و اعزام فخرالدین احمد طیبی به سفارت

قآن در رأس حکومت جهانی مغول قرار داشت که از زمان منکو قآن در خانواده تولوی، کهنترین پسر چنگیز خان قرار گرفته بود. منکو قآن دو برادر به نام های قوبیلای و هلاکو داشت که اولی را به تکمیل فتح چین و دومی را به فتح ایران و عراق اعزام کرده بود. پس از منکو قآن، قوبیلای که مسن تر (آقا) از هلاکو بود، هم مقام قآنی مغولان را به دست آورد و هم به عنوان امپراتور سلسله یوان چین به تخت نشست. تا زمانی که قوبیلای زنده بود، ایلخانان در ایران طبق رسم مغولی "آقا و اینی" (تابعیت خویشاوند کهنتر از خویشاوند مهتر) تابعیت امپراتور چین را کمابیش مرعی داشتند. در چین، پس از مرگ قوبیلای قآن در ۶۹۳ ق. / ۱۲۹۳ م. تیمور قآن به قدرت رسید و والیان خود را با یرلیغ و پایزه به تصدی املاک دالای و اینجو در ایران اعزام کرد. اما بسیاری از مورخان ایرانی عهد مغول از جمله وصاف الحضره شیرازی که کتاب خود را در ۶۹۸ ق. / ۱۲۹۸ م. می نگاشت، به تابعیت غازان خان از چین سخنی نگفته اند. بر این پایه و به استناد شواهد دیگر، می توان اسلام آوردن غازان خان و کاهش روابط سیاسی با چین را به عنوان تحقق استقلال کامل ایلخانان از قآن های چین تفسیر کرد. با این حال، هنوز احترام به قوبیلای خان ناشی از سلسله مراتب "آقا و اینی" را در اشعار و مدایح شاعران درباری غازان خان می توان مشاهده کرد:

چو چنگیز خان گاه آورد و جنگجو	ایلخان گه کین و خشم و درنگ
چو قوبیلای خان خوب گفتار و رأی	به داد و دهش چون کیان اوکتای
نیامد به گیتی چون او [غازان] شهریار	ز آمیزش و گردش هفت و چار

(اژدری، ۱۳۸۱: ۳۳۹)

از سوی دیگر، بنا به نوشته های مورخین، غازان خان از طریق ایلچیان ملل گوناگون در دربار خود، از اطلاعات فرهنگی و جغرافیایی وسیعی برخوردار بود و به سبب خردمندی در برخورد با آنان در تمام ممالک چین، جنوب شرق آسیا، هند، ترکستان، کشمیر، دشت قبیاق، روسیه، اروپا، مصر و شام شهرت داشت (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۵-۲۴؛ همدانی، ۱۳۷۳: ۲/ ۱۳۴۳) ریشه مسئله در آن بود که بر دربار غازان خان دیدگاهی بین المللی حاکم بود و نیز شناخت ملل گوناگون جزو علایق وی بود. یکی از مهم ترین شواهد این امر نگارش جامع التواریخ به مثابه تاریخی عمومی برای جهان شناخته شده آن روزگار بود. در نگارش آن کتاب، ترجمه یا تألیف فصل مربوط به هر سرزمین را به دانشمندی از همان مملکت می سپردند که خود در آن زمان در دربار غازان خان

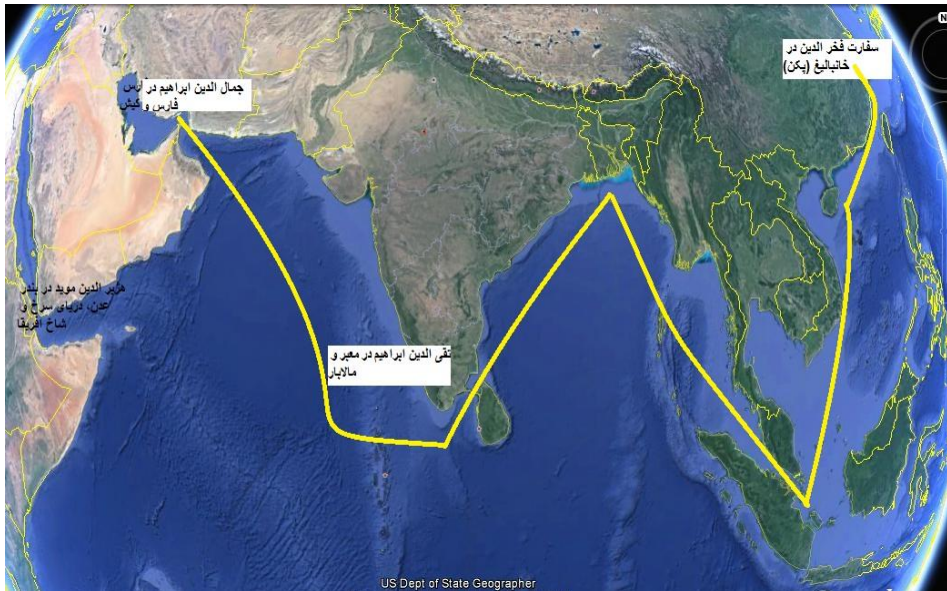
حضور داشت. زیرا که هر مورخ نسبت به مورخین خارجی، اطلاعات وسیع‌تر و صحیح‌تری در باره تاریخ مملکت خود داشت و مجال اعتراض مورخین هموطن وی را تا حد زیادی می‌بسته است. چه بسا که تاریخ مذکور که در مراحل متعددی به غازان خان عرضه می‌شد، در شناخت ملل و تصمیم‌گیری در برقراری مناسبات با آنان نقش داشته است (همدانی، ۱۹۶۵: ۱/ ۲۴-۲۲ و مقدمه مصححان).^۱

چینیان و تاجرانی که به چین رفت‌وآمد می‌کردند، در دربار غازان خان نفوذ بسیار داشتند، چنانکه خواجه علاءالدین ختایی (بازرگان) در اردوی امیر قتلغ شاه سردار غازان خان حضور داشت که احتمالاً به سبب اصالت چینی، اقامت یا رفت‌وآمد به چین شمالی، به ختایی شهرت یافته بود، وی از چنان پایگاه اجتماعی برخوردار بود که در هنگام محاصره هرات و سقوط امیر نورو، ضمن نوشتن امان‌نامه برای هرویای به‌عنوان نماینده قتلغ شاه به داخل شهر رفت.

رشیدالدین از ملازمت مردی دانشمند، عارف و سریانی‌زبان به نام هبه الله در اردوی غازان سخن گفته که از ترکستان آمده بود (همدانی، ۱۳۴۳: ۲/ ۱۲۸۱ و ۱۳۳۶). او به احتمال، همان ماریه‌بلاها است که از زمان ارغون خان در ایران ماندگار شده بود. فعالیت‌های ربان صوما در چین موجب تأسیس یک اداره خاص حکومتی برای مسیحیان توسط قوییلای در ۶۸۸ ق. / ۱۲۸۹ م. و توسعه مسیحیت نسطوری در چین به‌ویژه در ۱۵ شهر مهم و تجاری حوزه یانگ‌تسه و استان یون نان^۲ و آسیای میانه و حضور شاگردش ماریه‌بلاها در ایران از زمان ارغون خان، به قدرت‌یابی نسطوریان ایران و جلب حمایت پاپ منجر شده بود. بنابراین، اویغورهای نسطوری به اتکای موقعیت درخشان خود در میان مغولان به‌عنوان منشیان و مشاوران فرهنگی آنان و با توجه به ارتباط با سایر مسیحیان، در اروپا به تجارت در جاده ابریشم پرداختند. آنان چنان ثروتمند شدند که علاوه بر اورتاقی به وام دادن سرمایه و نزول خواری پرداختند. اصلاحات غازان گرچه تندروی آنان در این کار را منع کرد، اما هنوز به‌عنوان واسطه تجاری ایلخانان در مسیرهای تجاری ترکستان چین (ویغورستان) عمل می‌کردند (ویتلس، ۱۳۵۳: ۱۶۲-۱۶۱؛ همدانی، ۱۳۵۳: ۲/ ۱۴۹۵). از میان حکومت‌های محلی تابعه ایلخانان، آل طبیبی در تجارت دریا فعالیت می‌کردند و روابط ایلخانان با هند و حتی چین را در اقیانوس هند برقرار می‌کردند.

^۱. این تصحیح در مقاله حاضر، از این پس به نام مختصر "مسکو" شناخته می‌شود.

^۲. Yunnan Province



۱. منبع: نقشه خام از google Earth طراحی راه و شبکه تجاری آل طیبی از نگارندگان

آل طیبی و تجارت دریایی اقیانوس هند

آل طیبی به ریاست ملک الاسلام شیخ جمال الدین ابراهیم طیبی خاندانی تاجرپیشه بودند که ابتدا به عنوان اجاره داران مالیات جزیره کیش و سپس "ضمان داران" و "مقطعان" (مسئولان و مقاطعه کاران) طمغا (باج) و قبچور سراسر فارس به قدرت رسیدند و به تدریج گستره فعالیت مؤثر تجاری خود را در رقابت با ملوک هرموز بر تجارت دریایی نیمه غربی اقیانوس هند اعمال کردند. چنانکه یکی از برادران ملک الاسلام به نام تقی الدین عبدالرحمن بن محمد طیبی به عنوان نماینده آل طیبی برای تجارت اسب در ممالک معبر هند و سیلان مشغول به فعالیت بود. (القاشانی، ۱۳۸۴: ۱۸۳-۱۸۲) و برادر دیگرشان هژبر الدین در عدن نماینده آل طیبی در تجارت دریای سرخ و شرق آفریقا بود. آنان بر تجارت پرسود بردگان حبشی و سواحیلی در بندرهای یمن و خلیج فارس نیز نظارت داشتند (یاجیما، ۱۹۷۵، ۶۷) و بدان منظور نمایندگی های تجاری خویش و دیاسپوراهایی را در آن نواحی تقویت می کردند. بنابراین، به نظر می رسد که اعزام فخرالدین پسر ملک الاسلام به چین در راستای همین سیاست توسعه نفوذ تجاری خود در سراسر اقیانوس هند بود.

از نظر توان اقتصادی نیز انحصار صید و تجارت مروارید تا زمان تسلط تهمتن ملک هرموز بر کیش در دست ملوک آل طیبی جزیره کیش بود (۷۲۳ق. / ۱۳۳۲م.). در ابتدای جلوس الجایتو،

۱. "از خطر خیزد خطر زیرا که سود ده چهل / برنگیرد گر بترسد از خطر بازارگان". وصاف، ۱۳۳۸: ۳/ ۳۰۳-۳۰۰.

شیخ جمال الدین طیبی بر حکومت فارس و سواحل ابقاء شد (۷۰۳ ق./ ۱۳۰۳ م.). اما درگذشت برادر و نماینده‌اش در هند، مرزبان‌الهند تقی‌الدین عبدالرحمن^۱، موجب تنزل سطح تجارت کیش و معبر شد. چنانکه شاه معبر ثروت وی را مصادره کرد و به احتمال موقتاً امور نمایندگی‌های تجاری کیش و دیاسپوراهای مسلمانان در اقیانوس هند دچار رکود گردید. سپس ملک سراج‌الدین پسر جمال الدین جانشین عموی خود شد و لقب مرزبان‌الهند گرفت. اعطای چنان لقبی نشانه دعوی سلطه و مالکیت آل طیبی بر پهنه آبی اقیانوس هند از هند تا عدن است. چنانکه در نامه‌های خود عدن را نیز ثغر خود می‌دانستند و در آنجا دارای نمایندگانی بودند. (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۰۵)

درگذشت شیخ جمال الدین ابراهیم طیبی (سواملی) به‌طور موقت احوال فارس و نمایندگی‌های تجاری ملوک آل طیبی و در نتیجه دیاسپوراهای ایرانی نشین در اقیانوس هند را دچار آشفتگی کرد (۱۲ جمادی‌الآخر ۷۱۰ ق./ ۱۳۱۰ م.). قاشانی وی را تاجری حریص و صاحب ثروتی بیکران از مروارید و انواع جواهرات توصیف کرده است که گرچه به زهد و دینداری مشهور بود و پس از تنظیم «حجتی شرعی» (سند وام) در واگذاری صدقه و وام به محتاجان اقدام می‌کرد، اموال مسلمانان را به‌زور مطالبه کرده و به تعبیر وصاف‌الحضره به «کافران» (راجاهای حاکم بر سواحل هند؟) رشوه می‌داد. پس از وی تجارت دریایی و اثرگذاری بر حیات دیاسپوراهای تجاری مسلمانان در بخش‌های مهمی از نیمه غربی اقیانوس هند به دست پسرانش فخرالدین احمد بن ابراهیم و سراج‌الدین بن ابراهیم (تا ۷۱۵ ق./ ۱۳۱۵ م.) و نواده‌اش نظام‌الدین بن سراج‌الدین (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۰۲، ۴۷-۴۵، ۳۲-۳۵؛ مارکوپولو، ۱۳۶۳: ۲۱۴-۲۰۷؛ یاجیما، ۱۹۷۵: ۷۵؛ ابن مجاور، ۱۹۵۱: ۲۹۹-۲۸۹؛ ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۴۱۷، ۲۱۷/۲-۲۱۴؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۵۶) و سپس ملوک هرموز صورت می‌گرفت (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۴۰۳-۴۰۱) که گاه دامنه آن تا سواحل چین نیز می‌رسید. البته سابقه ارتباط مستقیم خلیج فارس با چین به فعالیت‌های دریانوردان سیرافی چون ابوزید و سلیمان سیرافی بازمی‌گشت. اما ارتباط مستقیم با چین پس از زوال سیراف قطع شد. لیکن یافت شدن حجم عظیمی از سرامیک‌های چینی (تصاویر شماره ۸-۵) از سلسله‌های متعدد و ادوار متداومی چون سونگ، یوان (تصویر شماره ۱) و مینگ در بندرگاه حریره در جزیره کیش (تصویر شماره ۳) نشان از تداوم ارتباط با چین دارد. برخی از محققان معاصر، سواحل و جزایر معبر در جنوب هند و شمال سیلان را به‌عنوان واسطه این تجارت معرفی کرده و منکر ارتباط مستقیم خلیج فارس با چین شده‌اند. بنابراین، مأموریت فخرالدین تلاشی برای برقراری مجدد تجارت مستقیم خلیج فارس با چین به‌شمار می‌رود.



۲. بندرگاه حریره در جزیره کیش، عکس از یاسوهیرو یوکائیچی، ۴ مه ۲۰۰۷



۳. سفالینه‌ها و سرامیک‌های چینی بر سطح محوطه حریره در جزیره کیش از ادوار مختلف: سلاذن‌های^۱ زیتونی سونگ جنوبی (سمت چپ) و پُرسلین‌های^۲ سفید اولیه سلسله یوان، سمت راست (عکس از علی بحرانی‌پور، ۴ مه ۲۰۰۷)

۱. Celadon سلاذن - در قدیمی‌ترین ادوار تاریخ تولید ظروف در چین، سفالگری وارد مرحله و ترکیب تازه‌ای از پخت و تولید ظروفی شد که امروزه به نام سرامیک شهرت دارند. یکی از سبک‌های سرامیک چینی، سلاذن Celadon نام دارد که رنگ سبز زیتونی‌اش آن را بسیار شبیه ظروف گران‌قیمتی می‌ساخت که از سنگ یشم می‌ساختند و در حد فاصل قرن سوم تا قرن نهم میلادی یکی از پیشرونده‌ترین سبک‌های سرامیک چینی بود. سلاذن شامل سبک‌های جنوبی و شمالی بود و کوره اژدها Long Guan خاستگاه آن در ایالت جیهیانگ Zhejiang بود که در زمان سلسله سونگ به رونقی چشمگیر رسید. ر.ک: Fang, 2010:38-41

۲. Porcelain پُرسلین نوعی سرامیک با بدنه سفید درخشان و نیمه‌شفاف بود که با طرح‌های متنوع لاجوردی از موادی چون کبالت و لاجورد تزئین می‌شدند. این ظروف دارای تزئینات متنوع شامل کتیبه‌های چینی و طرح‌های گیاهی و حیوانی و مناظر طبیعت بود. Xiaolong, 2010: 6-8



۴. سلادن‌های زیتونی‌رنگ بر سطح محوطه حریره در جزیره کیش، شامل سرامیک‌های وارداتی از بندرهای استان فوکین در جنوب شرقی چین، از زمان سلسله سونگ جنوبی، طبق تشخیص تاتسویا موری، باستان‌شناس ژاپنی (عکس از علی بحرانی‌پور)

اهداف سفر ملک فخرالدین

ملک فخرالدین احمد پسر شیخ جمال‌الدین ابراهیم در ۶۹۷ ق. / ۱۲۹۷ م. به همراه اوتقای ایلچی از سوی غازان خان به سفارت و با قرض کردن ۱۰۰۰۰ دینار (۱۰ تومن) از خزانه غازان، به علاوه یک دهم ثروت پدرش جمال‌الدین برای تجارت (اورتاقی) به چین رفت و هدایای ارزشمندی از جمله یوزپلنگ‌های شکاری، طرایف، مروارید، جام‌های طلایی و یاقوت از سوی خود و غازان خان برای تیمورقآن با خود برد. هیئت آنان محافظان نظامی با خود همراه کردند و منزل به منزل از شبکه یام بهره می‌بردند. فخرالدین پس از عرضه هدایای خود، مورد اعتراض یکی از درباریان مسیحی به نام عیسی بتچان که به‌نوشته وصاف مخالف با حضور مسلمانان در دربار و رقابت آنان با تاجران مسیحی در چین بود، قرار گرفت. عیسی در اصالت کالای آنان و قیمتی که برای آن مطالبه می‌کردند، تشکیک می‌کرد. اما تیمورقآن پس از مشورت با معامله‌شناسان خود، جواهرات فخرالدین را به ۱۴ تومن (معادل ۱۴۰۰۰ بالش یا ۸۴۰۰۰ دینار) خرید که به چاو پرداخت شد.

فخرالدین پس از چهار سال اقامت و تجارت موفقیت‌آمیز در چین با یرلیغ، پایزه و حتی دختری مغول که قآن به وی بخشید، به همراه تقای / نوقای ایلچی برای ابلاغ پیام اشتیاق برای روابط نزدیک و حسنه رهسپار ایران شد. اما به سبب غرق شدن کشتی‌اش که حامل هدایای قآن بود، در مسیر بازگشت درگذشت (۷۰۴ ق. / ۱۳۰۴ م.)، (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۰۷-۵۰۵).

مهم‌ترین منبع چینی در باب این سفارت کتاب 金華黃先生文集 است که ظاهراً فخرالدین به‌عنوان "نوکر" (معاون) نوقای رفته بود. در آن کتاب فقط به نام نوقای سفیر غازان خان اشاره دارد و به شرح ذیل از این سفارت یاد کرده است:

大德五年君年甫十九。致用院俾以官本船浮海至西洋、遇親王合贊所遣使臣那懷等如京師、遂載之以來。那懷等朝貢事畢、請仍以君護送西還。丞相哈剌哈孫答剌罕如其請、奏授君忠顯校尉、海運副千戶、佩金符與俱行。以八年發京師。十年乃至。其登陸處曰忽魯模思云。是役也、君往來長風巨浪中、五歷星霜。凡舟楫糗糧物器之須一出於君、不以煩有司。既又用私錢市其土物、白馬、黑犬、琥珀、葡萄酒、蕃鹽之屬以進。平章政事察那等引見宸慶殿而退方議旌擢以酬其勞。而君以前在海上感瘴毒、疾作而歸。至大二年也。

«در سال پنجم دایده 大德 تیمور قاآن (۱۳۰۱ م.) که امپراتور ۱۹ ساله بود،致用院 Zhiyongyuan (ژی‌یونگ‌یوان: دفتر تجارت دریایی یوان) به‌عنوان یک مقام رسمی خدمت می‌کرد. کشتی دولتی به سوی اقیانوس غربی (شی‌یانگ: اقیانوس هند) روان شده و سرانجام با فرستاده‌ای به نام ناهوآی 使臣那懷 (ایلچی نوقای) و دیگران [احتمالاً از جمله فخرالدین طیبی] که پادشاه خویشاوند ما شاهزاده غازان 親王合贊 فرستاده بود، به تختگاه رسیدند و با امپراتور ملاقات کردند. آن [سفیران] از زمانی که آمده بودند، به خصوص نوقای منتظر ماند تا تشریفات کامل شود، سپس امپراتور فرمان داد هیئتی چینی [در سفر بازگشت سفیران ایران به] غرب را همراهی کنند. نخست‌وزیر امیر بزرگ قرقاسون دورقان 丞相哈剌哈孫 Qargasun Darqan 答剌罕 به‌خواست امپراتور عمل کرد و جون ژونگ‌شیان را به‌عنوان ناخدا، معاون امیر هزاره ترابری دریایی 海運副千戶، پایزه زرین و دستخط [مأموریت] عطا کرد. مسیر سفر سفیران از پایتخت [چین] تا پایتخت [ایران] هشت یا حتی ده سال طول کشید. محل فرود آمدن آنان بندر هرمز نام دارد. [جون ژونگ‌شیان به‌عنوان] نوکر/رابط امپراتور و [ناخدایی صاحب فراست در شناخت] باد و امواج و [ادوار] پنج ساله ستارگان عمل می‌کرد. همه کشتی‌ها، غذاها و ظروف از درگاه امپراتور تأمین شد تا مشکلی پیش نیاید. همچنین آنان از پول خصوصی خود برای تجارت محصولات محلی از قبیل: اسب سفید، سگ سیاه، کهربا، شراب و نمک خارجی برای اهداء [به قاآن] استفاده کردند. مأمورین سیاسی [به نام‌های] 察那 (Chanai)، Pingzhang و دیگران را در کاخ [Chen-jin-dian/Chenjin به قاآن] معرفی کردند و برای دریافت هزینه سفر خود بازگشتند.

آنان در راه بازگشت در دریا گرفتار مسمومیت و مالاریا و بیماری [دریازدگی] شدند. به تاریخ سال دوم ژیدا از سلطنت قایشان/ خیشناگ قآن (۱۳۰۹م).^۱

金華黃先生文集, Jin-hua Huang xian-sheng wenji (Collected Works) of MasterrHuaung of Jinghua)卷三五vol.35, 松江嘉定等處海運千戶楊君墓誌銘 Epitaph of Yang-jun (Mr. Yang Shu)

از نظر اقتصادی، ارسال نماینده‌ای از سوی ملوک طیبی و پذیرفتن آنان به عنوان شرکای تجاری دربار غازان، تسلط تدریجی دربار ایلخانان بر تجارت دریایی جنوب ایران و سیاسی و حکومتی شدن فعالیت‌های آل طیبی را نشان می‌دهد. در واقع این امر تلاشی برای تصدی‌گری دولت در تجارت دریایی ایران از طریق رسم اورتاقی (سرمایه‌گذاری و شراکت اقتصادی هیئت حاکم) بود. حال آنکه این رسم غالباً برای تاجران جاده‌های زمینی همچون ابریشم به کار می‌رفت، هر چند از نظر سیاسی، توجه به دریاها در زمان غازان خان، قویلای و تیمور قآن معلول ناامنی راه‌های زمینی به سبب درگیری‌های میان الوس‌های مغول بود. برای تکمیل نظریات فوق به لایه‌ها و سطوح دیگر تحلیل نیز باید توجه داشت که به شرح ذیل بیان می‌شود:

ب) لایه منطقه‌ای: نقش منطقه‌ای ملوک آل طیبی در تجارت دریایی نیمه غربی اقیانوس هند

تا حدود سال ۷۰۰ ق، تقی‌الدین عبدالرحمن بن محمد طیبی به‌عنوان نماینده آل طیبی در معبر وظیفه داشت که سالانه ۱۴۰۰ رأس اسب اصیل را از خاصه شیخ جمال‌الدین (به شکل انحصاری) به معبر وارد کند. اگر این مقدار در ایلخی شیخ جمال‌الدین یافت نمی‌شد، تعدادی مقرر اسب‌های صادراتی از سایر جزایر فارس، قطیف، بحرین، هرموز، و قلّهات تأمین کند. و صاف این اسب‌ها را با تعبیری ادیبانه با اسب‌های مشهور حماسه شاهنامه تشبیه کرده است. با توجه به قراین فوق به‌نظر می‌رسد که بخشی از اسب‌های صادراتی از عشایر نواحی داخلی فارس تأمین می‌شده است و بدین طریق، کیش (به احتمال بسیار بندر حریره در جزیره کیش) در تجارت اسب نقش یک بندر ترانزیتی را برعهده داشت. هر رأس اسب ۲۲۰ دینار مغربی به فروش می‌رسید و در واقع اشاره‌ای به طلای با عیار بالای مغربی (مراکش) به‌عنوان پولی بین‌المللی برای تجارت در برخی نواحی سواحل اقیانوس هند است که گاه تا سواحل

^۱. متن فوق، بخشی از منبعی چینی به‌نام مجموعه آثار استاد هوآنگ/ اهل جینهو/ است که روایت طرف چینی را از هیأت سفارت مورد بحث در مقاله حاضر روایت کرده است. برای کمک در ترجمه این متن از دوست دانشمندم به شرح ذیل سپاسگزارم: Dr. Yasuhiro Yokkaichi, Rikkyo University

هندوستان نیز رواج داشته است. البته ابن بطوطه در هند از رواج این پول در کنار واحد پولی موسوم به «تنگه های هندی» سخن گفته است (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۱/۳۰۴). گفته اند که در عهد اتابک ابوبکر سالانه ۱۰۰۰۰ رأس اسب به کنبایت و معبر صادر می شد که بهای آن ۲۲۰۰۰۰۰ دینار بود. این مبلغ از درآمد اوقاف بتخانه ها و "تمغای خواری" (مالیات بر داشتن اسب) در هندوستان تأمین می شد. (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۰۳-۳۰۰).

در عوض اسب های صادراتی، امتیاز خرید انحصاری "نفایس" و "طرایف" (بهترین و لوکس ترین کالاهای صادراتی هر سرزمین) اقصی بلاد هند و چین در معبر به تقی الدین تعلق داشت؛ این امتیاز در کیش نیز از آن جمال الدین ابراهیم بود. نایبان جمال الدین پس از خرید بهترین کالاهای واردات شرق که با کشتی های خاصه یا کشتی های تاجران و ناخدایان دیگر می آمد، به سایر خریداران اهل جزیره کیش، اجازه خرید اجناس وارده را می دادند که کیفیت آنها توسط مأمورین دیوان (گمرک) تأیید می شد. سایر کالاها از راه های زمینی یا دریایی به نواحی دور و نزدیک حمل می شد. بنابراین جزیره کیش نقش واسطه ای قابل توجهی در تجارت شرق و غرب اقیانوس هند برعهده داشته است، اگر چه بازرگانان با انواع خطرات روبرو بودند، سود بین ده تا چهل درصدی را نصیب خود می کردند (القاشانی، ۱۳۸۴: ۱۸۳-۱۸۲؛ وصاف، ۱۳۳۸: ۳۰۳-۳۰۰).

آل طیبی شبکه ای دریایی و تجاری در نیمه غربی اقیانوس هند (تصویر شماره ۲) ایجاد کرده بودند و چنانکه پیش تر اشاره شد، نمایندگانی در عدن نیز داشتند و نامه های متبادله میان فخرالدین احمد بن جمال الدین طیبی ابراهیم و هژبرالدین مؤید^۱ به تاریخ ۷۰۰ ق. نشانگر مناسباتی مبتنی بر تجارت و حمایت از نمایندگان همدیگر در بغداد و سایر نقاط هست. فخرالدین در این نامه ضمن اعلام خبر ابقای پدرش شیخ جمال الدین در حکومت فارس و در افزودن بغداد به قلمروش، به او دستور داده است که برای تجدید عهد با جمال الدین، به جنبه (گناوه) برود. در پاسخ سند مذکور، سندی دیگر به تاریخ شعبان ۷۰۰ ق. / ۱۳۰۰ م. در کتاب تاریخ وصاف حفظ شده است که از سوی هژبرالدین از عدن برای فخرالدین احمد ارسال شده است که ضمن اجابت دعوت وی و اعلام به سامان بودن اوضاع تجارت در عدن، از ارسال هدایایی از جمله یک شاهین برای شیخ جمال الدین به دست سفیر ترکی به نام سنقر خبر داده است و نیز وعده داده است که طبق درخواست شیخ جمال الدین، نوازندگانی را از عدن برای خدمت در کاخ او گسیل کند (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۰۵، ۳۰۹-۳۰۳).

۱. شاید این شخص همان هژبرالدین داود نزد سلطان مظفر یوسف بن علی بن رسول سلطان یمن باشد؛ اگر چنین هست؛ سلطه ملوک کیش بر عدن را نشان می دهد. ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۳۰۴.

با توجه به شواهد فوق، اعزام فخرالدین احمد بن شیخ جمال‌الدین ابراهیم طیبی از سوی غازان خان به سفارت یا تجارت در دربار قاآن، دامنه تجارت دریایی کیش را تا چین نیز گسترش می‌داد، اما مسائلی در سطح و لایه محلی وجود داشت که بر سرنوشت این مأموریت بی‌تأثیر نبود.

لایه محلی: رقابت محلی ملوک آل طیبی با سلغریان فارس و ملوک جدید هرموز و تأثیر آن بر سفارت فخرالدین

تقریباً در طول قرن هفتم هجری قمری/ سیزدهم میلادی رقابتی میان آل طیبی با اتابکان سلغری فارس و ملوک جدید هرموز برقرار بود که تأثیرات نهان و آشکاری بر سرنوشت سفارت فخرالدین طیبی گذاشت و شرح آن در ذیل آمده است:

تأثیر جغرافیای تاریخی و اقتصادی جزیره کیش بر روابط خارجی ملوک آل طیبی
جزیره کیش^۱ یکی از جزایر ساحل شیبکوه و از ولایت‌های پنج گانه ایالت فارس (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۷۷) و در غرب حصن ابن عماره^۲ (قلعه دیگدان)^۳ واقع بود.

حمدالله مستوفی موقعیت جزیره قیس (کیش) را در چهار فرسنگی ساحل هزو و مساحت آن را چهار فرسنگ در چهار فرسنگ دانسته است که بر ساحلش شهر قیس (حریره) قرار داشت (مستوفی قزوینی، ۱۳۸۱: ۱۳۶). چنانکه ابوالفداء جزیره کیش را میان هند و بصره دانسته و از زبان یک مرد بصری می‌نویسد که پیمایش گرداگرد آن طی یک روز میسر بوده است (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۴۲۵). این جزیره مانند غالب جزایر خلیج فارس، جزیره‌ای کوهستانی و

۱. در یک نقشه چینی باقی‌مانده از دوره سلسله یوان از جزیره کیش با عنوان کیه-شی یاد شده است که نشانه تداوم ارتباط جزیره کیش با چین است. ر.ک.: مجهول‌المؤلف، (۱۳۸۱). «نقشه یوان کینگ شی تا تین سی پی پی تی لی تو (نقشه کینگ شی تا تین از سلسله یوان و ممالک افتاده در سوی شمال باختری (چین)». *ایران و ماوراءالنهر*. به تصحیح: امیلی برتشنايدر، ترجمه: هاشم رجبزاده، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ص. ۴۲۱.

۲. این قلعه به جلندی بن کنعان منسوب و آن را جلندی نیز می‌گفتند. آن قلعه بر کنار دریا و در حد کرمان بود. قلعه جلندی در قرن چهارم استوار و معروف به داکبایه بوده است. بنی‌عمار از این قلعه به‌عنوان محل دیده‌بانی استفاده می‌کردند و بر رفت و آمد کشتی‌ها نظارت می‌کردند. در منابع نوشته شده است که آیه «وراثهم ملک یاخذ کل سفینه غصبا» در شأن صاحب آنجا نازل شده است. در قرن چهارم راهی کوهستانی و بیابانی سیراف را به حصن ابن عماره مرتبط می‌کرده است. در کنار این قلعه بیست کشتی قادر به پهلو گرفتن بودند و از کشتی‌ها مالیات ده یک می‌گرفتند (که احتمالاً به این معنا بود که حاکم بندر یک دهم کالاهائی که به آنجا وارد می‌شد را اخذ می‌کرد)، اما این قلعه در قرن هشتم ویران بوده است. ر.ک.: اصطخری، *الممالک و المسالك*، ص. ۲۳ و ابن‌حوقل، *صورة الارض*، صص. ۴۲ و ۷، ابوالفداء، *تقویم البلدان*، ۳۷۹ و حافظ ابرو، *جغرافیای حافظ ابرو*، ج. ۲، ص. ۱۵۴.

۳. دیگدان مانند اجاقی سه پایه بود. این قلعه چون دیگی که روی پایه‌ها قرار می‌گیرد، روی سه شعبه قرار گرفته بود. ر.ک.: ابن‌حوقل، *صورة الارض*، ص. ۴۱.

آشفشانی خاموش است که دامنه‌های اطراف آن به تدریج به جلگه‌ای حاصلخیز تبدیل شده است و جغرافی‌دانان مسلمان به رواج کشاورزی، باغات و نخلستان‌های آنجا اشاراتی دارند (اقبال‌آشتیانی، ۱۳۸۴: ۷-۸).

چائو جوکوا در مورد کیش نوشته است: «کشور کیش^۱ (کیش) در یک جزیره کوچک در دریا قرار دارد و از ساحل مملکت تایشی (مسلمانان) قابل رؤیت است. در فاصله نیم‌روز راه از ساحل قرار دارد و در آن جزیره چند شهر کوچک وجود دارد» (Ju-kua: 1965: 134).

ابن مجاور در باره دلیل نام‌گذاری قیس نوشته است که قیس بن زهیر بن جزیمه بن ابوسفیان یکی از امیران عرب ساکن عمان بر اثر کشمکش‌های قبیله‌ای ناگزیر به مهاجرت گشت و در قیس ساکن شد. چون مردم جزیره از نسل او هستند، این مکان را به نام جدشان قیس نام‌گذاری کردند. وی در جایی دیگر می‌نویسد که دو مرد سیرافی بر جزیره کیش دست یافتند و بر ماهیگیران جزیره غالب شدند. آنان در جزیره ساختمان‌های بلندی بنا کردند. ابن مجاور تاریخ قطعی مهاجرت سیرافی‌ها به کیش و آبادانی آن را در سال ۵۰۴ ق. می‌نویسد (ابن مجاور، ۱۹۵۱: ۲۸۸-۲۸۷). و صاف این وجه تسمیه را به خاطر تسلط قیس فرزند ناخدا قیصر سیرافی نوشته است که علاوه بر شغل ماهیگیری در جرگه دزدان دریایی درآمد و به جزیره‌ای که بعدها به نام او موسوم گشت، نقل مکان کرد. وی همچنین روایت می‌کند که نسبت این جزیره به قیس است، اما عجم‌ها در عرف به آن کیش می‌گفتند. و صاف در روایتی دیگر می‌نویسد که جزیره کیش از بالا مانند یک کشتی به نظر می‌رسد (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۷۴-۱۷۰).

ادریسی طی روایتی^۲ در باره مهاجرت یکی از حکام یمن به کیش و آباد کردن آنجا، ساکنین قیس را مردمی یمنی‌الاصل دانسته است (ادریسی، ۱۹۹۲: ۱۵۶/۲). و صاف اولین توجه به کیش را در زمان ملک تورانشاه بن عمادالدوله قاورد بن جفری بیک حاکم کرمان دانسته و نوشته است که وی آنجا را در مقابل سیراف به عنوان بارانداز (فرضه) سواحل مطرح ساخت (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۷۰). یاقوت حموی واژه عربی قیس را به معنای اندازه گرفتن طول و عرض منطقه‌ای بر اساس مقیاس گام (قدم) نوشته است و آبادی این جزیره را به ابن عمیره نامی نسبت می‌دهد. حموی به جایگاه بندری کیش برای بارگیری کالاها به هند اشاره کرده است (حموی، [بی‌تا]، ۴/۴۲۲، ۳/۲۹۵) حافظ ابرو علت این وجه تسمیه را فتح آنجا توسط اعراب بنی‌قیس دانسته است (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۰۲).

^۱. Ki-shu

^۲. برای تفصیل این روایت ر.ک. به قسمت آغازین یاجیما، تاریخ جزیره کیش (دوره حکومت بنی‌قیصر بر کیش)، ص ۱۱.

ابن بطوطه که سفری به کیش داشته، در مورد آنجا حکایت می‌کند که کیش شهری بزرگ و نیکو بود که خانه‌های آن باغ‌های عالی و سراسر آن پوشیده از انواع گل‌ها و درختان سرسبز بود. مردم این جزیره از اشراف فارس طایفه‌ای از اعراب بنی‌سفاف (سفاق) هم در آنجا سکونت داشتند که غواصان مروارید از آنان بودند. آب شرب جزیره کیش از چشمه‌هایی بود که از کوهساران بلند^۱ برمی‌خیزد (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۵۵۰/۱ و ۳۳۹).^۲ منابع دیگر نوشته‌اند که آب آشامیدنی مردم کیش غالباً از چاه‌ها بود اما به دلیل وجود باران‌های بسیار در آنجا اعیان آب‌انبارهای زیادی در کیش ساخته بودند. (حموی، [بی‌تا]: ۴۲۲/۴؛ مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۳۶؛ ابن‌مجاور، ۱۹۵۱: ۲۹۵).^۳ امروزه هنوز بقایای آن در ساحل حریره در جزیره کیش باقی است. بعید نیست که با توجه به نزدیکی آب‌انبارها به تأسیسات بندری حریره، فروش آب شیرین مورد نیاز کشتی‌ها در سواحل کیش نیز رواج داشته است.

یاقوت حموی که خود به عنوان بازرگان بارها به کیش سفر کرده است، آنجا را آبادترین جزیره دانسته و نوشته است که این جزیره با مساحت چهار فرسنگ از توابع ایالت فارس به شمار می‌رفت، زیرا مردمش فارس بودند و گاه از اعمال عمان به شمار می‌رفت. وی همچنین آنجا را پایتخت «سلطان البحر» (پادشاه دریا و نواحی اطراف آن) معرفی کرده است. او در کتاب //المشترک نوشته است که «جزیره قیس از آن قیس پسر عمیره و جایی خوش منظر، زیبا و پر از بوستان‌ها و نخلستان‌ها بود که دشت فارس از آنجا دیده می‌شد». یاقوت همچنین به اقامت ملک عمان در آنجا و لنگر انداختن کشتی‌های هند در جزیره کیش اشاره می‌کند (حموی، بی‌تا، ۱/ ۳۴۴؛ ۴/ ۴۲۲، ۴۹۷؛ حموی، ۱۳۶۲: ۱۵۶) حموی به جایگاه بندری کیش برای ترانزیت و

۱. طبق اطلاعات میدانی: احتمالاً کوه‌های جم از جمله کوه پردیس

۲. ابن بطوطه نوشته: «جزیره قیس که سیراف نیز نامیده می‌شود. این جزیره در ساحل بحر هند که متصل به دریای یمن و فارس می‌باشد قرار گرفته است و جزء کشور فارس شمرده می‌شود». توصیفی که ابن بطوطه می‌کند با جزیره کیش منطبق است نه با سیراف که به علت کمبود آب و درخت، باغ‌های زیاد نمی‌توانست داشته باشد. گیب می‌گوید: سیراف در قرن چهارم هجری بر اثر زلزله ویران شد و از آن پس روی آبادانی ندید، شوارتز معتقد بود که ابن بطوطه چارک را که در شمال شرق کیش بود با سیراف اشتباه گرفته است، اما به نظر نگارندگان، از ابن بطوطه چنین اشتباهی انتظار نمی‌رود. به احتمال، این انتصابی موقت توسط مهاجران سیرافی به جزیره کیش یا استعاره‌ای شخصی بود که طی آن ابن بطوطه به انتقال میراث دریانوردی سیراف به جزیره کیش بدان اشاره کرده است. برخی اشاره وی را به بندر چارک نسبت داده‌اند که رونق چارک در آن روزگار مسلم نیست و جاده خنج تا کیش به چارک نمی‌رود. ر.ک.: ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، صص. ۵۵۰ و ۳۳۹.

۳. امروزه بقایای آب‌انبارهای بلندی به شکل بیضی در میان قنات در بندرگاه حریره در مجاورت ساحل جزیره کیش به چشم می‌خورد که به پاس حفاری‌های باستان‌شناسان از زیر خاک سر برآورده است. پیمایش میدانی جزیره کیش به‌همراه دکتر یاسوهیرو یوکائیچی، تاتسویا موری در تاریخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۶.

بارگیری کالاها به هند اشاره کرده است. (حموی، [بی تا]: ۳/ ۲۹۵؛ ۴/ ۴۲۲) ابن مجاور علاوه بر نخلستان‌ها به کشتزارهای افاقیای عربی در آنجا اشاره کرده است. (ابن مجاور، ۱۹۵۱: ۲۹۰).

منابع فوق از تداوم تولید، تجارت و به‌خصوص ترانزیت انواع کالا از فروش آب شیرین به کشتی‌ها تا عملیات پرداخت و تزئین مروارید حکایت می‌کند و ارزش و جایگاه صادراتی و طراز مثبت بازرگانی آن جزیره را به تصویر می‌کشد. تجارت فوق چندان پرسود بود که رقابت‌های محلی، تأثیراتی بر کمیت و کیفیت اقتصاد و روابط سیاسی ملوک آل طیبی گذاشتند.

رقابت آل طیبی با سلغریان، شحنگان و امرای مغول فارس

در حد فاصل سقوط سلغریان (مرگ آبش خاتون در ۶۷۹ ق.) تا برآمدن آل اینجو، شحنگانی از تبریز برای اداره امور فارس گسیل می‌شدند که حضور آنها از مشکلاتی بود که بر سر حاکمیت مطلق و ضمان داری آل طیبی در فارس به‌شمار می‌رفت. ریشه رقابت آل طیبی و دیگر قدرت‌های ایالت فارس به اوایل عهد ایلخانان بازمی‌گردد. اما از اواسط آن دوره، غازان خان در ابتدای جلوس، هورقوداق را به امارت فارس و برای تحصیلداری مالیات فرستاد. وی در امر دریافت مالیات کوه‌گیلویه با مخالفت ملک افراسیاب لر روبرو شد که به قتل وی به فرمان غازان منجر شد. از سوی دیگر، مظفر نواده عمید فارس از شیخ جمال الدین ابراهیم سواملی (طیبی) به اتهام اختلاس سعایت کرد. اما چون نتوانست دعوی خود را ثابت کند، به یاسا رسید. شرف الدین محمود نیز دامنه شورش خود را به کرمان و هرات رساند (۶۹۹ ق./ ۱۲۹۹ م.). رشیدالدین می‌نویسد که محمود شاه در سال بعد با کمک سید قطب الدین اینچوی شیرازی در پی سعایت از خواجگان (تاجران) بودند که به احتمال بسیار یکی از مهم‌ترین آنان شیخ جمال الدین ابراهیم بود. با این وجود، غازان سعایت‌کنندگان را به یارغو فرستاد و برخی از آنان را کیفر داد. شیخ محمود نیز تنها با شفاعت بولغان خاتون کوچک‌رهایی یافت. این امر حکایت از رابطه نزدیک و ارسال رشوه‌های کلان از سوی آل طیبی به خزانه غازان دارد. از سوی دیگر، غازان مایل بود که از طریق مدیریت کارآمد تجاری آنان بر مسیرهای دریای جنوب مسلط ماند. جمال الدین از بابت مقاطعه مالیات فارس در ۶۹۸ ق./ ۱۲۹۸ م. مبلغ ۲۸۳۰۰۰۰ دینار (۲۸۳ تومان) و ۲۲۰۰۰ دینار (۲۲ تومان) توفیر غیر از اموال دالای و اینچوی فارس به خزانه رساند. در سال ۶۹۶ ق./ ۱۲۹۶ م. سید قطب الدین ۱۷۰۰۰۰ دینار (۱۷ تومان) حق مالیات فارس را پرداخت. ارقام مذکور، ثروت و اهمیت ایالت فارس را از نظر ایلخانان نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد که سهم عمده‌ای از این ثروت برخاسته از سود تجارت با هند بوده است. شیخ جمال الدین طیبی در ۶۹۳ ق./ ۱۲۹۳ م.

مالیات دو ساله بغداد را پیشاپیش پرداخت و حاکم مالیاتی آنجا شد. غازان در ۷۰۱ ق. / ۱۳۰۱ م. هولاچو را به امارت کرمان و فارس منصوب کرد. یک عامل مخرب دیگر در فعالیت‌های اقتصادی آل طیبی، غارت‌های سالیانه نیروهای مهاجم نامنظم نکودریان یا قراوناس‌ها به سواحل شمالی خلیج فارس بود. شاهزاده دوا و نکودریان پس از غارت ولایت تجاری کنبایت در شمال غربی هندوستان، از سمت خراسان و کرمان بر ایران تاختند (۶۹۹ ق. / ۱۲۹۹ م.). گرچه عشایر اوغانی در مرزهای کرمان و فارس وی را شکست دادند، اما غارت گله‌های آنان و ایلخی‌های موجود در کازرون، جویم و گله‌های کردان و ترکمانان در شبانکاره، پشتکوه و ویرانی گجرات و عقب نشینی غارتگرانه آنان از مسیر خوزستان (دورق و تستر) و بوشهر (دشتستان، زیدان و خورشیف) تأثیر موقت اما نامطلوبی بر تجارت گذاشت، به ویژه تجارت اسب با هندوستان و نیز بر مسیرهای دریایی و ساحلی عراق و خوزستان تا هند تأثیر منفی داشت. گویی غارت ساحل ثروتمند شمال خلیج فارس علاوه بر منافع مالی آن، برای جغتائیان و دست‌نشانندگان نکودریِ آنان^۱ به معنی تحقق نقشه‌ای برای دستیابی به جنوب عراق عرب و دهانه اروند و احتمالاً در جهت برقراری ارتباط با تجارت رودخانه‌ای جنوبی- شمالی عراق بوده است. آنان با غارتگری در مسیر یزد به فارس، راه‌های پس کرانه‌ای کیش و هرموز را ناامن کردند که آنها را با تجارت داخلی ایران و مسیر بین‌المللی جاده ابریشم متصل می‌کرد (وصاف، ۱۳۳۸: ۴۹۲، ۳۷۰، ۳۶۸-۳۶۳؛ همدانی، ۱۳۷۳: ۲/ ۱۳۰۶، ۱۲۹۶، ۱۲۷۲-۱۲۷۱، ۱۲۶۵) عامل فوق، آل طیبی را بیش از پیش از راه‌های پس کرانه‌ای فارس به راه‌های دریایی اقیانوس هند سوق می‌داد.

رقابت آل طیبی با ملوک جدید هرموز و فرضیه کارشکنی آنان در سفارت فخرالدین

چنانکه پیش‌تر به یورش‌های نکودریان اشاره شد، تکشیرا نیز طی بررسی تأثیر تخریب‌های ناشی از این حملات در قلمرو ملوک هرموز به نقل از شاهنامه تورانشاهی می‌نویسد که در سال ۷۰۰ ق. / ۱۳۰۲ م. قبایلی از ترکستان (نکودریان) به کرمان و هرموز ساحلی (تیاب) حمله کردند و ویرانی بسیاری در آنجا به بار آوردند. علت حملات سالانه آنان به نواحی مذکور را ثروت هنگفتی می‌داند که از غنائم آنجا به دست می‌آوردند. وقایع مذکور به نوشته تکشیرا موجب مهاجرت

۱. حملات مداوم جغتائیان به مرزهای شرقی ایران به معنی تلاش آنان برای احقاق حق تاریخی خود به‌منظور سلطه بر زمین‌هایی از ایران و عراق بود که اجدادشان در زمان تصرف ایران در عهد چنگیزخان در آنها جنگیده بودند. استدلال آنان و اردوی زرین این بود که چون ایران با لشکرهای "نما" (لشکر ترکیب شده از نیروهای چهار خاندان فرزندان چنگیز) تصرف شده بود، بنابراین، اراضی ایران بایستی میان هر چهار خاندان از جمله جغتائیان تقسیم می‌شد. اما ایلخانان (نوادگان تولوی) این امر را به‌عنوان تجزیه قلمرو خود دانسته و آن را نمی‌پذیرفتند. بنابراین، جغتائیان در راستای همان طرح، علاوه بر جنگ‌های منظم و مستقیم با ایلخانان در خراسان، از حملات ایذایی و نیابتی نکودریان حمایت می‌کردند.

هرموزیان و به احتمال، در وهله نخست تاجران می‌شد. بنابراین، بهاء‌الدین ایاز هرموزیان را به مهاجرت به جزیره قشم و سپس به جزیره هرموز واداشت. البته این کار خالی از میل و رغبت هرموزیان که از ناامنی به تنگ آمده بودند، نبود. هرموزیان در قشم سایه‌بان‌هایی (در لهجه محلی کنونی سوباط به معنی سایه بان) ساختند و ایاز کسانی را به بررسی جزیره‌ای با امکانات حیات در آن نزدیکی فرستاد. نتیجه این جستجو، انتخاب جزیره‌ای به قول تکشیرا با اقلیم بیابانی به نام جرون (جزیره هرموز آینده) بود و تنها ساکنان آن تعدادی ماهیگیر بودند که هنگام رسیدن کشتی‌های هند یا کیش، ماهی‌های صید شده خود را در ازای برنج، پارچه، جامه، مواد غذایی و مروارید با آنان مبادله می‌کردند. بنا به نوشته تکشیرا صاحب جزیره مذکور که خود جرون نام داشت، طی ارسال پیامی برای ایاز، جزیره جرون را برای اهداف ایاز مناسب معرفی کرد. ایاز با وساطت ملّایی به نام شیخ اسماعیل که سالانه به منظور جمع‌آوری صدقات و زکات جرون برای فقرای شهر خود از لار به آنجا رفت و آمد می‌کرد، جزیره جرون را از نعیم ملک کیش که مالک تمام خلیج فارس بود، خرید. در مدت کوتاهی با ساختمان‌سازی و توسعه شهر و بندر جزیره هرموز، انتقال مرکزیت ملوک هرموز به جزیره جرون که از آن پس هرموز خوانده شد، آنان را از استقلال بیشتری نسبت به سلطه حکومت ایلخانان و نیز قراخانیان کرمان برخوردار کرد. تکشیرا با اشاره به جایگاه سوق الجیشی آن جزیره، آنجا را به یک پایگاه یا فانوسی دریایی تشبیه کرده است که از طریق تنگه هرموز بر سراسر خلیج فارس نظارت می‌کرد. ایاز برای رونق بخشیدن و انتقال راه‌های تجاری از هرموز ساحلی (بندر) به جزیره هرموز، به تأمین رفاه و امنیت بازرگانان پرداخت. به تدریج آنجا از رفت‌وآمد بازرگانان به شهری پررونق (مصر جامع) تبدیل شد (Teixeira:1902: 160-164). همسرش بی‌بی مریم در بندر قلّهات حکومت داشت و مالیات آنجا را به دربار ملوک قراخانی کرمان می‌فرستاد. ایاز در اواخر حکومت خود، روابط دوستانه‌ای با حاکمان فارس (آل طیبی) و تا حدی کرمان و مناسبات متحدانه‌ای با ملوک شبانکاره برقرار کرد که احتمالاً برای کاستن از وابستگی خود به کرمان و قراخانیان و یافتن راه جایگزینی برای مسیر کرمان بود (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۹؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۲۱۷-۲۱۶). جمال‌الدین ابراهیم طیبی پس از پناه دادن به بهاء‌الدین ایاز از دست تهدید سیورغتمیش ملک کرمان رقیبش ملک مسعود ملک هرموز (۶۹۲ ق./۱۲۹۲ م.) و حتی تأمین سالانه ۱۲۰۰۰ دینار طلا به عنوان مخارج لشکر، وی را با لشکری برای حمله به کیش و گریزاندن مسعود به لار و جزایر جنوبی‌تر یاری کرد. ملک مسعود که کیش را خالی از لشکر یافته بود، به آنجا لشکر برد و طلا، اموال و ابریشم بسیاری از اموال تاجران ملل گوناگون که به ۲ میلیون دینار (۲۰۰ تومان) بالغ می‌شد، غارت

کرد، اما به اتکای آن ثروت توانست به حکومت کیش بازگردد. ایاز به نام ملک فخرالدین احمد بن ابراهیم طیبی خطبه گفته و سکه ضرب کرده بود؛ در حالی که خود فخرالدین، به احتمال از سوی پدرش جمال الدین ابراهیم حاکم کیش شده بود. در ۶۹۵ ق. / ۱۲۹۵ م. هنگامی که فخرالدین احمد به عنوان سرکشی به هرموز و در واقع برای سرکوب دعاوی استقلال طلبی هرموز می‌رفت، ایاز که احساس خطر کرده بود، ضمن اعلام اطاعت به وی، او را از حمله به هرموز هشدار می‌داد و جاشوان (سربازان دریایی و ملوانان کیش) را علاقه‌مند به خود می‌دانست. باین وجود، جنگ درگرفت و در ۶ رمضان ۷۱۳ ق. / ۱۳۱۳ م. ایاز فخرالدین احمد را شکست داد. اما با رفتار احترام آمیزی، فخرالدین اسیر را اجازه بازگشت داد و دوباره مدعی استقلال از آل طیبی شد. غازان خان، جمال الدین طیبی را مأمور کرد تا با کمک لشکریان مغول و بومی ایاز را از حکومت هرموز خلع کنند (القاشانی، ۱۳۸۴: ۱۶۱-۱۵۸؛ وصاف، ۱۳۳۸: ۲۹۹-۲۹۷). وقایع مذکور نشان می‌دهد آن اندازه از ثروت و قدرت دریایی در هرموز گرد آمده بود که با دعوی استقلال از ایلخانان و با اتکاء به توسعه دریانوردی خود در عرصه اقیانوس هند، حکومتی از بازرگانان مستقل را پدید آورد. در واقع، بازرگانان و جاشوان که اقشار اصلی جامعه هرموز را تشکیل می‌دادند، صرفه سود خود را در عدم وابستگی به آل طیبی می‌یافتند و از گرایش‌های قدرت طلبانه ایاز حمایت می‌کردند. بنابراین احتمالاً نیمی از تاجران جنوب ایران با مرکزیت هرموز مایل به عدم دخالت یا سلطه حکومت طیبی بر تجارت دریایی بودند.

چون ملک مسعود برای شرکت در سرکوب ایاز اعلام آمادگی کرد، در عوض ایاز ضمن اعلام اطاعت از آل طیبی، دستگیری مسعود را خواستار شد. در هر حال ۲۰۰۰۰ دینار (۲۰ تومان) مال برای تجهیز لشکری از ترکمان، شول و پیاده نظام صرف شد که به هرمز حمله کرد. جمال الدین نیز برای نظارت بر منطقه به کیش رفت. بهاء الدین ایاز نیز در عین ارسال مکرر پیام‌های صلح بر دست ایلچیان با اتکای ناوگان جاشوان خود آماده جنگ شد و حتی دو کشتی آذوقه کیش را مصادره کرد و لشکر آنان را در شرایط محاصره قرار داد که موجب ترک صحنه نبرد توسط تعدادی ناوگان کیش شد. ایاز با قایق‌های سبک و سریع خود در جنگی دریایی ناوگان کیش را پراکنده کرد و پس از تصرف کیش به مدت سه روز آنجا را چنان غارت کرد که بسیاری از ساکنانش به سواحل مهاجرت کردند و کیش طی دو ماه تقریباً و موقتاً خالی از سکنه شد. بدین ترتیب و به تدریج اهمیت تجاری خود را به نفع هرموز از دست داد. آنچه کیش را از سقوط ناگهانی نجات می‌داد، «موسم وصول جهازات معبری» (تداوم موسم رفت و آمد کشتی‌ها به معبر در جنوب هند) و زیرکی آل طیبی در صلح مقطعی با ایاز برای بهره‌گیری از سود سرشار این

تجارت بود. طبق صلح نامه‌ای که ایاز با ملک فخرالدین احمد طیبی در کیش امضاء کردند، تعدادی از کشتی‌های کیش مسترد شد و ایاز تعهد کرد که با توجه به سلطه بر هر دو سوی تنگه سوق الجیشی هرموز، مانعی برای عبور کشتی‌های معبری به جزیره کیش پدید نیاورد. گرچه ایاز هنوز با حزم و احتیاط با آل طیبی برخورد می‌کرد. اما به تدریج با توجه به شکستی که بر آنان وارد کرده بود، به عنوان قدرت سیاسی و نظامی (نیروی دریایی) هم پایه آل طیبی در سطح خلیج فارس و بخشی از اقیانوس هند مطرح می‌شد. گرچه هنوز از نظر تجاری چندان شهرتی نداشت که بتواند به طور مستقیم، تجارت سراسر خلیج فارس و سواحل هند را برعهده گیرد. ایاز پس از شکست ملک مسعود، جزیره جرون را به سرعت آباد کرد و توسعه بخشید و آن را هرموز نامید و پایتخت ملوک هرموز قرار داد. وی با ملوک فارس، شبانکاره و کرمان روابطی حسنه را آغاز کرد. همسرش بی‌بی مریم را در قلات (قلهات) به حکومت نشاند و خزانه‌های بی‌شماری گردآورد و در ۷۱۰ ق. / ۱۳۱۰ م. درگذشت (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۱/ ۲۱۷-۲۱۶؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۷۵).

نتیجه‌گیری

از شواهد ارائه شده چنین برمی‌آید که در سطح محلی، آل طیبی طی رقابت با ملوک هرموز می‌کوشیدند با اعزام ارتاق - سفیر بر رقیب رو به توسعه خود، ملوک هرموز برتری یابند. آل طیبی در سطح ملی تلاش می‌کردند تا از طریق شریک کردن غازان خان در تجارت خویش و هم با انجام خدمت سفارت برای او، موقعیت خود را در دربار ایلخانان تثبیت کنند. در سطح بین‌المللی نیز می‌خواستند که هم خود را به عنوان قدرتی محلی و اقتصادی قابل‌اعتناء به قآن معرفی کنند و هم زمینه‌هایی برای نفوذ در بازار چین فراهم کنند تا دامنه تجارت خود را از محدوده نیمه غربی اقیانوس هند به سمت مشرق زمین فراتر ببرند. از سوی دیگر، شواهدی، احتمال کارشکنی ملوک هرموز در سفارت فخرالدین را تقویت می‌کند: رقابت‌های ملوک هرموز با آل طیبی سابقه تجربه و مهارت سیاسی و نظامی ملک فخرالدین را در حوادث جنوب ایران نشان می‌دهد و همین امر از دلایل انتخاب وی برای اعزام به مأموریت چین بوده است. همین دشمنی ملوک هرموز با او انگیزه خوبی برای کارشکنی احتمالی فرستادگان یا تاجران ملوک هرموز در چین بوده است. چنانکه دهه‌ها بعد هرموزیان برای حمایت از حق انحصار تجارت خود با هند، در سفارت عبدالرزاق سمرقندی از سوی سلطان شاهرخ در دربار حکومت محلی ویجایانگارا (ویجانگر/بیجانگر) اختلال ایجاد کردند. با توجه به شواهد فوق و حوادث بعدی در قرن نهم

هجری قمری/ پانزدهم میلادی بعید نیست که ملوک هرموز بعد از نفوذ در بازار تجارت هند، طرح‌هایی برای تجارت با چین داشته‌اند که این موضوع مجال جداگانه‌ای برای تحقیق می‌طلبد.

منابع و مآخذ

مطالعات میدانی:

پیمایش میدانی جزیره کیش توسط نگارندگان به‌همراه دکتر یاسوهیرو یوکائیچی، تاتسویا موری در تاریخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۶.

علی بحرانی‌پور، پیمایش هانگچئو (بندر خنسای) در ۱۰ می ۲۰۱۵
علی بحرانی‌پور، پیمایش بنادر عمان از جمله محوطه تاریخی قلعات، بندر صور، بندر صحر بندرگاه‌های مسقط و مطرح در آبان ۱۳۹۶.

فارسی:

آذری، علاءالدین، ۱۳۶۶، *تاریخ روابط ایران و چین*، تهران: امیرکبیر.
ابن بطوطه، ۱۳۷۶، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه: علی موحد، ج ۶، تهران: آگه.
ابن حوقل، ۱۳۴۵، *صوره الارض*، ترجمه: جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ.
ابن مجاور، جمال‌الدین ابی الفتح یوسف بن یعقوب بن محمد الشیبانی الدمشقی، ۱۹۵۱، *صفه بلاد الیمین و مکه و بعض الحجاز (تاریخ المستبصر)*، به تصحیح: اوسکر لوفگرین، لیدن: بریل.
ابوالفداء، اسماعیل بن علی، ۱۳۴۹، *تقویم البلدان*، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
ادرسی، شریف، ۱۹۹۲، *نزهه المشتاق، به تصحیح: فؤاد سزگین*، فرانکفورت: معهد تاریخ العلوم العربیه و الاسلامیه.

اصطخری، ابراهیم بن محمد ۱۳۷۴، *المسالك و الممالك*، به تصحیح: ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

افشار، ایرج، ۱۳۷۲، «جنگ چینی با سفینه پوسی (ایلانی)» خطای‌نامه، چاپ ۲، به کوشش: ایرج افشار، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.

اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۸۴، *مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس*، تهران: اساطیر.
برتشنایدر، امیلی، ۱۳۸۱، *ایران و ماوراءالنهر در نوشته‌های چینی و مغولی سده‌های میانه*، ترجمه: هاشم رجب‌زاده، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.

جوادی، حسن، ۱۳۵۱، "ایران از دیده سیاحان اروپایی در دوره ایلخانان"، *بررسیهای تاریخی*، سال هفتم، شماره چهارم (مهر - آبان).

جین یوان، فنگ، [بی تا]، *فرهنگ اسلامی و ایران در چین*، ترجمه: محمدجواد امیدوارنیا، تهران: الهدی.
حافظ ابرو، عبدالله خوافی، ۱۳۷۵، *جغرافیای حافظ ابرو*، به تصحیح: صادق سجادی، تهران: میراث مکتوب.

حموی، یاقوت، [بی تا]، معجم البلدان، تحقیق: عبدالرحمن المرعشی، بیروت: دارالحياء التراث العربی و مؤسسه التاريخ العربی.

----- ۱۳۶۲، برگزیده مشترک یاقوت حموی، چاپ دوم، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران: امیرکبیر.

خیراندیش، عبدالرسول، ۱۳۹۴، فارسین در برابر مغولان، تهران: آبادبوم.
دانشپورپور، فخری، ۱۳۷۶، "یافته‌های ظروف چینی جزیره هرمز و نقش این جزیره در بازرگانی ایران و چین" یادنامه گردهمایی باستانشناسی شوش (۲۵-۲۸ فروردین ۱۳۷۲)، ج ۱، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

شیانکارهای، ۱۳۷۶، مجمع‌الانساب، چاپ دوم، به تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
فیتز جرال، ادوارد، ۱۳۷۶، تاریخ فرهنگ چین، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

القاشانی، ابو القاسم عبدالله بن محمد (عبدالله بن علی کاشانی)، ۱۴۸۴، تاریخ ولجایتو، چاپ دوم، به اهتمام: مهین همبلی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

قزوینی، محمد، ۱۳۶۳، "ملوک هرمز"، یادداشت‌های قزوینی، ج ۹، چاپ سوم، به کوشش: ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

کاوتس، رالف، ۱۳۹۲، چشم‌اندازهایی از جاده ابریشم دریایی، ترجمه: محمدباقر وثوقی و پریسا صیادی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

لسترینج، گی، ۱۳۷۷، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، چاپ سوم، ترجمه: محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مارکوپولو، ۱۳۶۳، سفرنامه مارکوپولو، ترجمه: منصور سجادی و آنجلا دی. جوانی رومانو، تهران: گویش.
مستوفی قزوینی، حمدالله، ۱۳۸۱، نزهةالقلوب، به تصحیح: محمد دبیرسیاقی، قزوین: حدیث امروز.

مظاهری، علی، ۱۳۷۲، جاده ابریشم، ترجمه: ملک‌ناصر نوبان، تهران: پژوهشگاه.
منشی کرمانی، ناصرالدین، ۱۳۶۲، سمط‌العلی للحضره العلیا، چاپ دوم، به اهتمام: محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: اساطیر.

نطنزی، معین‌الدین، ۱۳۸۳، منتخب‌التواریخ معینی، به تصحیح: پروین استخری، تهران: اساطیر.
نوابی، عبدالحسین، ۱۳۶۴، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، تهران: هما.

نوری اژدری، نورالدین بن محمد، ۱۳۸۱، غازان‌نامه منظوم، به کوشش: محمود مدبری، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

وانگ، ای. دان، ۱۳۷۹، تاریخ چین از جامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
وثوقی، محمدباقر، ۱۳۹۵، میراث دریانوردان ایرانی در بنادر چین: بنادر گوانجو، چوانجو، خانجو، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

وصاف‌الحضره شیرازی. فضل‌الله بن عبدالله، ۱۳۳۸، تاریخ وصاف‌الحضره، بمبئی: [بی نا].
ویتلس، دوراکه، ۱۳۵۳، سفیران پاپ به دربار خاندان مغول، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: خوارزمی.
همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳، جامع‌التواریخ، به تصحیح: محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.

----- ۱۹۶۵، جامع التواریخ، به تصحیح: آ. آ. رومانسکوویچ، ل. آ. ختاقوروف و ع. ع. علیزاده، مسکو: دانش.
یاجیما، هیکویچی، ۱۹۷۵، "تجارت دریای هند در دوره امپراتوری مغول"، ترجمه: ریوکو واتابه، منتشر شده
به زبان ژاپنی در مجله: Toyogakuho, vol 57no3-4 (این منبع ترجمه‌ای از ژاپنی به فارسی است که
منتشر نشده است).

لاتین:

- Chau Ju-kua, Chu-fan-chi, 1965, on the Chinese and Arab Trade in the Twelfth and Thirteenth Centuries, Friedrich Hirth and W.W. Rockhill, Taipei: Literature House, Ltd.
- Fang Lili, 2010, Chinese Ceramics: A History of Elegance, translator: William Wang, Beijing: China International Press.
- Yihao Qiu "After Fakhr-addin's Mission"(under publishing)
- MozalTorao, November 1982, "The Lost Fleet of Kublai Khan" *National Geographic*, pp. 640-635
- Schottenhammer, Angela, 2008, *The East Asian Mediterranean Maritime Crossroads of Culture Commerce and Human Migration*, Wiesbaden: Harrasowitz Verlag.
- Texira. Pedro, 1902, *The Travels of Pedro Texira with His Kings of Harmuz and Extracts from His "Kings of Persia"*, Trans and ed, William f. Sinclair, London: Hakluyt Society.
- Xu Xiaolong, 2010, Porcelain of Ancient China, Translator: Shao Da, Beijing: China International Press.
- Yingscheng, Liu, 2008, "Muslim Merchants in Mongol Yuan China" *The East Asian Mediterranean Maritime Crossroads of Culture Commerce and Human Migration*, Wiesbaden: Harrasowitz Verlag.
- Yokkaichi, 2008, "Chinese and Muslim Diaspora" *The East Asian Mediterranean Maritime Crossroads of Culture Commerce and Human Migration*, Wiesbaden: Harrasowitz Verlag.
- 金華黃先生文集, *Jin-hua Huang xian-sheng wenji (Collected Works of MasterrHuaung of Jinghua)* 卷三五 Vol. 35, 松江嘉定等處海運千戶楊君墓誌銘 Epitaph of Yang-jun (Mr. Yang Shu).

جنگ معاهدات

(سیاست انگلستان برای مهار امرای افغان و شاهان قاجار)

هادی بیاتی^۱

محمود سلجوقی^۲

چکیده

سرزمین وسیع هندوستان مهم ترین مستعمره انگلستان در سده بیستم در معرض توجه سایر دول استعماری قرار داشت و برخی از آنها مانند فرانسه و روسیه تلاش داشتند تا از طریق مرزهای زمینی در ایران و افغانستان به این منطقه نفوذ کنند. از این رو، انگلیس در ایران و افغانستان نفوذ کرد تا علاوه بر حفظ هندوستان، امتیازهای جدیدی در این مناطق به دست آورد. یکی از سیاست‌های انگلیسی‌ها برای برقراری ارتباط با شاهان قاجار و امرای افغان، انعقاد معاهدات بود. پژوهش تاریخی حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای به دنبال بررسی و شناسایی این معاهدات و تحلیل مفاد و نتایج آنها است. یافته‌ها نشان می‌دهد که انگلیس با انعقاد این معاهدات از قاجاریه علیه امرای افغان و از امرای افغان علیه قاجاریه استفاده می‌کرد. در واقع انگلیس با برقراری معاهدات، زمینه اتحاد و همکاری میان شاهان قاجاری و امرای افغان علیه نفوذ انگلیس در دو منطقه را خشی کرد، در حالی که زمامداران قاجاری و امرای افغان با کنار نهادن اختلاف‌ها می‌توانستند همانند سده‌ی در مقابل تکاپوهای انگلستان عمل کنند.

▪ واژگان کلیدی:

ایران، انگلستان، شاهان قاجار، امرای افغان، سیاست، جنگ معاهدات.

درجه مقاله: علمی-پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۹/۲۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۸/۰۱

^۱. استادیار تاریخ گروه معارف اسلامی، دانشگاه مازندران، بابلسر-ایران h.bayati@umz.ac.ir

^۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، گرایش تاریخ ایران دوره اسلامی، تهران-ایران (نویسنده مسئول) saljoghimahmood@gmail.com

مقدمه

انعقاد معاهدات به قصد صلح، همکاری و پشتیبانی، همواره در طول تاریخ و در لابه‌لای فعالیت‌های نظامی یا در پایان عملیات نظامی به منظور پایان بخشیدن به نبردها، بخشی از دیپلماسی کشورها بوده است. در سده نوزدهم و بیستم میلادی، کشورهای اروپایی در مناطق مستعمراتی علاوه بر عملیات نظامی سعی می‌کردند از روش‌های دیپلماسی نیز استفاده کنند. انگلستان (بریتانیا) از جمله کشورهایی بود که از این حربه در مناطق تحت‌نفوذ خود به وفور استفاده می‌کرد. ایران و افغانستان به‌عنوان دروازه ورود و کلید حفظ هندوستان، مهم‌ترین مستعمره انگلستان، منطقه عملیات نظامی و برنامه‌های سیاسی این کشور بودند. انگلستان از دوره فتح‌علی‌شاه قاجار تا هنگام جدایی هرات از ایران، معاهدات متعددی را به زمامداران ایرانی تحمیل کرد که به سبب ضعف سیاستمداران ایرانی و ناآگاهی از اسلوب مذاکره، مفاد این معاهدات بیشتر منویات بریتانیا را محقق می‌ساخت و به اهداف و منافع ایران توجهی نمی‌کرد. از سوی دیگر، انگلیسی‌ها با زمامداران سلسله درانی و بارکزیایی نیز چنین معاهداتی را منعقد کردند و در آنجا نیز همچون ایران، نمایندگان انگلیسی دست‌پیش را داشتند. در برخی از این معاهدات، به‌ویژه عهدنامه‌های مربوط به مسئله هرات و حفظ هندوستان که انگلستان با ایران و افغانستان منعقد نمود، هدف اصلی تعیین نوع و چگونگی روابط ایران با افغانستان و بالعکس بود. همچنین رفع تهدیدها از هند، مهم‌ترین اصل و مفاد این معاهدات بود. بررسی مفاد معاهدات در جریان بررسی وقایع تاریخی و عملیات نظامی به‌خوبی نشان می‌دهد که انگلستان تا چه حدی تعیین‌کننده روابط میان ایران و افغانستان در دوره قاجاریه بود. انگلستان از سال ۱۲۲۳ ق. تا ۱۲۷۳ ق. از یک طرف میان ایران و از سوی دیگر، میان افغانستان معاهدات سیاسی منعقد نمود که در معاهده‌های انگلیس با ایران، کنترل افغانستان و در معاهدات با افغانستان، کنترل ایران را مدنظر داشت. محتوا و مفاد معاهدات، طرفین معاهده و تأثیر این قراردادها در روابط ایران و افغانستان از دوره فتح‌علی‌شاه (معاصر شاه زمان درانی) تا عصر ناصرالدین شاه (معاصر دوست‌محمد خان و شیرعلی خان) محور اصلی پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد.

روابط ایران و افغانستان و نیز روابط ایران با انگلستان و روابط افغانستان با انگلیس در تحقیقات مختلفی بررسی شده است. از میان محققان افغان می‌توان به فرهنگ (۱۳۶۷)، *افغانستان در پنج قرن/خیر* و رشتیا (۱۳۷۷)، *افغانستان در قرن نوزده* اشاره نمود که روابط افغانستان با ایران و انگلیس را بررسی کرده‌اند. از آنجایی که محققان افغان در راستای تبدیل این کشور به سرزمینی مستقل از ایران آثار خود را نوشته‌اند، متأسفانه از ارتباط معاهداتی که انگلیس از یک سو با

شاهان قاجار و از سوی دیگر با امرای افغان منعقد کرده است، غفلت کرده‌اند. محققان ایرانی نیز چون شمیم (۱۳۸۹)، ایران در دوره سلطنت قاجار، بهمنی قاجار (۱۳۸۵)، گستره تمدنی ایران خاوری در آستانه جدایی سیاسی ایران و افغانستان (۱۲۵۰-۱۱۶۰)، بهمنی قاجار (۱۳۸۶)، واپسین تلاش‌ها برای جلوگیری از جدایی سیاسی ایران و افغانستان، بهمنی قاجار (۱۳۸۶)، ایران و افغانستان از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی و متولی حقیقی (۱۳۸۳)، افغانستان و ایران به طور مشخص ارتباط این معاهدات را بررسی نکرده‌اند. این در حالی است که معاهدات انگلیس با افغانستان تابعی از شرایط و ارتباط این کشور با ایران و معاهداتش با ایران نیز تابعی از شرایط و ارتباط این کشور با امرای افغان بود و انگلستان در همه این معاهدات، دو هدف اصلی را دنبال می‌کرد: نخست حفظ هندوستان از تهاجم زمینی مرزهای ایران و افغانستان و دیگر جلوگیری از اتحاد شاهان قاجار و امرای افغان.

عوامل مؤثر در روابط قاجاریه با امرای افغان و علل دخالت انگلیسی‌ها

بعد از سقوط زندیه و تلاش آقا محمد خان برای یکپارچه نمودن قلمروهای تاریخی ایران و تشکیل یک حکومت متمرکز، زمینه برخورد میان ابدالی‌ها با شاهان قاجاری فراهم شد. هدف شاهان قاجاری از توجه به هرات و قندهار، احیای قلمرو گذشته ایران و نیز حفظ وحدت سرزمینی بود (حمیدی و یوسف‌زهی، ۱۳۹۴: ۱)، در حالی که امرای افغان تلاش داشتند تا حکومت قومی خویش در مناطق متصرفی را حفظ کنند. کمک خواستن نادر میرزا شاهزاده افشاری از زمان شاه درانی برای احیای قدرت افشارها در مشهد و در مقابل پناهنده شدن محمود میرزا والی هرات برادر زمان شاه در سال ۱۲۱۲ ق. به دربار فتحعلی شاه که شاه قاجاری را به تسخیر هرات تحریک می‌کرد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۲۷-۱۲۶؛ وکیلی فوفلزائی، ۱۳۳۷: ۱۱۱ و ۱۰۲-۱۰۰)، زمینه برقراری روابط سیاسی و برخوردی نظامی میان شاه درانی و شاه قاجاری را فراهم کرد. هدف اصلی فتحعلی شاه از پذیرفتن محمود میرزا تسخیر هرات و سپردن حکومت آن به محمود به عنوان دست‌نشانده خود بود. در عین حال، هدف شاه درانی با حمایت از نادر میرزا نیز جلوگیری از نفوذ قاجارها در خراسان بود (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۶۲/۱-۱۵۹؛ هدایت، ۱۳۷۳: ۳۳۵-۳۶۳؛ بارکزایی، ۱۳۹۶: ۲۱۶ و ۲۱۱).

فتح کامل خراسان و تسلط بر آن، کلید فتح هرات به شمار می‌رفت، اما تا مدت‌ها والیان خراسان که بیشتر آنان از شاهزادگان بانفوذ قاجاری بودند، نتوانستند به این امر مهم دست یابند. هرات در دوره زمامداری زمان شاه تا مدت‌ها در اختیار شاهزادگان ابدالی بود و با اراده ابدالی‌ها اداره

می شد (محمود میرزا قاجار، ۱۳۸۹: ۱۳۲-۱۳۱؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۵۴-۵۳؛ وکیلی فوفلزائی، ۱۳۳۷: ۹۷-۹۶). با روی کار آمدن محمود شاه، هرات به عنوان دست نشاندۀ شاه قاجاری اعلام همکاری نمود. گرچه حاکم هرات از شاهزادگان ابدالی بود و از سوی شاه ابدالی به این منصب گماشته می شد، اما حاکم هرات دست نشاندۀ شاه قاجاری بوده و مطیع والی خراسان به شمار می رفت. این توافق الزاماً اطاعت حاکم هرات را در پی نداشت و شاهزاده ابدالی از هر فرصتی برای عصیان استفاده می کرد. فیروز میرزا حاکم هرات (برادر شاه ابدالی) در دوره حکومت محمولی میرزا بر خراسان چندین بار عصیان نمود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۴۸۶/۳-۱۴۸۹؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۷۴-۷۲؛ هدایت، ۱۳۷۳: ۳۶۲-۳۵۹). با انتصاب حسنعلی میرزا در سال ۱۲۳۲ ق. به امارت خراسان و اقدام مؤثر او در سرکوب خوانین یاغی خراسان، فیروز میرزا از موضع خود کوتاه آمد و با قبول ضرب سکه به نام شاه قاجاری اظهار اطاعت نمود (هدایت، ۱۳۷۳: ۳۷۲-۳۷۴؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۲۸۴/۱-۲۸۱).

یک سال بعد (۱۲۳۳ ق.) هرات از سوی فتح خان بارکزیی وزیر محمود شاه مورد تجاوز قرار گرفت و با قوای قاجارها مواجه شد. محمود شاه برای جلوگیری از افزایش اختلاف ها، عمل وزیرش را نکوهش کرد و خود را مخالف این جریان نشان داد. ورود شاه ابدالی از موضع ضعف موجب گسترش نفوذ قاجارها در هرات گردید. این بار والی خراسان یعنی شجاع السلطنه، کامران میرزا پسر محمود شاه درانی را به حکومت هرات منصوب نمود (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۰۰/۱-۲۹۲؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۸۱-۸۰).

فتح خان از خاندان بارکزیی (محمدزائی) بود. با اقدامات او از دوره محمود شاه زمینه روی کار آمدن امرای جدید در افغانستان فراهم شد. بارکزیی ها به تدریج بر مناطق مهمی چون کابل، قندهار، پیشاور، کشمیر و غزنه مسلط شدند و قلمرو شاهان درانی به مناطق شرقی افغانستان محدود شد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۸۳-۸۱؛ رشتیا، ۱۳۷۷: ۴۴-۳۸). جنگ داخلی میان امرای افغان فرصت مناسبی بود تا فتحعلی شاه سلطه خود بر هرات را مستحکم سازد. درخواست کامران میرزا از شاه قاجاری مبنی بر حمایت فتحعلی شاه از خاندان ابدالی در برابر بارکزیی ها به عنوان یک فرصت مناسب که توجیهات لازم برای عملیات نظامی را فراهم کرده بود، از بین رفت. فتحعلی شاه در برابر این تحولات خنثی ماند و در پاسخ شاهزاده ابدالی قول داد در صورت هجوم بارکزیی ها به قلمروهای غربی از آنان حمایت خواهد کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۵۴۲/۳-۱۵۴۱؛ هدایت، ۱۳۷۳: ۳۸۰-۳۷۹).

در این دوره، سیاست اصلی انگلستان در ارتباط با ایران و افغانستان معطوف بر حفظ مستعمره مهم این کشور یعنی هندوستان از تجاوز دو کشور آسیایی و نیز کشورهای استعمارگر اروپایی به خصوص روسیه و فرانسه بود. زمامداران انگلیسی با راه‌های مختلفی چون تقویت سلسله‌های حاکم بر ایران و افغانستان، روی کار آوردن حاکمان دست‌نشانده و وابسته در این دو سرزمین و نیز ایجاد تعادل قوا میان این حکومت‌ها تلاش نمودند تا هندوستان را حفاظت نمایند. با بررسی منابع ایرانی (اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۰: ۲۲۰؛ مستوفی، ۱۳۸۴: ۳۹/۱)، منابع افغان (عبدالرحمن خان، ۱۳۹۰: ۵۱۳؛ وکیلی‌فوفلزائی، ۱۳۳۷: ۱۵۷-۱۵۶؛ بارکزایی، ۱۳۹۶: ۲۶۷) و مستشاران انگلیسی و اروپایی (سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۳۸؛ هنت، ۱۳۲۷: ۷-۳؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۱/۲۹۷-۲۹۶) می‌توان این سیاست را مشاهده نمود.

مهم‌ترین عامل اهمیت ایران و افغانستان برای حفظ هندوستان، موقعیت جغرافیایی و همسایگی این دو سرزمین با هندوستان دانسته شده است. در کنار آن، قدرت دریایی انگلستان به عنوان عنصری بازدارنده برای یورش دریایی به هندوستان نیز موجب تشدید اهمیت مرزهای زمینی (به خصوص هرات) مشترک افغانستان و ایران به خصوص برای سایر دول استعمارگر اروپایی شد (هنت، ۱۳۲۷: ۳۳-۳۲؛ مارکام، ۱۳۶۷: ۱۱۵). از این‌رو انگلیسی‌ها برای جلوگیری از تهاجم افغان‌ها یا ایرانی‌ها به مستعمر خود و نیز ممانعت از عبور رقبای اروپایی از خاک این سرزمین‌ها به هدف تسخیر هندوستان، با نظام‌های سیاسی ایران و افغانستان ارتباط برقرار نموده و سعی کردند تا در خاک دو کشور نفوذ کنند.

دوره جنگ‌های ایران و روسیه و آشکار شدن ضعف ایران در مقابله با دول استعماری و مهم‌تر، چشم طمع روسیه به آسیای مرکزی (اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۰: ۲۰۰۹)، موجب تغییر رویه انگلستان در مواجهه با ایران و افغانستان گردید. ناکامی محمد شاه در فتح هرات و بسط نفوذ انگلیسی‌ها از یک سو و تمایل امرای افغان چون کامران میرزا و امرای بارکزایی بر پذیرش همکاری با انگلیسی‌ها از سوی دیگر، این تغییر روند را تسریع کرد. انگلستان که تا پیش از دوره ناصرالدین شاه هرات را جزئی از خاک ایران قلمداد می‌کرد تا از این طریق شاهان ابدالی را تحت فشار قرار داده و از توجه آنان به هندوستان بکاهد، به دنبال این شد تا بیش از پیش در داخل افغانستان نفوذ نماید و در واقع دیوار حایل را از ایران به مرزهای اصلی افغانستان انتقال دهد (مستوفی، ۱۳۸۴: ۸۳/۱-۸۲). این دیوار حایل نه یک حکومت متمرکز مستقل در افغانستان، بلکه امرایی متعدد با حکومت‌های محلی در سه منطقه مهم و استراتژیک هرات، قندهار و کابل بود. انگلیسی‌ها شرط پذیرش حکومت هر کدام از امرای افغانی در این سه منطقه

را مشروط بر عدم دخالت آنان در امور دو منطقه دیگر کرده بودند (مجددی و دیگران، ۱۳۸۲: ۱۱۲).

انگلستان در تمام این رویدادها، همواره از دو سیاست نرم و سخت در کنار هم استفاده می کرد. آنان در مواقع لازم از پیاده کردن نیروی نظامی و صرف هزینه های مالی ابایی نداشتند؛ اما برای اینکه تا حد ممکن با کم ترین هزینه اهداف و برنامه های سیاسی خود را محقق سازند، از برنامه تنظیم شده و اصولی انعقاد معاهدات متعدد نیز استفاده می کرد. انگلستان از دوره فتحعلی شاه تا جدایی کامل هرات از ایران، در روابط میان افغان ها با شاهان قاجاری دخالت داشت و در این دخالت با طرح معاهدات دوجانبه (با ایران علیه افغان ها و با افغان ها علیه ایران) به اهداف سیاسی خود جامه عمل پوشاند.

معاهدات انگلستان با ایران و افغانستان در دوره فتحعلی شاه

نخستین روابط رسمی میان انگلیس و دولت قاجار از دوره فتحعلی شاه (۱۲۵۰-۱۲۱۲ ق.) آغاز شد. فرستاده انگلیس، ملکم در ۱۲۱۵ ق. پیمانی با حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله امضاء کرد. به موجب این پیمان، ایران متحد و دوست انگلستان لحاظ شد و قید گردید هرگاه افغان ها قصد حمله به هندوستان را داشتند، ایران به قلمرو آنها لشکرکشی و از اقدام آنان ممانعت نماید. در مقابل، اگر حاکمان افغان و فرانسوی به دنبال نفوذ در قلمرو ایران بودند، انگلستان با تهیه کردن سلاح گرم از ایران پشتیبانی نماید. این معاهده تلاشی بود تا انگلیسی ها از هجوم زمان شاه درانی به هندوستان جلوگیری نمایند. بررسی عواملی چون همکاری امرای شورشی هندی با شاه درانی و صعب العبور و کوهستانی بودن افغانستان که جنگ با آنان را سخت تر می کرد، نشان می دهد که انگلیسی ها در مبارزه مستقیم با شاه درانی شرایط سختی داشتند. بر اساس این معاهده یورش زمان شاه درانی با حمله ایران به قلمروهای شرقی ناکام ماند (هدایت، ۱۳۷۳: ۳۳۶؛ محمود میرزا قاجار، ۱۳۸۹: ۱۳۴-۱۳۲؛ الفنتون، ۱۳۷۶: ۵۰۹؛ وکیلی فوفلزائی، ۱۳۳۷: ۱۲۷-۱۲۸).

حدود ۷ سال (۱۲۲۲ ق./ ۱۸۰۷ م.) بعد میان ایران و فرانسه معاهده فین کنشتاین منعقد شد که در آن، روابط میان ایران و امرای افغان نیز مطرح شد (مستوفی، ۱۳۸۴: ۴۶-۴۴). در بند اول معاهده، فرانسوی ها به دنبال اخراج انگلیسی ها از ایران بودند. در بند دوم مقرر شده بود میان شاه قاجاری و امرای افغان علیه منافع انگلستان در هندوستان اتحادی برقرار شود (محمود، ۱۳۵۳: ۷۰-۶۶). انگلیسی ها چون ایران را از دست رفته می دیدند، برای خنثی سازی معاهده فین کنشتاین به فریب امرای افغان روی آوردند. در سال ۱۲۲۳ ق. هیئتی از انگلیسی ها به دربار

شاه شجاع درانی در کابل و پیشاور رسید و قراردادی مابین آنان منعقد شد که به معاهده پیشاور معروف است (الفنستون، ۱۳۷۶: ۲۷). به نظر مارکام، این معاهده ارتباط رسمی میان امرای افغان با انگلیسی‌ها را بنا نمود (مارکام، ۱۳۶۷: ۱۱۳). در این معاهده، انگلیسی‌ها استقلال شاه شجاع را به رسمیت شناخته و از سلطنت او با عنوان دولت کابل یاد می‌کنند. همان‌طور که فرانسه از ایران خواسته بود تا در یورش به هند به فرانسه یاری برساند، انگلستان نیز در مواجهه با این یورش احتمالی از شاه شجاع درخواست یاری کرد (الفنستون، ۱۳۷۶: ۲۷؛ محمود، ۱۳۵۳: ۱۲۳/۱-۱۲۰). در بند سوم، روابط دوستانه دائمی میان طرفین مورد توجه قرار گرفته است. در این بند، انگلیسی‌ها چنین تعیین کرده بودند که افغان‌ها به هندوستان یورش نبرند و به فرانسوی‌ها اجازه نفوذ در قلمروهای افغان‌نشین ندهند (بارکزی، ۱۳۹۶: ۲۶۸-۲۶۷).

هدف اصلی از انعقاد این معاهده این بود که انگلیسی‌ها افغانستان را به‌عنوان یک سد بزرگ در مقابل روسیه، ایران و فرانسه قرار داده تا بتوانند از تاج و تخت طلایی هند حفاظت کنند. انگلیسی‌ها با وجود انعقاد معاهده پیشاور، با توجه به دلایل و نگرانی‌هایی چون ضعف امرای افغان در برابر اتحاد ایران و فرانسه و افتادن دائمی ایران به دست یک دولت قوی، برقراری مجدد روابط سیاسی با ایران را نیز در اولویت قرار دادند و اشخاصی چون سر فور هارد جونز را به دربار دومین شاه قاجاری فرستادند (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۱۷؛ الفنستون، ۱۳۷۶: ۲۷). معاهده پیشاور میان انگلستان و امرای افغان یک ارتباط آبی در جهت دفع خطر فرانسه بود. از این رو، با شکست فرانسه در اروپا و رفع خطر ناپلئون و دوری مرزهای انگلستان در هندوستان با قلمرو شاه شجاع، روابط میان انگلیسی‌ها و امرای افغانی به شدت کاهش یافت (رشتیا، ۱۳۷۷: ۸۸-۸۷) و مجدداً دولت قاجار مورد توجه انگلیسی‌ها قرار گرفت.

با بی‌اثر شدن معاهده فین‌کنشتاین، انگلیسی‌ها مجدداً به دربار فتح‌علی‌شاه راه یافته و معاهده مُجمل را در سال ۱۲۲۴ ق. / ۱۸۰۹ م. منعقد کردند. در این معاهده، انگلیسی‌ها علاوه بر کنترل ایران از یورش به هندوستان، به‌دنبال بی‌اثر کردن سیاست‌های توسعه‌طلبانه افغان‌ها به سمت هندوستان بودند. در فصل سوم، ایران متعهد شد از عبور دولت‌های اروپایی از ایران به‌سوی هندوستان جلوگیری نماید. در فصل چهارم، انگلستان متعهد شد؛ چون یکی از دول اروپایی به ایران هجوم آورد، انگلستان از ایران پشتیبانی نماید. همچنین هرگاه میان افغانه و دولت انگلیس در سرحدات هندوستان جنگی شد، دولت ایران از انگلستان حمایت نماید. در فصل ششم، انگلستان سلطه ایران بر منطقه هرات را تأیید و قرار شد هرگاه میان ایران و امرای افغان جنگی

اتفاق افتاد، دولت انگلستان دخالت نکند، مگر به درخواست یکی از طرفین (ظهیرنژاد ارشادی، ۱۳۸۱: ۲۳۶-۲۳۳).

دولت انگلیس دوباره در سال ۱۲۲۷ ق. با دولت قاجار معاهده مفصل را منعقد نمود. در فصل پنجم، چنین قرار شده بود که در صورت وقوع جنگ و نزاع میان امرای افغان و انگلیسی ها، دولت قاجار لشکری برای حمایت از انگلیسی ها تعیین نماید که هزینه های این سپاه برعهده دولت انگلستان است. در بند ششم نیز چنین توافق شده بود که در صورت بروز جنگ و درگیری میان امرای افغان و دولت قاجار، انگلستان دخالتی نداشته باشد، مگر به درخواست یکی از طرفین در جهت برقراری صلح (ظهیرنژاد ارشادی، ۱۳۸۱: ۲۳۷-۲۴۰).

بررسی این قراردادها نشان می دهد که انگلستان از دولت قاجار به عنوان تهدیدی برای کنترل درانی ها از هجوم به هندوستان استفاده می کرد و در عین حال، از حکومت درانی به عنوان حایلی میان هندوستان و قاجارها استفاده می نمود و در زمانی که شرایط حکم می کرد، به نفع درانی وارد عمل می شد و با تحریک دو حکومت علیه همدیگر به دنبال رسیدن به اهداف خود بود. در این مرحله، انگلیسی ها بیشتر با اتکاء به روش های نرم و معاهدات به دنبال مهار شاهان قاجار و امرای افغان بودند؛ بررسی حوادث و وقایع نیز حاکی از موفقیت آنان در کنترل قاجارها و امرای افغان است. گرچه حضور فرانسه در ایران عصر فتحعلی شاه زمینه تغییر تمرکز از ایران به افغانستان را فراهم کرد، اما این امر تا دوره محمد شاه و ناصرالدین شاه به تعویق افتاد.

معاهدات انگلستان با ایران و افغانستان در دوره محمد شاه

اوضاع افغانستان در دوره محمد شاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰ ق.) متفاوت تر از دوره فتحعلی شاه بود. در این دوره افغانستان به دو قسمت اصلی تقسیم شده بود؛ امرای قسمت های شرقی (بارکزیایی) به دنبال برقراری ارتباط دوستانه با محمد شاه بودند. هدف آنان از این ارتباط دریافت حمایت و کمک نظامی ایران در رقابت با مخالفانی چون پنجابی ها و اهداف استعماری انگلیس بود (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۲۱۲؛ بهمنی قاجار، ۱۳۸۶: ۷۴)، اما میان امرای افغان غرب با دولت قاجار اختلاف وجود داشت و محمد شاه برای تسخیر هرات اقدام کرده بود. مصادف با این وقایع در سال ۱۲۵۲ ق. نماینده انگلیس، لرد اوکلند^۱ در کابل با دوست محمد خان دیدار نمود تا روابط حسنه ای میان او و کمپانی هند شرقی برقرار سازد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۸۴؛ رشتیا، ۱۳۷۷: ۸۹). هدف از این سفر، انعقاد قراردادی علیه ایران بود. گرچه دوست محمد خان خود را دوست و

1. Lord Auchland

دست‌نشانده محمد شاه معرفی کرده بود، اما چون توافق با انگلیسی‌ها می‌توانست او را در برابر هندی‌ها، تسخیر پیشاور و هرات در موضع قدرت قرار دهد، معاهده با انگلیسی‌ها را به شروطی پذیرفت (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۸۵-۸۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۰: ۲۰۲۳-۲۰۲۲).

زمانی که انگلستان با خواست دوست محمد خان مخالفت نمود، او علاوه بر موضع دوستانه پیشین در قبال محمد شاه، هرات را جزء قلمرو شاه قاجاری دانست و با این عمل به محاصره هرات از سوی شاه قاجاری مشروعیت داد. امرای بارکزیایی علاوه بر کسب حمایت ایران در مبارزه با انگلیس، به سمت روسیه سوق داده شدند و دوست محمد خان با ویتکوویچ^۱ سفیر روسیه در کابل دیدار نمود (هدایت، ۱۳۷۳: ۴۴۹-۴۵۰؛ فرهنگ، ۱۳۶۷: ۱۶۲-۱۶۰؛ بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۷۵-۷۴).

در سال ۱۲۵۳ ق. میان کهنندل خان و محمد شاه با وساطت فرستاده روسیه معاهده‌ای منعقد شد. بر اساس این معاهده، هرات از آن ایران است و محمد شاه استقلال امرای بارکزیایی را به رسمیت شناخت و مقرر شد که محمد شاه و امرای بارکزیایی در مواجهه با امرای ابدالی یعنی کامران میرزا و یارمحمد خان موضع یکسان گرفته و هیچ کدام از طرفین با امرای ابدالی علیه دیگری متحد نشوند. همچنین محمد شاه در هنگام حمله انگلیس به امرای بارکزیایی از آنان حمایت نماید (نصیری مقدم، ۱۳۷۴: ۶۵-۶۳). این معاهده از نخستین معاهدات موفق میان امرای افغان و شاه قاجاری بود که اهداف هر دو طرف یعنی مقابله با نفوذ انگلیس را تحقق می‌بخشید. اما توان نظامی انگلیس به کمک دیپلماسی این کشور آمده و توافق امرای بارکزیایی و محمد شاه را بی‌اثر ساخت.

ورود روسیه به عرصه رقابت‌ها در آسیا، تغییر رویه سیاست‌های انگلیس در مورد ایران و افغانستان را تسریع بخشید (ظهیرنژاد ارشادی، ۱۳۸۱: ۳۳-۳۲). به خصوص روسیه سعی داشت با کسب حمایت ایران از این منطقه به عنوان پایگاهی برای تحقق برنامه‌های خود چون تسلط بر افغانستان و هندوستان و رسیدن به آب‌های اقیانوس هند استفاده نماید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۰: ۲۰۱۰-۲۰۰۹؛ مارکام، ۱۳۶۷: ۱۲۲-۱۲۴). انگلیس که نتوانسته بود حمایت امرای بارکزیایی را به دست آورد و از نفوذ روسیه در ایران و افغانستان ترسیده بود، به جای تلاش بیشتر برای انعقاد معاهده‌ای جدید با ایران، از گزینه نظامی استفاده کرد.

با ادامه محاصره هرات توسط محمد شاه، روابط سیاسی دولت قاجار و انگلستان قطع شد. کشتی‌های انگلیسی در جزایر جنوبی ایران لنگر انداخته و بعد از تصرف خارک به محمد شاه

اتمام حجت کردند تا از محاصره هرات دست بکشد. محمد شاه که از حمایت روس‌ها ناامید شده بود و در خود توان مقابله با انگلیسی‌ها را نداشت، در ۱۲۵۴ ق. به محاصره هرات پایان داد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۴۹۷-۴۹۸؛ هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۵۳-۲۵۱). انگلیس در اولین گزینه نظامی برای پشتیبانی از سیاست‌های دیپلماسی خود موفق ظاهر شد. طی معاهده‌ای که بعد از عقب نشینی نظامیان ایرانی منعقد شد، خروج ایران از هرات و دیگر مناطق تسخیر شده چون غوریان از مهم‌ترین مفاد آن بود (سپهر، ۱۳۷۷: ۷۰۱/۲-۶۹۸؛ محمود، ۱۳۵۳: ۴۱۷/۲-۴۰۳). بعد از ترک محاصره هرات، سر جان مک نیل در ۱۲۵۷ ق. / ۱۸۴۱ م. به تهران آمد و مورد استقبال قرار گرفت. روابط سیاسی از سر گرفته شد و انگلیسی‌ها مجدداً حربه انعقاد معاهدات را در پیش گرفتند (ظهیرنژاد ارشادی، ۱۳۸۱: ۲۰۴-۱۹۹).

بعد از خروج ایران از هرات (۱۲۵۴ ق.) انگلیسی‌ها از یک سو با دولت قاجار و از سوی دیگر با امرای ابدالی (یارمحمد خان و کامران میرزا) معاهداتی را منعقد نمودند. انگلیسی‌ها علاوه بر انعقاد معاهده دوستانه با امرای ابدالی در بازسازی هرات نیز کوشیدند (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۸۴-۸۲؛ بارکزی، ۱۳۹۶: ۳۲۹). هدف آنان از این معاهدات، نزدیک شدن به امرای ابدالی بود تا در هنگام رویارویی با شاه قاجاری و دیگر مهاجمان به هندوستان، از حمایت آنان برخوردار باشند. بعد از ناکامی محمد شاه در تسخیر هرات، درگیری او به امور داخلی و نفوذ انگلیسی‌ها در هرات، کمپانی هند شرقی بر نفوذ خود در خاک افغانستان افزود و برای سلطه بر قلمروهای شرقی و جنوبی که در دستان خاندان بارکزیایی بود، اقدام کرد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۹۱-۸۹؛ نصیری‌مقدم، ۱۳۷۴: ۹۲-۹۵). در این مرحله انگلیسی‌ها برای به ثمر نشاندن برنامه‌های سیاسی خود در افغانستان به عملیات نظامی متوسل شدند. کمپانی هند شرقی در سال ۱۲۵۴ ق. به دلایلی چون جلوگیری از حمله آتی ایران به افغانستان، همکاری امرای قندهار با دولت ایران و ناتوانی دوست محمد خان در برقراری امنیت و نیز نامشروع بودن حکومت بارکزیایی‌ها به سمت کابل و قندهار لشکرکشی کرد. انگلیسی‌ها در چند جنگ دوست محمد خان را شکست داده و با سرکار آوردن شاه شجاع درانی در سال ۱۲۵۵ ق. حکومتی دست‌نشانده در کابل تشکیل دادند (اعتمادالسلطنه، ۲۰۲۲: ۱۳۹۰؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۹۲-۹۱؛ بارکزی، ۱۳۹۶: ۲۹۲؛ محمود، ۱۳۵۳: ۵۳۹/۲-۵۳۸).

انگلیسی‌ها برای به قدرت رسانیدن شاه شجاع، معاهده‌ای را به امضای او رسانیدند که برقرار بودن حکومت‌های محلی، حفظ هندوستان از حمله امرای افغان و نیز خطرات دولت‌های غربی، اهم مفاد آن بود. بر اساس توافق حاصله، در صورتی که شاه شجاع با هجوم ایران و دیگر دولت‌های

غربی مواجهه می‌شد، منوط به حفظ هندوستان از تجاوز مهاجمین، انگلیس از شاه شجاع حمایت می‌کند (بارکزایی، ۱۳۹۶: ۲۹۱-۲۹۲؛ رشتیا، ۱۳۷۷: ۹۶-۹۵). همچنین بعد از سلطه بر بسیاری از مناطق افغانستان در سال ۱۲۵۵ ق. قراردادی با کامران میرزا منعقد کردند که بر طبق آن، حکومت هرات به کامران میرزا و جانشینان او واگذار شد و انگلیس پذیرفت که ماهیانه مبلغی را برای تجهیز سپاه کامران میرزا به او بپردازد. در مقابل تعهدات انگلیس، امیر ابدالی نیز متعهد شد که از هجوم دشمنان خارجی به هندوستان جلوگیری نماید، در صورت ضرورت با شاه شجاع متحد شود و از هرگونه ارتباط مستقیم با ایران بپرهیزد (محمود، ۱۳۵۳: ۴۵۴/۲-۴۵۳؛ هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۵۳).

حکومت شاه شجاع در قندهار طولی نکشید و با عصیان برادران بارکزایی از بین رفت (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۱۰۷-۱۰۶؛ رشتیا، ۱۳۷۷: ۱۱۳-۱۱۲). بعد از شکست شاه شجاع، دوست محمد خان با پذیرش تابعیت و حضور انگلیسی‌ها در این مناطق مجدداً به قدرت رسید (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۱۳۵-۱۳۳؛ بارکزایی، ۱۳۹۶: ۳۲۰-۳۱۰). انگلیسی‌ها برای تحکیم نفوذ خود، معاهده‌ای با دوست محمد خان منعقد نمودند. بر اساس این معاهده، هرات و قندهار دو سرزمین مستقل شدند و دوست محمد خان از ادعاهای خود نسبت به هرات صرف نظر کرد. همچنین انگلیس تنها دولت خارجی متحد دوست محمد خان به شمار آمد و او نباید با هیچ دولت خارجی دیگری معاهدات سیاسی و نظامی منعقد سازد (آدمیت، ۱۳۶۲: ۶۱۲؛ مجددی و دیگران، ۱۳۸۲: ۱۱۲).

تلاش‌های انگلیسی‌ها در این مرحله برای جدایی کامل میان هرات و دربار قاجار به شکست انجامید. زیرا یارمحمد خان در سال ۱۲۵۷ ق. / ۱۸۴۱ م. شاهزاده ابدالی را خلع نمود و برای مشروعیت حکومت خود بر هرات به نام محمد شاه قاجار سکه ضرب نمود (کاتب هزاره، ۱۳۳۱: ۲۰۸-۲۰۷؛ بارکزایی، ۱۳۹۶: ۳۳۰-۳۳۱). انگلستان در سال ۱۲۵۸ ق. با قیام سراسری امرای افغان در مناطق شرقی نیز مواجه شد. از این‌رو، در همین سال با مبارزان افغان صلح‌نامه‌ای را تنظیم کرد. در فصل اول این مصالحه‌نامه بر دوستی دولت افغانستان و انگلیس تأکید می‌شود. در فصل دوم، انگلیسی‌ها متعهد شده بودند تا خاک افغانستان را ترک کنند. در فصل پنجم آمده است در صورتی که ایران و روسیه بخواهند از طریق خاک افغانستان به هند یورش ببرند، بر دولت افغانستان لازم است با آنها مقابله نماید. تجهیزات نظامی این مقاومت نیز توسط انگلیسی‌ها فراهم خواهد شد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۱۰۵)؛ سرانجام نیز دوست محمد خان با حمایت انگلیسی‌ها به قدرت مسلط تبدیل شد.

معاهدات انگلستان با ایران و افغانستان در عصر ناصری

مصادف با روی کار آمدن ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ق.) در افغانستان سه حکومت محلی قدرت را در دست داشتند. در کابل، دوست محمد خان دست‌نشانده انگلیسی‌ها حکومت می‌کرد. در قندهار برادر او بر سرکار بود و در هرات نیز یارمحمد خان سیطره داشت و به نام شاه قاجاری حکومت می‌کرد (مستوفی، ۱۳۸۴: ۸۳-۸۲؛ آدمیت، ۱۳۶۲: ۱۶۱۲).

اعلام تابعیت یارمحمد خان از محمد شاه، ناصرالدین شاه و نقش امیرکبیر در ایجاد روابط گسترده و مستحکم با یارمحمد خان (ریاضی‌هروی، ۱۳۷۲: ۳۸-۳۷ و ۵۰؛ بارکزی، ۱۳۹۶: ۳۳۲-۳۳۱)، اعلام تابعیت سعیدمحمد خان (جانشین یارمحمد خان) حاکم جدید هرات از شاه قاجاری و رسمیت دادن به حاکم جدید هرات از سوی شاه و امیرکبیر (خورموجی، ۱۳۴۴: ۹۹-۹۸؛ هنت، ۱۳۲۷: ۴۰-۳۹)، شکست کهندل خان در فتح هرات به سال ۱۲۶۸ ق. (خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۰۰-۹۸؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۱۲۲۲) و تحریک انگیزه استقلال‌خواهی امرای افغان از انگلیسی‌ها (رشتیا، ۱۳۷۷: ۱۸۹-۱۸۸) موجب تغییر سیاست انگلستان در مورد حکومت‌های محلی افغان شد. انگلیسی‌ها که در ابتدا قصد داشتند با روی کار آوردن امرای مختلف مستقل در نواحی متعدد، افغانستان را اداره کنند، در برنامه خود شکست خوردند. از این روی در سیاست جدید سعی بر این بود تا حکومتی متمرکز در افغانستان تشکیل شود، با این شرط که این حکومت دست‌نشانده انگلیس و مستقل از ایران باشد (شمیم، ۱۳۸۹: ۱۶۳).

انگلیسی‌ها برای تحقق اهداف خود، ابتدا به شیوه‌های نرم و انعقاد معاهدات متوسل شدند. کلنل شیل با کسب موافقت سیاستمدارانی چون نوری موفق شد در سال ۱۲۶۹ ق. قراردادی را امضاء کند که بر اساس آن، دولت قاجار از ادعای حاکمیت خود بر هرات گذشت و قول داد هیچ دخالتی در امور هرات نداشته باشد. هیچ نماینده مقیمی در هرات نداشته باشد و نماینده‌ای از هرات را نیز نپذیرد. دولت انگلستان نیز تعهد داده بود که در امور هرات دخالت ننماید و استقلال سعیدمحمد خان حاکم هرات حفظ شود (خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۳۰-۱۲۸؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۱۲۲۲-۱۲۲۳/۳؛ هنت، ۱۳۲۷: ۴۳-۴۲؛ آدمیت، ۱۳۶۲: ۶۴۶-۶۴۵). میرزا آقا خان نوری در نامه‌ای به سعیدمحمد خان، استقلال او و بی‌طرفی ایران نسبت به هرات را تأیید کرد (محمود، ۱۳۵۳: ۶۵۴/۲-۶۵۳)، اما انگلیسی‌ها به مفاد معاهده پای‌بند نبودند و شیل^۱ سفیر انگلیس با نامه‌ای دوستانه، حمایت انگلیس از او را اعلام کرد (خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۷۱). در نتیجه این معاهده، سعیدمحمد خان به پشتوانه حمایت انگلیسی‌ها به مرزهای خراسان از جمله قائنات هجوم برد و موضع سختی در قبال ایران اتخاذ کرد (خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۷۱).

برنامه انگلیسی‌ها برای آرام نگه داشتن اوضاع هرات زیاد دوام نیاورد. محمدیوسف خان از شاخه درانی قیام و سعیدمحمد خان را عزل نمود (کاتب هزاره، ۱۳۳۱: ۲۲۳/۲-۲۲۲؛ بارکزی، ۱۳۹۶: ۳۳۳). حاکم جدید هرات، افزون بر احیای مجدد سلطنت خاندان درانی (ابدالی) در هرات، همانند پیشینیان، خود را حاکم شاه قاجاری در هرات اعلام کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۹۳/۳؛ مستوفی، ۱۳۸۴: ۸۳-۸۴/۱؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۷۳-۱۷۱). با بروز این وقایع، سیاست انگلیسی‌ها بر این قرار گرفت که از دوست محمد خان حاکم کابل برای تسخیر هرات حمایت نمایند (مستوفی، ۱۳۸۴: ۸۳-۸۴/۱؛ بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۷۲). انگلیسی‌ها برای رسیدن به این خواسته، معاهده جمروء را در سال ۱۲۷۱ق./ ۱۸۵۵م. با دوست محمد خان منعقد کردند. این معاهده بر روابط دوستانه انگلیسی‌ها با دوست محمد خان و حمایت از او در مبارزه با دشمنان مشترک مانند سایر امرای افغان (به خصوص در قندهار و هرات) و دولت قاجار تأکید داشت (کاتب هزاره، ۱۳۳۱: ۲۲۰-۲۱۸؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۷۶؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۱۲۸۸/۳-۱۲۹۳).

بر اساس معاهده جمروء، دوست محمد خان، سلطه برادرش بر قندهار را از بین برد (خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۷۶؛ بارکزی، ۱۳۹۶: ۳۳۳-۳۳۴). موضع شاه ایران در برابر این اقدام بسیار ضعیف و خالی از هر درک سیاسی بود (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۲۹۵/۳-۱۲۹۳؛ مستوفی، ۱۳۸۴: ۸۴/۱-۸۳؛ کاتب هزاره، ۱۳۳۱: ۲۲۵/۲). دوست محمد خان به سال ۱۲۷۲ق. برای تشکیل حکومت مرکزی قدرتمند به سمت هرات و سیستان لشکرکشی نمود. زمامداران ایرانی که در موضع فتح قندهار در خواب زمستانی بودند، با آگاهی از پیشروی دوست محمد خان به سمت مرزهای ایران، از انگلیس درخواست یاری کردند، همچنین نیروی کمکی به هرات فرستادند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۹۳/۳؛ مستوفی، ۱۳۸۴: ۸۳-۸۴/۱؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۷۳-۱۷۱).

بی‌اثر شدن حمایت‌های ایران از حاکم هرات، مخالفت بزرگان هرات با محمدیوسف و نفوذ دوست محمد خان در میان نظامیان هرات موجب شد تا محمدیوسف برای بقاء در قدرت، خود را مطیع انگلیس اعلام کند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۹۳/۳؛ سایکس، ۱۳۹۱: ۵۰۳-۵۰۲). انگلیسی‌ها که توانسته بودند با این اقدام، اتحاد حاکم هرات را به دست آورده و وابستگی آن به دولت قاجار را از بین ببرند، از پیشروی دوست محمد خان به سمت هرات جلوگیری کردند (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۲۵۹-۲۵۸).

ابراز همبستگی محمدیوسف و برخی از بزرگان افغان چون مجید خان و عیسی خان با ایران و تلاش حسام‌السلطنه به منظور فتح هرات، موجب تشدید عملیات نظامی ایران برای تسخیر هرات گردید. در ضمن محاصره هرات، محمدیوسف از کار برکنار و عیسی خان به قدرت رسید

(سپهر، ۱۳۷۷: ۳۳۳-۳۳۴/۳؛ مستوفی، ۱۳۸۴: ۸۵/۱-۸۴). با امتناع عیسی خان از تسلیم هرات به حاکم خراسان، عملیات نظامی گسترش یافت. عیسی خان برای حفظ موقعیت خود از انگلیسی‌ها درخواست کمک نمود. انگلیسی‌ها با استفاده از حامیان خود در دربار تلاش کردند تا حاکم خراسان را از محاصره هرات منصرف سازند. علاوه بر این، دوست محمد خان دست‌نشانده انگلیسی‌ها نیز نیروی کمکی به عیسی خان ارسال نمود. با این همه، حسام‌السلطنه در محرم ۱۲۷۳ ق. هرات را تسخیر کرده و به عمر استقلال خواهی امرای افغان در هرات پایان داد (خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۸۴-۱۸۶ و ۱۸۸-۱۹۰؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۱۲۹۶/۳-۱۲۹۵ و ۱۳۳۸؛ بارکزی، ۱۳۹۶: ۳۳۴).

انگلیسی‌ها با از دست دادن هرات، مجدداً دوست محمد خان را در مرکز سیاست‌های خود قرار دادند. تهدید جدی هرات از سوی ایران، موجب تغییر رویه و دیدگاه انگلیسی‌ها نسبت به نوع حکومت در افغانستان شد. آنان سابق بر این، وجود یک حکومت مرکزی قدرتمند در هرات را نفی کرده و مانع منافع خود می‌دیدند؛ اما در این برهه، انگلیسی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که وجود یک دولت نسبتاً قوی در افغانستان به ریاست دوست محمد خان نه تنها به زیان انگلیس نیست؛ بلکه می‌تواند برای حفاظت متصرفاتش در هند سودمند باشد (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۲۰۲)؛ بنابراین، در این زمان، معاهده جدید میان دوست محمد خان و لارونس، سفیر انگلیسی‌ها بر ضد اقدامات ایران و موقعیت دولت قاجار در مرزهای شرقی منعقد شد (سایکس، ۱۳۹۱: ۵۰۳). در این معاهده که به معاهده دوم جمرود مشهور است و ۱۲ شرط داشت، انگلستان حمله ایران به هرات را خلاف معاهدات بین دو دولت دانسته و این اقدام ایران را محکوم نمود و برای غلبه بر ایران از دوست محمد خان کمک گرفت (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۵۵۷-۵۵۶).

سرانجام انگلیسی‌ها بعد از تلاش‌های فراوان برای انعقاد معاهدات و تهدید و تطمیع کارگزاران ایرانی، به‌منظور رسیدن به خواسته‌های خود در نواحی جنوبی ایران نیروی نظامی مستقر کردند. ناصرالدین شاه که توان مقابله با انگلیسی‌ها را نداشت، با معاهده پاریس موافقت نمود. معاهده پاریس در ۱۵ فصل تنظیم شد که به طور کلی ناظر بر روابط ایران و افغانستان و نقش انگلستان در این روابط سیاسی بود (خورموجی، ۱۳۴۴: ۲۱۲-۲۱۳). بر اساس فصل اول از زمان انعقاد معاهده میان دو کشور صلح و دوستی حاکم است. در فصل دوم تعیین شده بود که نیروهای انگلیسی خاک ایران را ترک کنند. در فصل پنجم مقرر شده بود که نیروهای ایران از افغانستان و به خصوص هرات خارج شوند. در فصل ششم افغانستان و هرات کاملاً از ایران منفک و مستقل شدند و شاه ایران از تمام ادعاهای خود بر این مناطق صرف نظر نمود. همچنین در امور داخلی

افغانستان و هرات مداخله نکند و در صورت بروز اختلاف میان حاکمان ایرانی و حاکمان افغان، دولتمردان ایرانی برای رسیدگی و حل معضلات پیش‌رو به نمایندگان انگلستان مراجعه نمایند. در فصل هفتم نیز تعیین شده بود ایران در مقابله با هجوم امرای افغانی به مرزهای خود صاحب اختیار است؛ اما بعد از عقب راندن دشمن نباید به داخل افغانستان پیشروی و در آنجا نفوذ کند (خورموجی، ۱۳۴۴: ۲۱۳-۲۱۸؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۱۴۵۶/۳-۱۴۵۰؛ مستوفی، ۱۳۸۴: ۸۵-۸۶/۱).

بعد از معاهده پاریس حکومت هرات به سردار سلطان احمد خان واگذار شد. سردار سلطان احمد خان خطبه به نام ناصرالدین شاه خواند و خود را مطیع دولت قاجار دانست (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۶۵؛ کاتب هزاره، ۱۳۳۱: ۲۲۴/۲-۲۲۳؛ بارکزی، ۱۳۹۶: ۳۳۵). احمد خان در مقابله با ادعاهای دوست محمد خان و انگلیسی‌ها نسبت به هرات، علاوه بر دولت قاجار به سوی روسیه نیز کشیده شد (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۵۶ و ۱۴۰). دولت قاجار که بر اساس معاهده پاریس حق دخالت در امور داخلی افغانستان را نداشت، با نمایندگان انگلستان باب مکاتبه را گشود تا از یورش دوست محمد خان به سوی هرات جلوگیری نماید. با تشدید اختلافات میان دوست محمد خان و سلطان احمد خان، ادوارد استویک، مستشار انگلیسی برای ایجاد صلح میان آن دو به تهران مسافرت کرد (کاتب هزاره، ۱۳۳۱: ۲/۲۷۴). پس از بی‌اثر بودن میانجیگری مستشار انگلیسی به منظور برقراری صلح، احمد خان همچنان از ناصرالدین شاه و به خصوص حاکم خراسان حسام‌السلطنه درخواست حمایت داشت (بهمنی‌قاجار، ۱۳۸۵: ۸۰).

دوست محمد خان در سال ۱۲۷۹ ق. هرات را تسخیر و ضمیمه قلمرو خود نمود. بعد از دوست محمد خان جنگ داخلی آغاز شد و برخی از مدعیان مانند امیر عبدالرحمن خان به دربار شاه قاجاری پناهنده شدند. گرچه هدف آنان از این اقدام، دریافت حمایت شاه قاجاری بود، اما بر اساس معاهده پاریس دولت قاجار نمی‌توانست در امور داخلی افغانستان دخالت نماید (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۷۵-۷۲؛ کاتب هزاره، ۱۳۳۱: ۲/۲۷۲-۲۷۴ و ۳۱۵-۳۱۳؛ بارکزی، ۱۳۹۶: ۳۳۵-۳۳۶).

از دیدگاه کرزن، روابط ناصرالدین شاه با امرای افغان چون شیرعلی خان و بعدها امیر عبدالرحمن خان وضع مشخصی نداشت. آنان با یکدیگر روابط سطحی داشتند و انگلیس مهم‌ترین عامل مؤثر در روابط این حاکمان بود. همچنین از نظر او در صورتی که انگلستان در روابط طرفین دخالتی نداشت، طرفین برای حل اختلافات مرزی به خصوص سیستان باید وارد جنگ می‌شدند (کرزن، ۱۳۷۳: ۲/۶۹۷-۶۹۵؛ گزارش سفارت کابل، ۱۳۶۸: ۵۸-۵۶). شیرعلی

خان در نهایت معاهده گندمک را با انگلیسی‌ها منعقد نمود. بر اساس این معاهده، علاوه بر استقرار نمایندگان انگلیس در افغانستان، سیاست خارجی آنان مانند ارتباط دوستانه یا جنگ با کشور دیگر در راستای سیاست‌های انگلیس و مشورت با آنان تعیین شد (کاتب هزاره، ۱۳۳۱: ۳۵۲/۳-۳۴۹).

نتیجه‌گیری

بعد از سقوط نادر شاه، قلمروهای او میان سران طوایف تقسیم شد. آقا محمد خان قاجار توانست زندیه و افشاریه را شکست دهد؛ اما تعیین تکلیف قلمروهای تسخیرشده توسط ابدالی‌ها به دوره فتحعلی شاه سپرده شد. در این دوره با اوج‌گیری فعالیت‌های استعماری، انگلیس در جهت حفظ هندوستان توجه خود را به مرزهای ایران و افغانستان و به خصوص هرات معطوف کرد؛ در نتیجه، در روابط میان امرای افغان و شاهان قاجاری دخالت نمود. انگلیسی‌ها در تحقق اهداف خود در این روابط از دو حربه انعقاد معاهدات و در صورت لزوم عملیات نظامی استفاده می‌کردند. انگلیسی‌ها در دوره فتحعلی شاه با دولت قاجار، معاهده مجمل و مفصل (۱۲۱۵ ق.) را منعقد کردند که هدف از آن، کنترل امرای افغان از طریق قدرت بازدارندگی دولت قاجار بود. همچنین در این دوره برای بی‌اثر کردن معاهده فین‌کنشتاین، معاهده پیشاور را با امرای افغان منعقد کردند که هدف از آن، ایجاد خط دفاعی در برابر نیروهای متفق ایران و فرانسه بود. در سال ۱۲۵۲ ق. که نظامیان قاجاری به دنبال تسخیر هرات بودند، سفیر انگلستان در کابل با دوست محمد خان توافقی را امضاء کرد که هدف از آن، کنترل ایران از تسخیر هرات و تهدید هندوستان بود. در این زمینه، آنها موفقیتی به دست نیاورند؛ بلکه با وساطت نماینده روسیه میان محمد شاه و امرای بارکزیایی توافقی حاصل شد که هدف از آن، کنترل نفوذ انگلستان در دو منطقه بود. این تنها موقعیتی بود که نمایندگان هر دو کشور، سیاست‌های انگلستان را ناکام گذاشتند. اما انگلیس با استفاده از توان نظامی، شاه قاجاری را مجبور به تسلیم کرد و بعد از آن، دوباره معاهداتی را با دولت قاجار و امرای افغان در کابل و هرات منعقد نمود.

در دوره ناصرالدین شاه نیز انگلستان سیاست انعقاد معاهدات با هر دو سرزمین را دنبال کرد. در سال ۱۲۶۹ ق. معاهده‌ای میان زمامداران قاجاری با انگلیسی‌ها منعقد شد که برای اولین بار، ایران پذیرفته بود که در امور داخلی هرات دخالت نکند. با این معاهده، حاکم هرات استقلال یافت و انگلیسی‌ها بر خلاف توافقی که در ۱۲۶۹ ق. با او توافق جدیدی را تنظیم کردند. با ابراز تابعیت حاکم هرات به دولت قاجار، انگلیسی‌ها در جهت تسخیر هرات و جلوگیری از پیشروی ایران به

سمت هرات، با دوست محمد خان، معاهده جمرود را منعقد کردند که هدف اصلی از آن، تسخیر هرات توسط دولت دست نشاندۀ انگلستان و ممانعت از پیشروی ایران در این منطقه بود. بعد از فتح هرات توسط حسام السلطنه در سال ۱۲۷۳ق. انگلیسی‌ها دوباره معاهده دوم جمرود را با دوست محمد خان منعقد نمودند که همان اهداف معاهده اول را دنبال می‌کرد. گرچه انگلیسی‌ها با انعقاد معاهدات، فتح هرات توسط قاجارها را به تعویق انداختند و حتی از نفوذ دولت قاجار در داخل افغانستان به صورت کامل جلوگیری کردند، اما نتوانستند ایران را از ادعایش نسبت به هرات منصرف سازند و سرانجام طی عملیاتی نظامی به این مهم دست یافتند. با معاهده پاریس، هرات از ایران منفک شد و دولت قاجار استقلال کامل افغانستان را به رسمیت شناخت و قول داد که در امور داخلی افغانستان دخالت نکند. انگلیسی‌ها سیاست انعقاد معاهدات با امرای بارکزی را ادامه دادند و در پایان با انعقاد معاهده گندمک نفوذ خود در افغانستان را به شدت گسترش دادند تا حدی که علاوه بر امور داخلی، تعیین‌کننده مسیر سیاست خارجی امرای افغان نیز بودند.

منابع و مأخذ

- آدمیت، فریدون، ۱۳۶۲، *امیرکبیر و ایران*، چاپ هفتم، تهران: خوارزمی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ۱۳۶۷، *تاریخ منتظم ناصری*، جلد ۳، به تصحیح: محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ۱۳۷۴، *المآثر و الآثار: جلد ۱، چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه*، تعلیقات: حسین محبوبی اردکانی، به کوشش: ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، «رقابت روس و انگلیس در آسیای مرکزی و افغانستان»، به کوشش: مصطفی نوری، *پیام بهارستان*، ۱۳۹۰، شماره ۱۴، ۲۰۵۸-۲۰۰۶.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا، ۱۳۷۰، *کسیرالتواریخ*، به اهتمام: جمشید کیان‌فر، تهران: ویسمن.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا، ۱۳۶۵، *تاریخ وقایع و سوانح افغانستان*، به تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- الغنستون، مونت استوارت، ۱۳۷۶، *افغانان: جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل)*، ترجمه: محمد آصف فکرت، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- بارکزی، سلطان محمد خان، ۱۳۹۶، *تاریخ سلطانی*، به تصحیح: عتیق اروند، کابل: امیری.
- بهمنی قاجار، محمدعلی، «گستره تمدنی ایران خاوری در آستانه جدایی سیاسی ایران و افغانستان ۱۲۵۰-۱۱۶۰»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ۱۳۸۵، شماره ۳۱، ۶۳-۵۴.

- «واپسین تلاش‌ها برای جلوگیری از جدایی سیاسی ایران و افغانستان»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ۱۳۸۶، شماره ۳۶، ۷۴-۸۵.
- حمیدی، سمیه و ناصر یوسف‌زهی، «ایران و مسئله هرات و قندهار در دوره قاجار»، *تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۹۴، شماره ۶۴، ۷۳-۹۷.
- خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ، ۱۳۷۵، *سفرنامه خانیکوف*، ترجمه: اقدس یغمائی و ابوالقاسم بی‌گناه، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- خاوری‌شیرازی، میرزا فضل‌الله، ۱۳۸۰، *تاریخ ذوالقرنین*، به تصحیح و تحقیق: ناصر افشارفر، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خورموجی، محمدجعفر بن محمدعلی، ۱۳۴۴، *حقایق‌الآخبار ناصری*، به کوشش: حسین خدیوجم، تهران: زوار.
- رشتیا، قاسم، ۱۳۷۷، *افغانستان در قرن نوزده*، پیشاور: میوند.
- ریاضی‌هروی، محمدیوسف، ۱۳۶۹، *عین‌الوقایع: تاریخ افغانستان در سال‌های ۱۳۲۴-۱۲۰۷*، به کوشش: محمد آصف فکرت هروی، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- سایکس، سرپرسی، ۱۳۹۱، *تاریخ ایران*، جلد ۲، ترجمه: محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: نگاه.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، ۱۳۷۷، *ناسخ‌التواریخ*، جلد ۱ و ۲ و ۳، *تاریخ قاجاریه*، به اهتمام: جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.
- سیمونیچ، ای. او، ۱۳۵۳، *خاطرات وزیرمختار از عهدنامه ترکمن‌چای تا جنگ هرات*، ترجمه: یحیی آربین‌پور، تهران: پیام.
- شمیم، علی‌اصغر، ۱۳۸۹، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، چاپ دوم، تهران: بهزاد.
- ظهیرنژاد ارشادی، مینا، ۱۳۸۱، *اسنادی از روابط ایران و انگلستان در دوره محمد شاه قاجار*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- فرهنگ، میر محمدصدیق، ۱۳۶۷، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، پیشاور: انجینر احسان‌الله مایار.
- عبدالرحمن خان، ۱۳۹۰، *تاج‌التواریخ*، کابل: میوند.
- کاتب هزاره، ملّا فیض محمد، ۱۳۳۱، *سراج‌التواریخ*، کابل: مطبعه‌حقوقی.
- کرزن، جرج ناتانیل، ۱۳۷۳، *ایران و قضیه ایران*، جلد ۱ و ۲، ترجمه: غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گزارش سفارت کابل، ۱۳۶۸، به کوشش: محمد آصف فکرت، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- مارکام، کلمنت، ۱۳۶۷، *تاریخ ایران در دوره قاجار*، چاپ دوم، ترجمه: میرزا رحیم فرزانه، تهران: نشر فرهنگ ایران.
- متولی‌حقیقی، یوسف، ۱۳۸۳، *افغانستان و ایران*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- مجددی، علامه عبدالحق و فضل‌الله مجددی، ۱۳۸۲، *حقیقت‌التواریخ: از امیرکبیر تا رهبر کبیر*، چاپ دوم، کابل: میوند.
- محمود، محمود، ۱۳۵۳، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی*، تهران: اقبال.
- محمود میرزا قاجار، ۱۳۸۹، *تاریخ صاحبقرانی*، به تصحیح: نادره جلالی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

مستوفی، عبدالله، ۱۳۸۴، شرح زندگانی من، تهران: زوآر.

نصیری مقدم، محمدنادر، ۱۳۷۴، گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

وکیلی فوفلزائی، عزیزالدین، ۱۳۳۷، دره/زمان فی تاریخ زمان شاه، کابل: مطبعه دولتی دارالسلطنه کابل.

هدایت، رضاقلی خان، ۱۳۷۳، فهرس التواریخ، به تصحیح: عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هانت، جورج هنری، ۱۳۲۷، جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ هجری قمری، ترجمه: حسن سعادت‌نوری، تهران: شرکت سهامی چاپ.

هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۶۴، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی، تهران: امیرکبیر.

جاده لینچ و نقش آن در روابط خان‌های بختیاری و دولت انگلیس در ایران عصر قاجار

غفار پوریختیار^۱

امیر اکبری^۲

چکیده

در دوره قاجار، بختیاری‌ها و انگلیسی‌ها روابط دوستانه‌ای داشتند که این روابط با احداث جاده بختیاری توسط شرکت لینچ وارد مرحله جدیدی شد. احداث این جاده، اگر چه نقطه عطفی در روابط میان دو طرف بود، چالش‌هایی نیز در میان آنها ایجاد کرد که با طرح پرسشی بررسی خواهد شد. احداث جاده بختیاری مشهور به جاده لینچ، چه نقشی در فرایند روابط خان‌های بختیاری و دولت انگلیس داشته است؟ فرض پژوهش بر این مبنا استوار است که گرچه احداث جاده بختیاری به گسترش بیشتر روابط خان‌های بختیاری و انگلیسی‌ها منجر گردید اما در عین حال، وجود تعدادی از عوامل و مسائل، رنجش‌ها و چالش‌هایی میان دو طرف ایجاد کرد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عواملی همچون اختلافات بر سر مسائل مالی، بی‌ثباتی و عدم امنیت جاده و نیز عدم تحقق وعده‌ها و وظایف طرفین موجب شد تا چالش‌ها و آسیب‌هایی در روابط بختیاری‌ها و انگلیسی‌ها بر سر جاده لینچ به وجود آید.

واژگان کلیدی:

ایران، انگلیس، قاجار، روابط، خان‌های بختیاری، جاده لینچ.

درجه مقاله: علمی - ترویجی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۹/۲۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۷/۱۰

^۱. استادیار گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر - ایران (نویسنده مسئول) porbakhtiarghafar@yahoo.com

^۲. استادیار گروه تاریخ، واحد بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد - ایران amirakbari84@yahoo.com

مقدمه

روابط بختیاری‌ها و انگلیسی‌ها، گرچه از پیشینه طولانی برخوردار بود، از دوران سلطنت محمد شاه قاجار شکل جدیدی به خود گرفت و انگلیسی‌هایی همچون راولینسون^۱، لایارد^۲ و هارت به میان بختیاری‌ها آمده و با آنان نشست و برخاست داشتند. این روابط در دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و ریاست حسین قلی خان ایلخانی بر ایل بختیاری گسترش یافت؛ تا بدانجا که در دوران مظفرالدین شاه منجر به وقوع دو حادثه مهم؛ احداث جاده لینچ و سپس کشف و استخراج نفت در قلمرو ایل بختیاری شد. این دو پروژه در کانون منافع اقتصادی و تجاری انگلستان در ایران آن زمان قرار داشت و آن کشور اهمیت بسیار زیادی برایش قائل بود. ساخت جاده بختیاری به دلیل عبور از مناطق تحت حاکمیت بختیاری‌ها اقدام مهمی در روابط میان بختیاری‌ها و انگلیسی‌ها بود که سرانجام با کشف نفت و استخراج آن در سرزمین بختیاری کامل شد. در این پژوهش، تأثیر ساخت جاده بختیاری بر روابط انگلستان با خان‌های بختیاری بررسی شده است.

ساخت این جاده که به نام شرکت سازنده آن، یعنی شرکت لینچ به جاده لینچ مشهور بود، اثرات فراوانی بر روابط خان‌های بختیاری با دولت و شهروندان انگلیس داشت. این امر موجب شد تا روابط دو طرف نسبت به گذشته توسعه زیادی پیدا کند و دو طرف را به این درک برساند که باید به یکدیگر اعتماد داشت و مسائل و مشکلاتی را که منجر به بی‌اعتمادی و سردی روابط می‌شود را با شکیبایی حل نمود. مسائل مختلف در ارتباط با ساخت و نگهداری جاده لینچ موجب شد تا بین آنها اختلافاتی بروز کند و در برخی مواقع، ماه‌عسل روابط خان‌های بختیاری و انگلیسی‌ها را دچار آسیب سازد.

در این پژوهش با استفاده از منابع دست اول تاریخی و به روش توصیفی-تبیینی کوشش می‌شود تا پاسخ مناسبی به این سؤال داده شود: احداث جاده بختیاری مشهور به جاده لینچ چه نقشی در روابط خان‌های بختیاری و دولت انگلیس داشته است؟ فرضیه پژوهش این است که گرچه ساخت جاده بختیاری به گسترش روابط خان‌های بختیاری و انگلیسی‌ها منجر شد، وجود برخی عوامل و مسائل، رنجش‌ها و چالش‌هایی میان دو طرف ایجاد کرد.

در باره موضوع این مقاله، تاکنون پژوهش‌های اندکی صورت پذیرفته است. مه‌راب امیری (۱۳۵۷) در مقاله "فرمان آزادی کشتیرانی در کارون"، غفار پوربختیار (۱۳۹۹) در مقاله "ایل بختیاری و جنگ جهانی اول: بررسی راهبردها و راهکارهای انگلیس و آلمان"، خدابخش قربان‌پور دشتکی (۱۳۹۰) در کتاب *انگلیس و بختیاری (۱۹۲۵-۱۸۹۶)*، جن. راف گارثویت (۱۳۷۳) در

^۱. Rawlinson

^۲. Layard

کتاب تاریخ سیاسی- اجتماعی بختیاری و حبیب‌الله سعیدی‌نیا (۱۳۹۷) در کتاب کشتیرانی کارون، به‌صورت پراکنده به موضوع این مقاله اشاره‌هایی کرده‌اند. با این وجود، هیچکدام از این پژوهش‌ها به طور مفصل بر اصل موضوع جاده لینچ و تأثیرات آن بر روابط بختیاری‌ها و انگلیسی‌ها متمرکز نشده‌اند.

آزادی کشتیرانی خارجی در رود کارون

در طول قرن نوزدهم میلادی، انگلیسی‌ها هم از نظر سیاسی و نظامی و هم از نظر اقتصادی و بازرگانی برای راه‌های آبی و به‌ویژه آبراهه‌های جنوب ایران اهمیت زیادی قائل بودند. از جمله مهم‌ترین این آبراهه‌ها، رود کارون بود که دولت و شهروندان انگلیسی سالیان دراز علاقه‌مند بودند تا شاید بتوانند در این رودخانه کشتیرانی تجاری انجام دهند. حضور در این رودخانه از نظر راهبردی برای دولت انگلیس مهم بود و لذا کشتیرانی در آن اهمیت بسیاری داشت. عده‌ای از انگلیسی‌ها در ابتدای قرن نوزدهم میلادی برای ارزیابی رود کارون با هدف بهره‌برداری نظامی و تجاری از آن، تلاش‌های فراوانی به‌عمل آوردند. افرادی همچون سلبی^۱، چنسی^۲، راولینسون و لایارد از کسانی بودند که برای بررسی و ارزیابی رود کارون پیش‌قدم شدند. گرچه آنان تلاش بسیاری نمودند اما طرح شان از سوی دولت وقت انگلیس مورد استقبال قرار نگرفت. هنوز نیاز به سپری شدن زمان بیشتری بود تا مقامات ارشد دولت انگلیس با این تصمیم موافقت نمایند.

سرانجام ناوبان سلبی انگلیسی بود که برای نخستین بار با کشتی نیتوکریز^۳ اثبات کرد که امکان کشتیرانی در رود کارون وجود دارد. پس از آن، در سال ۱۲۵۲ق/ ۱۸۳۶م. یک انگلیسی دیگر به نام ماژور اسکورت^۴ با کشتی دیگری به ظرفیت نیتوکریز با عبور از رود کارون به اهواز رسید و اما در حوالی اهواز وجود باقیمانده یک سد قدیمی به‌نام بند اهواز مانع از عبور آن به سمت شوشتر شد. سرانجام این لایارد و سلبی بودند که با یک کشتی به‌نام آشور با ظرفیت نیتوکریز به رود کارون وارد شده و با عبور از خرمشهر، اهواز و بند اهواز به ۷ مایلی شوشتر رسیدند اما این کشتی در انبوهی از گل فرو نشست و آنها پس از درآوردن کشتی از گل ولای موفق شدند به یک مایلی شوشتر برسند (لایارد، ۱۳۷۶: ۳۲۱-۳۱۵).

1. Solbey
2. Chensy
3. Nitocris
4. Scotwert

در ابتدای سال ۱۲۸۷ ق. / ۱۸۷۱ م. رؤسای کمپانی گری و پل^۱ که توانسته بودند در بندر بوشهر تجارتخانه‌ای تأسیس نمایند، علاقه مند شدند یک خط کشتیرانی میان خرمشهر و شوشتر در رود کارون راه‌اندازی کنند. این شرکت معتقد بود که انتقال کالا از بوشهر به اصفهان، کمتر از ۳۵ روز زمان نمی‌برد، در صورتی که همان کالا را می‌توان در عرض ۱۰ روز از خرمشهر به اصفهان منتقل کرد. این شرکت از نماینده سیاسی انگلستان، مقیم در خلیج فارس درخواست کرد تا از وزیرمختار انگلیس در تهران تقاضا کند با دولت ایران در باره واگذاری امتیاز کشتیرانی در رود کارون مذاکره کند (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۲۰۵). اگر چه این درخواست اجراء شد اما دولت ایران از ترس عکس‌العمل شدید روسیه از واگذاری هر گونه امتیازی خودداری کرد و به سفیر انگلیس چنین تذکر داد: «ایران نه یک مملکت تحت‌الحمایه بلکه یک کشور مستقل است» (رایت، ۱۳۶۴: ۲۰۵). البته قدرت فراوان خان‌های بختیاری در جنوب ایران که دولت قاجار را به شدت نگران کرده بود نیز مانعی برای صدور مجوز کشتیرانی بود. کرزن می‌نویسد: «کمپانی مزبور (گری و پل) حاضر شد که در این رودخانه کشتیرانی کند، اما اقدام خودسرانه حضرات بختیاری و قدرت بیش از اندازه آنها، حکومت مرکزی را ناخوش آمد و از صدور اجازه خودداری شد» (کرزن، ۱۳۷۳: ۴۰۴/۲). انگلیسی‌ها سرانجام وقتی پی بردند که ظاهراً از گرفتن امتیاز انحصاری کشتیرانی در رود کارون نتیجه‌ای به‌دست نمی‌آورند، تلاش کردند به هر وسیله‌ای که بتوانند، مجوز آزادی کشتیرانی را برای همه کشورهای خارجی در کارون از دولت ایران بگیرند اما دولت ایران مدت زیادی در برابر این خواسته به دلیل ترس از واکنش روس‌ها و یا ترس از خطرات نفوذ انگلیسی‌ها مقاومت کرد. سرانجام حکومت هند به منظور رفع مخالفت ناصرالدین شاه قاجار با کشتیرانی خارجی در رود کارون، چاره‌ای اندیشید و یک کشتی به نام «شوشن» به شاه هدیه کرد. قرار بر این شد که برادران لینچ این کشتی را به‌عنوان نمایندگی دولت ایران در رود کارون به کار اندازند. به نوشته سایکس،^۲ شاه قاجار این پیشکشی را پذیرفت و حاضر به دادن اجازه کشتیرانی خارجی در رود کارون شد (سایکس، ۱۳۳۶: ۲۸۵). نظام‌السلطنه نیز معتقد است که انگلیسی‌ها در سفر ناصرالدین شاه به لندن خواستند به شاه یک کشتی هدیه بدهند اما چون از او مشورت خواستند، او همان کشتی «شوشن» یا «سوزا» را که قبلاً مخبرالدوله خریداری کرده بود، پیشنهاد داد. وی در این باره می‌نویسد: «بعد که شاه رفت لندن به عنوان آن که کمپانی لنچ یک کشتی می‌خواهد پیشکش به شاه بکند برای بالای سد که مال‌التجاره لنچ و سایر تجار از سد به آن طرف معطل نماند، از فرنگ با من تلگرافاً شور کردند» (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۸۶: ۲۶۷).

1. Grey and Paul Company

2. Syeks

بالاخره آرزوی افرادی همچون لایارد، سلبی، راولینسون و دیگر انگلیسی‌های علاقه مند به کشتیرانی در رود کارون در ۱۳۰۵ق./ ۱۸۸۸م. برآورده شد و حکومت ایران ورود کشتی‌های همه کشورها را به رود کارون آزاد اعلام کرد. البته تا این هنگام، دو شرکت انگلیسی «گری، پل و شرکا» و شرکت «لینچ براس»^۱ در جنوب و جنوب‌غربی ایران فعالیت تجاری داشتند. با گذشت زمان، شرکت قدیمی‌تر گری، پل و شرکا جای خود را به یک رقیب جدید یعنی شرکت لینچ براس واگذار کرد. این شرکت در ۱۲۵۷ق./ ۱۸۴۱م. توسط برادران لینچ در بغداد راه‌اندازی شده بود و تا قبل از اینکه به رودخانه کارون وارد شود، در دو رود دجله و فرات مشغول به کار بود. شرکت برادران لینچ قبلاً نیز طرح آزادی کشتیرانی در رود کارون را اعلام و از آن حمایت کرده بود. پس از اعلام آزادی کشتیرانی در رود کارون، شرکت برادران لینچ فعالیت خود را در این رودخانه آغاز کرد. به‌زودی کشتی‌های این شرکت وارد رود کارون شدند و سرویس منظم کشتیرانی بین خرمشهر، اهواز و شوشتر را به راه انداختند (رایت، ۱۳۶۴: ۲۰۳). هنوز مدت زیادی از ورود کشتی‌های انگلیسی به رود کارون نگذشته بود که فکر اتصال خوزستان به اصفهان از طریق جاده‌ای که از قلمرو ایل بختیاری می‌گذشت، ذهن انگلیسی‌ها را به‌شدت مشغول کرد و عزم آنان را جزم نمود تا در این زمینه اقدام عاجلی کنند.

جاده لینچ نقطه‌عطفی در روابط دو طرف

روابط بختیاری‌ها و انگلیسی‌ها تقریباً از دوره سلطنت محمد شاه قاجار آغاز شد. از همین زمان بود که راولینسون، افسر انگلیسی و لایارد، دیپلمات و باستان‌شناس انگلیسی وارد ایل بختیاری شدند و با سران و خان‌های این ایل به‌ویژه محمدتقی خان چهارلنگ، خان قدرتمند بختیاری آشنا شدند. چند سال پیش‌تر نیز ایزاک هارت^۲ از هنگ شصت و پنجم ارتش انگلیس به آموزش نظامی تعدادی از بختیاری‌ها پرداخته بود (لایارد و دیگران، ۱۳۷۱: ۴۲؛ مکین روز، ۱۳۷۳: ۴۳). بعدها لایارد روابط دوستانه و نزدیکی با محمدتقی خان و سایر سران بختیاری برقرار نمود و در جریان شورش خان مزبور علیه دولت مرکزی، کوشش‌هایی نیز برای جلب حمایت دولت انگلیس از وی به‌عمل آورد. البته روابط میان بختیاری‌ها و انگلیسی‌ها در دوران ناصرالدین شاه جنبه گسترده‌تری پیدا کرد و شهروندان انگلیس با حسین‌قلی خان ایلخانی بختیاری روابط دوستانه‌ای برقرار نمودند و افرادی همچون ادوارد استاک^۳ و جرج مکنزی^۴ دیدار و مذاکراتی با وی داشتند؛

1. Lynch bross
2. Isac Hart
3. Edward Stack
4. Mackenzie

تا جایی که ایلخان تعدادی تفنگ از مکنزی خریداری کرد (نجم‌الملک، ۱۳۷۱: ۱۳۸). بنا بر نظر کرزن، این حسین‌قلی خان ایلخانی بختیاری بود که برای نخستین بار در سال ۱۲۹۵ق./ ۱۸۷۸م. به مکنزی از شرکای کمپانی گری و پل پیشنهاد همکاری و شراکت در امر کشتیرانی در رود کارون را ارائه داد و شرکت هم پذیرفت و اما دولت قاجار با این اقدام موافقت نکرد (کرزن، ۱۳۷۳: ۴۰۴/۲). چنین روابطی، البته در قتل ایلخانی بختیاری به دستور ناصرالدین شاه و به دست پسرش ظل‌السلطان چندان هم بی‌تأثیر نبود و به عبارتی یکی از دلایل یا حداقل بهانه‌های قتل او شد.

روابط میان خان‌های بختیاری و انگلیسی‌ها پس از قتل حسین‌قلی خان ایلخانی، نه تنها ادامه یافت، بلکه نسبت به گذشته گسترده‌تر شد. هنری بلوس لیندر اواخر تابستان ۱۳۰۷ق./ ۱۸۷۹م. به دعوت خان‌های بختیاری و برای بررسی جاده کاروان‌رو بین شوشتر و اصفهان به منطقه بختیاری سفر کرد و از نزدیک با بختیاری‌ها دیدار نمود (ابطحی، ۱۳۸۴: ۳۲). اولین اتفاقی که به عنوان نقطه عطفی تاریخی در روابط آنها محسوب می‌شود، احداث جاده لینچ در میان کوه‌های بختیاری بود که خوزستان را به ایالت اصفهان متصل می‌کرد. دومین اتفاق در روابط دو طرف، کشف نفت توسط انگلیسی‌ها در سرزمین بختیاری بود که در محدوده این پژوهش نمی‌گنجد. وقوع این دو اتفاق باعث شد تا روابط دو طرف بر سر منافع مشترک جدید در مقایسه با گذشته بسیار بااهمیت‌تر شود.

حضور کشتی‌های انگلیسی در رود کارون، انگلیسی‌ها را متوجه این نکته کرد که مسافت این رودخانه تا اصفهان بسیار کوتاه‌تر از مسیر بوشهر به اصفهان است و در نتیجه حمل و نقل کالا از این رودخانه به مقصد اصفهان می‌تواند بسیار سریع‌تر و آسان‌تر انجام شود. از مدتی قبل، برادران لینچ با کمک دولت انگلیس در پی راهی بودند تا بدان وسیله بتوانند به جای راه نایمن و طولانی بوشهر به اصفهان، راه کم‌خطر و کوتاه‌تری پیدا کنند. در طول همین سال‌ها عده‌ای از انگلیسی‌ها به حضور و عبور از قلمرو بختیاری اقدام کرده بودند که مهمترین آنها ایزابلا بیشوپ^۱ و سرهنگ ساویر^۲ بودند. ساویر با کمک نقشه‌ها و ابزارهای مورد نیاز از موقعیت جغرافیایی سرزمین بختیاری نقشه برداری کرده بود (بیشوپ، ۱۳۷۵: ۱۰۰). پس از ورود کشتی‌های شرکت لینچ در رود کارون، برادران لینچ تصمیم گرفتند از خوزستان و قلمرو بختیاری، جاده‌ای با هدف رسیدن به اصفهان احداث کنند. با تسلط روس‌ها بر بازارهای شمال کشور، اکنون انگلیسی‌ها از این مسئله وحشت داشتند که اگر به‌زودی راه مطمئن‌تری جایگزین راه پرخطر بوشهر به داخل ایران نشود، بازارهای

1. Isabella Bishop

2. Sawyer

جنوب ایران نیز همچون بازارهای شمال این کشور زیرنفوذ روس‌ها درمی‌آید. احتمالاً راه کاروان‌روی شوشتر به اصفهان که از نظر مسافت حدوداً نصف راه بوشهر به اصفهان بود، می‌توانست چنین هدف مهمی را برآورده سازد (رایت، ۱۳۶۴: ۲۰۴). شهر اصفهان مهمترین مرکز بازرگانی در جنوب ایران و بازار بسیار مناسبی برای کالاهای صادراتی انگلیس بود که البته از آن شهر نیز می‌توانستند به سوی بازار مصرف پایتخت روانه شوند. انگلیسی‌ها هم‌زمان با آزادی کشتیرانی در رود کارون، نخست کنسولگری خود را در بندر خرمشهر تأسیس کردند، سپس همان زمان، کنسولگری دیگری را در اصفهان راه‌اندازی نمودند و سرانجام در سال ۱۳۲۲ق. / ۱۹۰۴م. کنسولگری اهواز را برقرار ساختند. تأسیس کنسولگری‌های سه‌گانه دولت انگلیس به‌طور تقریباً هم‌زمان، درست در سه شهری که از نظر تجاری از موقعیت راهبردی مهمی برخوردار بودند، دلیل اهمیت و ارزش بالای تجاری خوزستان نزد دولت و پیروان انگلیس بود (شجاعی و حاجیان‌پور، ۱۴۰۰: ۱۰۶)؛ به‌خصوص آنکه دو شهر خرمشهر و اهواز به‌عنوان مراکز کشتیرانی انگلیسی‌ها در رود کارون و اصفهان مقصد پایانی راه بازرگانی انگلیسی‌ها به‌شمار می‌آمد. در صورت احداث یک جاده تجاری از شوشتر به اصفهان، مسافت راه تجاری خلیج فارس به اصفهان به‌عنوان مرکز بازرگانی ایران به نصف کاهش می‌یافت. کاملاً آشکار بود ساخت جاده‌ای که بیشتر آن از قلمرو خان‌های بختیاری می‌گذشت، نیازمند آن بود تا نظر موافق این خان‌ها را جلب کرده و آنها را در سود حاصله از آن جاده تجاری شریک کنند. خان‌ها نیز علاقه بسیاری به گسترش بازرگانی در منطقه تحت حاکمیت خود و کسب درآمد و ثروت بیشتر داشتند. گسترش تجارت در قلمرو ایلی و افزایش رفاه و آسایش بختیاری‌ها، مدنظر اسفندیار خان (سردار اسعد اول) و علی‌قلی خان (سردار اسعد دوم)، دو تن از پسران برجسته حسین‌قلی خان ایلخانی بود که بر روی بسیاری از خان‌های بختیاری نفوذ داشتند (گارثویت، ۱۳۷۳: ۱۷۵). پدر آن دو نیز در دوران زندگی خود کوشش فراوانی برای حمایت از توسعه کشتیرانی در کارون و گسترش تجارت بختیاری‌ها با انگلیس انجام داده بود. هنگامی که خان‌های بختیاری در جریان امر قرار گرفتند، مهم‌ترین نگرانی آنها این بود که پس از راه‌اندازی کشتیرانی در کارون، دولت بریتانیا به‌دلیل علائق سیاسی و بازرگانی خود، به احتمال زیاد از طریق همین جاده بر قلمرو آنها مسلط شود و دولت‌های انگلیس و ایران و حتی برادران لینگ در مسائل داخلی بختیاری دخالت کنند (گارثویت، ۱۳۷۵: ۱۲۱). هنگامی که در این باره ضمانت‌هایی از سوی انگلیسی‌ها به خان‌های بختیاری داده شد و منافع تجاری و ثروت سرشاری که خان‌ها پس از افتتاح جاده به‌دست خواهند آورد، به آنها یادآوری شد؛ نگرانی‌شان رفع گردید. دولت ایران نیز به شدت نگران واکنش منفی دولت روسیه

تزاری نسبت به این امر بود (امیری، ۱۳۵۷: ۷۰). برای جلوگیری از عکس‌العمل تند روسیه تزاری و جلوگیری از اعتراض سفارتخانه آن دولت نسبت به اعطای چنین امتیازی به یک شرکت انگلیسی، دولت ایران در آغاز امتیاز احداث این جاده را به طور مستقیم به خوانین بختیاری واگذار کرد تا آنان بر اساس مواد امتیاز بتوانند سرمایه‌گذاران خارجی را برای کمک و حمایت مالی فراخوانند (قربان‌پور دشتکی، ۱۳۹۰: ۱۴۴). سردار اسعد دوم در این باره معتقد است که: «خود من امتیاز کاروان‌روی این راه را از دولت به اسم خانواده گرفتم» (سردار اسعد و سپهر، ۱۳۷۶: ۱۵۲). این امتیاز به وسیله کلنل پیکوت^۱ وابسته نظامی سفارت انگلیس در تهران تنظیم شد و پس از توافق نماینده دولت و اسفندیار خان سردار اسعد اول که ایلخانی وقت بختیاری بود و برادرش علی‌قلی خان سردار اسعد و محمدحسین خان سپهدار که ایل‌بیگی وقت بختیاری بود، جنبه رسمی و قانونی یافت. امتیازنامه جاده بختیاری هشت ماده داشت که ماده اول این امتیاز، حق ساخت، تسطیح و نگهداری جاده کاروان‌رو بین شوشتر به اصفهان و ساخت کاروانسراهای موردنیاز را به مدت ۶۰ سال به خان‌های بختیاری واگذار می‌کرد. مطابق ماده دوم، حق راهداری و عوارض حمل بار نیز به خان‌های مزبور داده شد و در ماده سوم نیز معافیت ایل بختیاری از پرداخت هرگونه عوارض و حق راهداری لحاظ شده بود. بر اساس ماده چهارم، چنانچه عملیات ساخت این جاده در دو سال و نیم آینده آغاز نشود، این امتیاز به‌خودی خود از اعتبار ساقط می‌گردد. طبق ماده پنجم، خان‌های بختیاری اجازه داشتند تا از سرمایه‌گذاری خارجی استفاده کنند. ماده‌های ششم و هفتم، حراست و حفاظت از جاده و پل‌ها و کاروانسراهای آن و مبارزه با هرگونه سرقت و راهزنی در این جاده را برعهده خان‌های بختیاری گذاشته و در ماده آخر نیز همه وسایل و ابزار لازم برای ساخت و تکمیل پروژه از پرداخت هرگونه عوارض راهداری معاف شده بود (قربان‌پور دشتکی، ۱۳۹۰: ۱۴۵-۱۴۴).

پس از کسب این امتیاز توسط خان‌های بختیاری از دولت ایران، مدتی بعد بر اساس ماده پنج امتیازنامه (حق استفاده از سرمایه‌گذاری خارجی)، قرارداد اولیه بین برادران لینچ و خان‌های بختیاری امضاء شد. این قرارداد پس از مدت کوتاهی با اصلاحات اندکی در تهران به تأیید رسید و در ۲۱ ذی‌الحجه ۱۳۱۴/۲۳ مه ۱۸۹۷ سفارت انگلیس نیز آن را تأیید و در بایگانی سفارت ثبت کرد. هم سفارت انگلیس در تهران و هم سرکنسولگری آن کشور در اصفهان با پشتکار زیادی به شرکت لینچ در مذاکراتش با خان‌های بختیاری کمک کردند (رایت، ۱۳۶۴: ۲۰۳). بدین گونه بود که چارلز هاردینگ^۲ به نمایندگی از وزارت خارجه انگلیس و برادران لینچ مأموریت

1. Picot
2. Charles Hardinge

یافت تا با علی‌قلی خان، سخنگو و نماینده خان‌های بختیاری مذاکرات نهایی را آغاز کند. پس از مذاکره و چانه‌زنی طولانی با علی‌قلی خان که بر سایر خان‌ها نفوذ و تسلط زیادی داشت و هم دانش و اطلاعاتش از آنها بیشتر بود و البته در مقابل انگلیسی‌ها نیز مقاومت بیشتری داشت (امیری، ۱۳۸۵: ۱۸۴-۱۸۳)، سرانجام قرارداد نهایی میان آنها در ۲۹ رمضان ۱۳۱۴ ق. / ۳ مارس ۱۸۹۷ م. در ۱۰ ماده امضاء شد (امان، ۱۳۷۴: ۹۱). این قرارداد، نخست توسط علی‌قلی خان، نماینده خان‌ها و چارلز هاردینگ، نماینده برادران لینچ که از لندن دستورات لازم را گرفته بود، امضاء شد و برای تأیید نهایی به اردوگاه اسفندیار خان سردار اسعد و محمدحسین خان سپهدار ایلخانی و ایل‌بیگی وقت بختیاری در نزدیکی شوشتر فرستاده شد و سرانجام به‌وسیله این دو خان حاکم نیز مورد تأیید قرار گرفت. اوژن بختیاری می‌نویسد که در زمان حکومت این دو خان بر ایل بختیاری بود که ملکه ویکتوریا به پاس دایر نمودن راه‌های تجارتي کاروان‌رو بین بنادر جنوب و اصفهان، دو عدد ساعت طلای گران‌بهاء و مقداری اشیاء قیمتی دیگر به آنان اهداء کرد (اوژن بختیاری، ۱۳۹۴: ۱۵۳-۱۵۲).

ماده اول قرارداد، خان‌های بختیاری را صاحب‌امتیاز دانسته و به آنان اجازه داد تا برادران لینچ را برای همکاری دعوت کنند. همچنین شرکت لینچ توافق کرد مبلغ ۵۵۰۰ پوند برابر با ۲۷۵۰۰ تومان به صاحبان امتیاز وام دهد. سود این وام در ماده دوم قرارداد ۰/۶ تعیین و قرار شد تا اصل و سود وام در بیست‌وپنج قسط، به مدت بیست‌وپنج سال و مبلغ هر قسط ۱۱۰۰ تومان باشد و در دو سال اول، هیچ قسطی پرداخت نشود. ماده سوم قرارداد که ریشه اغلب اختلافات بعدی را به وجود آورد، همه اختیارات ساخت جاده را بدین شرح به برادران لینچ واگذار کرد: «پس از عقد قرارداد و امضاء آن، کار ساخت جاده با نصب یک پل آهنی بر روی رودخانه کارون در ناحیه گذار بلوطک و احداث یک پل دیگر در منطقه عمارت بلافاصله آغاز شود... اختیار کلیه جزئیات و عملیات ساختمانی و احداث پل‌ها و کاروانسراها در رابطه با جاده کاروان‌رو برعهده برادران لینچ محول گردیده است و به‌علاوه تعداد و مساحت کاروانسراها تماماً باید با نظر برادران لینچ معین شود» (گارثویت، ۱۳۷۳: ۱۸۳-۱۸۱). بر اساس بند چهارم، جاده‌ها و پل‌ها باید به‌طور مرتب و منظم توسط صاحبان امتیاز تعمیر و به شکل و وضع بسیار مناسبی نگهداری شوند و چنانچه صاحبان امتیاز از عهده تعمیرات آنها بر نیایند، مهندسين شرکت لینچ، آن تعمیرات را با هزینه صاحبان امتیاز به انجام رسانند.

طبق مندرجات بندهای ۵ و ۶ خان‌های بختیاری متعهد شدند کارگران محلی و مصالح ساختمانی را با دستمزد و هزینه عادلانه و زمین را به صورت رایگان برای ساخت کاروانسراها به

برادران لینچ بدهند و بدون دریافت هر گونه دستمزدی، امنیت همه کارکنان شرکت را تأمین نمایند. در ماده هفتم قرارداد مقرر شد تا صاحبان امتیاز از مصالح و ابزارآلات وارداتی شرکت لینچ به سرزمین بختیاری، هیچ نوع مالیاتی دریافت نکنند. بر اساس بند هشتم قرارداد، صاحبان امتیاز تعهد کردند سالیانه یکبار و آن هم در یک نقطه معین، عوارض راهداری را دریافت نمایند. ماده نهم قرارداد تصریح می‌نمود که خان‌ها از عوارض راهداری کاسته و راهدارخانه‌هایی را برای دریافت عوارض تأسیس نمایند. ماده دهم قرارداد متذکر می‌گردید: «برادران لینچ تعهد می‌نمایند که مخارج احداث جاده و مصالح ساختمانی آن را شخصاً برعهده بگیرند و خوانین بختیاری در این خصوص هیچ گونه مسئولیتی برعهده نخواهد گرفت و از طرفی برادران لینچ در مورد اخذ و وصول عوارض با خوانین بختیاری سهیم خواهند بود و چنانچه در پرداخت اصل و فرع اقساط تأخیری اتفاق افتد، برادران لینچ از این حق برخوردار خواهند بود که عوارض راهداری را تحت نظارت خود درآورده و به‌علاوه آنها اجازه دارند که بازرسانی را جهت بازدید از جاده اعزام نمایند تا پیشنهادات و انتقادات لازم را در جهت تعمیر جاده به صاحبان امتیاز بنمایند. از آنجا که برادران لینچ انجام این کار را فقط به‌خاطر توسعه مبادلات تجاری خود در مناطق ساحلی تقبل نموده‌اند، بنابراین، بر اساس توافق، صاحبان امتیاز در طی مدتی که امتیاز این جاده برعهده برادران لینچ قرار دارد، حق خواهند داشت تا نسبت به سایر مسافرانی که در این جاده رفت‌وآمد می‌نمایند از نظر پرداخت عوارض، از امکانات و تسهیلات بیشتری برخوردار گردند» (گارثویت، ۱۳۷۳: ۱۸۳-۱۸۱).

باید توجه کرد که جاده بختیاری نه یک جاده اراه‌رو که جاده‌ای قاطررو یا به عبارتی مال‌رو بیشتر نبود و این جاده درست در مسیر همان جاده‌ای قرار داشت که قبل از اسلام، اشکانیان از آن استفاده می‌کردند و بعد از اسلام نیز مورد بهره‌برداری سلسله اتابکان لر بزرگ قرار داشت. به‌همین علت، این جاده در بین عامه بختیاری‌ها به جاده دز پارت و یا جاده اتابکان مشهور بود. این راه به‌عنوان یکی از چند ایل راه‌های مشهور بختیاری به‌هنگام کوچ از سوی عشایر مورد استفاده قرار می‌گرفت. دود روسی می‌نویسد: «پهنای جاده اتابکان از ۸ تا ۹ پاست و میان هر پانزده تا بیست تخته‌سنگ بزرگ را با تخته‌سنگ‌های کوچکتر فرش کرده‌اند تا فواصل سنگ‌کاری مستحکم شود. این سنگ‌ها وسیله یکپارچه کردن جاده بوده و هستند. [این جاده] هر چند حالا در برخی نقاط بسیار خراب شده است، روی هم‌رفته خیلی بهتر از جاده جدیدی مانده است که عباس کبیر در مازندران کشیده» (دود، ۱۳۷۱: ۲۷۴). مکین‌روز نیز در سال ۱۳۲۷ ق. / ۱۹۰۹ م. می‌نویسد: «نشانه‌هایی از یک جاده سنگ‌فرش بزرگ وجود دارد که شوشتر را از طریق کوهستان‌های

بختیاری به اصفهان متصل می‌نماید. آثار و بقایای نه عدد پل که به سبک و معماری بسیار جالبی بر روی کارون احداث گردیده، هنوز باقی مانده است. جاده قاطرو لینچ که در سال ۱۳۱۸ق./ ۱۹۰۱م. احداث گردیده، بهترین جاده‌ای است که در حال حاضر موجود است، اما این جاده کوچک کاروان رو، به‌هیچ‌وجه با شاهراه بزرگ قدیمی قابل قیاس نمی‌باشد» (مکین‌روز، ۱۳۷۳: ۵۶).

پس از امضای قرارداد جاده کاروان‌رو بختیاری میان شرکت لینچ و خان‌های بختیاری، مهندسین شرکت لینچ فعالیت خود را آغاز کرده و توانستند با احداث و تسطیح جاده، نصب دو پل بر روی آن و تأسیس کاروانسراهایی در مسیر، بهره‌برداری از چنین جاده مهمی را آغاز کنند. جاده کاروان‌روی بختیاری از نظر تجاری منافع بسیاری را برای دولت و شهروندان انگلیسی به ارمغان آورد. این جاده در قیاس با سایر جاده‌های جنوب ایران، محاسن و برتری‌های زیادی داشت. حفاظت و امنیت این جاده و مبارزه با هر گونه راهزنی و سرقت در آن برعهده خوانین بختیاری قرار گرفته بود و به همین خاطر و به‌علت قدرت نظامی بختیاری‌ها، یکی از امن‌ترین جاده‌های جنوب کشور محسوب می‌شد. از سوی دیگر، مسافت کوتاهی داشت و بازرگان‌های انگلیسی می‌توانستند ظرف ۱۰ روز کالاهایی مانند اجناس چرمی، زین و لگام اسب، لباس، تسلیحات، لوازم خانگی، زیورآلات، ظروف گوناگون (امان، ۱۳۷۴: ۱۴۹) و دیگر کالاهای خود را از خلیج فارس به بازارهای اصفهان انتقال داده و از آنجا به بازارهای پایتخت روانه نمایند. در سال ۱۳۲۷ق./ ۱۹۰۹م. به‌علت ناامنی در جاده بوشهر به اصفهان، مسیر تجارت انگلیسی‌ها به رود کارون انتقال یافت و در این سال، ارزش ترانزیت تجاری بین اهواز و اصفهان برابر سال‌های گذشته شد. طی سال‌های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۷ق./ ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۹م. حجم کالاهای ارسالی از خوزستان به اصفهان از این راه، از ۱۰۲ تن به ۱۴۸۵ تن رسید (Iran Political Diaries, 1997: 4/420). این داده‌های آماری، موفقیت شرکت لینچ در امر تجارت را نشان می‌دهد. از سوی دیگر، این جاده درآمد سرشاری برای خان‌های بختیاری به ارمغان آورده بود؛ به‌گونه‌ای که به‌گفته‌ی بی‌بی مریم: در اواخر دوره قاجار، خانواده وی سالیانه ۵۰ تا ۶۰ هزار تومان از عوارض این جاده درآمد داشت (بختیاری، ۱۳۸۲: ۱۰۳). خان‌ها همچنین برای نخستین بار موفق شدند تا مالیات دامی خود تحت عنوان مالیات شاخ‌شماری را به آسانی بگیرند. بدین صورت که طی کوچ سالیانه در هنگام عبور دام‌های طوایف بختیاری از پل‌های ساخته شده بر جاده، مأموران مالیاتی خان‌ها در کنار پل‌ها استقرار یافته و مالیات دامداری سالیانه را از عشایر بختیاری می‌گرفتند.

جاده لینچ و اختلافات دو طرف

با وجود اینکه جاده بختیاری برای هر دو طرف مزایای بسیاری داشت و هم دولت انگلیس و هم خان‌های بختیاری به عنوان ذی نفعان جاده دریافته بودند که بایستی اعتماد و اتحاد میان خود را نگهدارند، گاهی برخی از مسائل موجب می‌شد تا اختلافات دو طرف بر سر این جاده شدت یابد. این مسائل اختلاف‌زا، گاهی گذرا و گاهی طولانی بودند. عمل نکردن دو طرف به تعهدات خود طبق قرارداد ۱۳۱۴ ق. / ۱۸۹۷ م. از جمله مهم‌ترین مسائلی بود که میان دو طرف اختلاف به وجود می‌آورد. قصور رخ داده از طرف شرکت لینچ، مطالبه هزینه‌های زیاده‌تر از میزان مشخص شده در قرارداد از سوی خان‌های بختیاری و یا خودداری از ساخت به موقع جاده، نصب پل و ساخت کاروانسراها از سوی شرکت لینچ، همچنین پرداخت نشدن اقساط وام در وقت مقرر از سوی خان‌های بختیاری، مشکل ناامنی و برقرار نشدن امنیت لازم در جاده و مبارزه ناکافی با راهزنان مسلح از جانب خان‌ها، از مهم‌ترین موضوعاتی بودند که به اختلاف دو طرف دامن می‌زد. چنین چالش‌هایی به ویژه در سال ۱۳۲۸ ق. / ۱۹۰۸ م. به دلیل قصور دو طرف از تعهدات، تشدید گردید و موجب مکاتبات بسیاری میان دو طرف شد (Iran Political diaries, 1997:4/288).

در مواردی که بر سر مطالبه پول بیش از مقدار پیش‌بینی شده در قرارداد توسط شرکت به دلیل زیاد شدن هزینه‌ها و پرداخت نشدن به موقع اقساط وام توسط خان‌ها، اختلافی به وجود می‌آمد، کنسولگری‌های انگلیس در اصفهان و اهواز و سفارت آن کشور در تهران به شکل غیرقابل باوری از بختیاری‌ها پشتیبانی کرده و در تلاش‌های میانجی‌گرانه، با رها کردن جانب شهروندان خود، از خان‌ها دفاع می‌کردند. این احترام بی‌سابقه و هواداری شگفت‌انگیز دولت انگلیس از خان‌های بختیاری، مسلماً به علت ترس انگلیس از آن بابت بود که فشار زیاد بر خان‌های بختیاری، ممکن است موجب رفتن بختیاری‌ها به سمت روسیه و افتادن شان به دامن دولت تزاری شود؛ به ویژه آنکه طی سال‌های ۱۳۱۹ ق. / ۱۹۰۲ م. و ۱۳۲۰ ق. / ۱۹۰۳ م. پرنس دابی‌زا^۱ کنسول روسیه در اصفهان با شیخ خزعل دیدار و از مناطق بختیاری بازدید کرده بود. بنابراین، دولت بریتانیا نگرانی زیادی داشت که مبدا نفوذ روس‌ها جایگزین قدرت آنها در این منطقه شود (گارثویت، ۱۳۷۳: ۱۹۱). پس از امضای قرارداد ۱۹۰۷ م. میان انگلیس و روسیه و تقسیم ایران به سه منطقه، منطقه نفوذ روسیه از اصفهان یعنی مقصد پایانی جاده بختیاری نیز فراتر می‌رفت. پاولویچ انعقاد این قرارداد و به خطر افتادن منافع بختیاری‌ها را از مهمترین علل شرکت خان‌های بختیاری در فتح تهران و سرنگونی محمدعلی شاه قاجار به شمار می‌آورد (پاولویچ، ۱۳۵۷: ۷۴).

علاوه بر این عامل، مهم‌ترین مشکلی که موجب اختلاف دائمی انگلیس و خان‌های بختیاری شد، معضل ناامنی در جاده بختیاری بود که طبق مواد ششم و هفتم امتیازنامه دولت ایران به خان‌های بختیاری، مسئولیت آن بر عهده خان‌های حاکم در سرزمین بختیاری قرار داشت و خان‌های بختیاری آن را قبول کرده بودند. ناامنی و دزدی‌های پی‌درپی در این جاده، موجب نارضایتی و شکایت دائمی انگلیسی‌ها و مقامات شرکت لینچ شده بود. اما واقعیت این است که عوامل و مسائل زیادی باعث بی‌توجهی یا بی‌انگیزه شدن بختیاری‌ها نسبت به تأمین امنیت این جاده شده بود. درگیری‌ها و اختلافات درونی خان‌های بختیاری به‌ویژه میان خان‌های دو جناح ایلخانی و حاجی‌ایلخانی، گذر جاده بختیاری از مرز دو ایل بختیاری و کهگیلویه و حملات مکرر عشایر ایل کهگیلویه و بویر احمد به آن، مهم‌ترین عوامل ناامنی و راهزنی در جاده بختیاری را تشکیل می‌داد (پوربختیار، ۱۳۸۷: ۷۳).

کشمکش‌های میان دو جناح از خوانین حکومتگر بختیاری؛ جناح ایلخانی و حاجی‌ایلخانی از سال‌ها پیش آغاز شده بود. اختلاف و درگیری میان آنها که گاه حتی میان دو برادر از یک خانواده حاکم نیز وجود داشت، آثار جبران‌ناپذیری بر امنیت جاده بختیاری می‌گذاشت. در ماه ربیع‌الاول ۱۳۲۴/ مه ۱۹۰۶ بود که سفارت انگلیس در تهران گزارشی مبنی تصرف پل روی جاده بختیاری در گذار بلوطک توسط سردار اسعد و بیرون کردن نگهبانان آنجا دریافت کرد. سفارت از دولت وقت درخواست کمک کرد. صدراعظم ایران نیز طی تلگرافی سردار اسعد را بازخواست کرد و دستور لازم مبنی بر لزوم بازگرداندن نگهبانان را به وی ابلاغ کرد (Iran political Diaries, 1997:3/162). افزون بر این، برکناری صمصام‌السلطنه، خان ارشد جناح ایلخانی از مقام ایلخانی بختیاری و تحریکات سردار محتشم از جناح حاجی‌ایلخانی ضد او در سال ۱۳۲۴ق./ ۱۹۰۶م. نیز موجب درگیری شدید دو جناح گردید. سواران صمصام‌السلطنه برای خدشه وارد کردن به اعتبار و حیثیت عموزاده‌اش سردار محتشم، حمله به کاروان‌ها را در همه جاده‌ها به‌ویژه جاده بختیاری آغاز کردند. تفنگچی‌های او اموال و اثاثیه مسافرین کاروان‌ها را در جاده بختیاری غارت کردند و به تحریک او حتی به پیک سفارت انگلیس نیز حمله کردند. بنابراین، رقابت دو جناح بختیاری که تا سال ۱۳۲۷ق./ ۱۹۰۹م. ادامه پیدا کرد، باعث ناامنی شدید در جاده بختیاری شد. شرکت‌های تجاری انگلیسی در اصفهان از بابت ناامنی در جاده بختیاری نگرانی خود را اعلام کردند تا جایی که سرکنسول انگلیس از جانب سفیر متبوع خود به خان‌های بختیاری اخطار کرد در صورت وارد شدن هر گونه خسارت به تجارت انگلیس، مسئولیت آن برعهده جناح خاطی خواهد بود (Iran Political Diaries, 1997:4/330). صمصام‌السلطنه در آغاز، مسئولیت بی‌نظمی در جاده را نپذیرفت

و ادعا کرد آن حمله‌ها ممکن است به‌وسیله عشایر کهگیلویه و بویراحمد انجام شود. در ربیع‌الثانی ۱۳۲۷/ مه ۱۹۰۹ هنگامی که امکان حمله نیروهای محمدعلی شاه ضد خان‌های بختیاری وجود داشت، صمصام‌السلطنه اعلام کرد دیگر نمی‌تواند مسئولیت حفظ نظم و امنیت جاده بختیاری را برعهده بگیرد. او اعلام کرد که جناح حاجی‌ایلخانی توسط سردار محتشم مصمم است تا گرفتاری‌هایی را برای وی به‌وجود آورد و همچنین جلوگیری از راهزنی عده‌ای از ایل کهگیلویه که قلمرو آنان در کنار جاده لینچ قرار دارد، از توان او خارج است؛ زیرا آنان زیر نظر حکومت فارس قرار داشته و به قلمرو او بی‌ارتباط هستند. در طول ماه ربیع‌الثانی و جمادی‌الاول ۱۳۲۷/ مه و ژوئن ۱۹۰۹ رفت‌وآمد در جاده بختیاری به‌طور موقت معلق گردید. هنگامی که مقامات کنسولی انگلیس در اصفهان و اهواز به خان‌های دو جناح اخطار کردند که مسئولیت هر گونه راهزنی و ضرر و زیانی، مشترکاً بر عهده آنها هست، حمل‌ونقل در جاده دوباره از سر گرفته شد. در باره نگرانی از حمله‌های بویراحمدی‌ها نیز با تعهدی که خوانین بختیاری در این زمینه دادند، سرانجام مشکل رفع شد و شرایط عمومی جاده لینچ به دلیل صلح خان‌های بختیاری موقتاً بهبود یافت (Iran Politial Diaries, 1997:4/ 421).

در ۲۳ ذی‌الحجه ۱۳۲۷ق. / ۵ ژانویه ۱۹۱۰م. سردار اشجع بختیاری، حاکم اصفهان در دیدار با گراهام^۱، کنسول انگلیس در آن شهر، در باره جاده بختیاری اعلام کرد که او و دیگر خان‌ها تمایل دارند آنچه در توان دارند، برای باز نگه‌داشتن جاده بختیاری در زمستان به کار برند و در بهار سال آینده نیز کاروانسرای مناسبی را در آن جاده احداث نمایند. او به کنسول گفت که از ابتدا نمی‌دانستند این جاده در تعیین مقدرات خودشان، چه نقش مهمی می‌تواند داشته باشد اما اکنون نسبت به آن توجه شده؛ لذا در ابعاد وسیع‌تری به کار خواهند پرداخت. کنسول نیز خاطرنشان کرد به نفع خان‌ها است تا ساختمان‌های مستحکمی که برای تعمیر هزینه کمتری می‌خواهد، هر چه زودتر احداث کنند. تا ۱۶ شوال ۱۳۲۸ق. / ۲۰ اکتبر ۱۹۱۰م. در تنگه مروارید، گردنه سلطانی، سراک و گندمکار چهار فقره ارتکاب به راهزنی اتفاق افتاد. بدتر از همه آنکه در گندمکار، نامه‌ها و محموله‌های پستی غارت شد (Iran politial Diaries, 1997:5/68). با انتشار این خبر، رهبران بختیاری وعده دادند برای اینکه یک‌بار دیگر امنیت به جاده بختیاری بازگردد، اقدامات سریع انجام خواهند داد. با وجود این وعده، باز هم راهزنی و ناامنی در جاده بختیاری ادامه یافت و بیشتر از همه، انگشت اتهام به سوی عشایر کهگیلویه و بویراحمد نشانه می‌رفت. واقعیت این بود که عده‌ای از عشایر بویراحمدی نیز هر از گاهی به علت مجاورت با جاده لینچ، به

کاروان‌های عبوری از این جاده حمله کرده و محموله‌های آنها را می‌دزدیدند؛ تا جایی که فریاد مقامات شرکت لینچ و حتی مقامات ایرانی گمرگ نیز بلند شد. رئیس گمرک اهواز (ناصری) در ۳۱ سرطان ۱۳۲۹ق. خطاب به رئیس ایالتی گمرک خوزستان، در این باره چنین گزارش داد: «جدیداً راه بختیاری که امن‌ترین راه‌های این صفحات بود و مدتی است که به‌هیچ وجه اغتشاش در این جاده اتفاق نیفتاده است، اینک بواسطه یک عده کثیری از قطاع‌الطریق‌های ایل بویراحمدی به کلی مسدود شده، تا به حال سه مرتبه کاروانی که حامل مال‌التجاره به اصفهان بوده، دچار این اشراش شده، ۱۰۷ قاطر به‌علاوه مال‌التجاره به غارت رفته است و این شرارت و دزدی باعث این شده که تمام تجار و کمپانی لنچ حمل مال‌التجاره به کلی قدغن نموده‌اند. اگر مستعجلاً امنیت لازم این صفحات مستقر نشود... به کلی حمل مال‌التجاره را موقوف نموده، خیال دارد که از راه کرمانشاه و بغداد بطور ترانزیت حمل به خارجه بنمایند...» (ساکما، سند شماره ۲۸۹/۱۶/۲۲-۲۴۰). این ناامنی‌ها و راهزنی‌ها، نقش بسیاری در کاهش حجم حمل‌ونقل محموله‌های تجاری از خوزستان به اصفهان ایفاء کرد و موجب شد که در سال‌های اولیه فعالیت جاده بختیاری، برادران لینچ چندین بار از ناامنی جاده به دولت ایران شکایت کنند. طبق ماده شش امتیازنامه دولت قاجار به خان‌های حاکم بختیاری، دولت به آنها اجازه داده بود راهزنان جاده را در هر نقطه‌ای که باشند، تعقیب، تنبیه و مجازات نمایند اما مشکل این بود که طوایف کهگیلویه و بویراحمد جزو قلمرو حکومت فارس بوده و در نتیجه به خان‌های بختیاری اجازه داده نمی‌شد به قلمرو فارس وارد شده و راهزنان مزبور را مورد تعقیب و تنبیه قرار دهند. خان‌ها از سفارت انگلیس در تهران تقاضا کردند از دولت ایران درخواست نماید که یا حکومت کهگیلویه را به خان‌های بختیاری بسپارد و یا به آنها اجازه دهد تا راهزنان را در آن منطقه تحت تعقیب قرار دهند. حاج علی‌قلی خان سردار اسعد در این باره حمایت بریتانیا را خواستار شد و اخطار کرد که اگر اقدامی در این زمینه انجام نشود، جاده کاروان‌رو بختیاری به‌طور قهری و به ناچار بسته خواهد شد (گارثویت، ۱۳۷۵: ۱۲۳)، به‌ویژه آنکه بوی جنگ جهانی اول به مشام می‌رسید و انگلیسی‌ها به‌شدت نگران بودند که دشمنانشان از جمله آلمان و عثمانی از بی‌ثباتی و عدم امنیت جاده لینچ بهره‌برداری لازم را بنمایند. با توجه به همین مشکل و برای رسیدن به یک راه‌حل مطلوب، سرانجام در سال ۱۳۳۰ق./ ۱۹۱۲م. نصیرخان، سردار جنگ با حمایت کامل دولت انگلیس با سمت ایلخانی بختیاری به‌طور تام‌الاختیار برای مدت پنج سال به حکومت بختیاری و کهگیلویه منصوب شد. با این انتصاب، گرچه بختیاری‌ها بر طوایف کهگیلویه و بویراحمد حاکم شدند، باز هم راهزنی و ناامنی در جاده بختیاری پایان نیافت و این مشکل تا اواخر جنگ جهانی اول ادامه یافت. بعضی از کارگزاران ایرانی

و مقامات انگلیسی به نقش تحریک کننده خان‌های بختیاری در ناامنی این جاده و به‌ویژه حمله‌های مکرر بویراحمدی‌ها سوءظن پیدا کرده بودند. به عنوان نمونه، رئیس گمرکات اهواز در ادامه گزارش خود می‌نویسد: «از قرار شهرت‌های مکرره، مردم می‌گویند که اگر خود بختیاری‌ها شریک و دلیل این اغتشاش نباشند، ابداً این راه شلوغ نمی‌شود» (ساکما، سند شماره ۲۸۹/۱۶/۲۲-۲۴۰).

در ربیع‌الاول ۱۳۳۰ ق./ فوریه ۱۹۱۲ م. خان‌های بختیاری بنا بر تقاضای نائب‌کنسول انگلیس در اهواز، اقدامات ویژه‌ای برای تضمین برقراری امنیت در جاده بختیاری انجام دادند. آنها احداث چند برج نگهبانی را در مناطق استراتژیک کنار جاده آغاز کردند و از دولت انگلیس خواستند برای مسلح کردن نگهبانان این نقاط ۲۵۰ قبضه تفنگ در اختیار آنها قرار گیرد و مقامات انگلیسی نیز با این درخواست موافقت کردند. البته تفنگ‌های تقاضا شده با این شرط به بختیاری‌ها واگذار شد که هر وقت لازم شد، خان‌های بختیاری آنها را تمام و کمال به مقامات انگلیسی بازگردانند (Iran Political Diaries, 1997:6/11). با آغاز جنگ جهانی اول، مسئله امنیت جاده لینچ اهمیت بیشتری یافت و دولت و مقامات انگلیسی به شدت نگران ناامنی در این جاده برای چاه‌ها و تأسیسات نفتی از سوی آلمان و عثمانی بودند. واضح است که راهبرد این دو دولت، به‌ویژه آلمان به خطر انداختن امنیت این دو پروژه بود که کانون منافع انگلیسی‌ها به‌شمار می‌رفت. بدین خاطر، مأموران آلمانی همه توان خود را بر سر نفوذ به این مراکز و ایجاد ناامنی و خرابکاری در آنها گذاشتند. البته مقامات انگلیسی نیز همه کوشش خود را به کار بردند تا از این امر جلوگیری کرده و عوامل نفوذی دشمن را دستگیر و عملیات آنها را خنثی کنند. به عنوان نمونه در ۶ محرم ۱۳۳۶، تی. دبلیو هاردینگ^۱، دیپلمات انگلیسی در نامه‌ای به سردار ظفر، ایلخان بختیاری نوشت: «از قرار راپورتی که به دوستدار رسیده، دو نفر آلمانی برای شیطننت و فتنه از خط بختیاری می‌آیند. هر گاه آمدند به تدبیر عاقلانه و برای مراعات دوستی، متمنی است به هر وسیله باشد آنها را دستگیر و به اصفهان نزد اینجانب بفرستید» (ساکما، اسناد خاندان بختیاری و اعتلاءالملک، سند شماره ۱۰۲/۳۵). در رجب سال ۱۳۳۷، سفارت انگلیس موافقت کرد تا دو مسلسل و چهل هزار فشنگ برای حفظ امنیت در جاده بختیاری و تأسیسات نفتی به ایلخانی و ایل بیگی وقت بختیاری تحویل گردد؛ مشروط به اینکه پس از پایان حکومت خود، آنها را به کنسولگری انگلیس در اصفهان یا اهواز بازگردانند (ساکما، اسناد خاندان بختیاری و اعتلاءالملک، سند شماره ۱۰۳/۶۳). این تسلیحات در کمک به سرکوبی راهزنان و اشار اصفهان نقش به‌سزایی داشت و نصیر خان سردار جنگ، حاکم اصفهان و دیگر خان‌های بختیاری با کمک همین تسلیحات و با

1. T.W Harding

کمک نظامیان پلیس جنوب توانستند به غائله جعفرقلی چرمهینی و رضا جوزدانی که امنیت کاروان‌های تجارتی انگلیس را به خطر افکنده بودند، پایان دهند.

با وجود مذاکرات میان خان‌ها و انگلیسی‌ها و اقدامات آنها برای رفع ناامنی در جاده بختیاری، هیچ‌گاه مشکلات به‌طور کامل از بین نرفت و در سراسر این مسیر به ویژه در مناطق نزدیک به کهگیلویه و بویراحمد این راهزنی‌ها ادامه یافت و همچنان بر اختلافات حل‌نشده میان خان‌های بختیاری و دولت انگلیس افزود. سرانجام ساخت دو جاده رقیب، موجب کاهش اهمیت و ارزش تجاری جاده بختیاری شد. اولین جاده رقیب، ساخت جاده دزفول به تهران بود که از لرستان و خرم‌آباد عبور می‌کرد (امان، ۱۳۷۴: ۸۹). دومین رقیب جاده بختیاری، راه‌آهن سراسری بود که جنوب‌غربی ایران را با عبور از لرستان به پایتخت و از آنجا به شمال ایران وصل می‌کرد. انگلیس در سال‌های قبل، علاقه‌مند به ساخت راه‌آهن بود تا از این راه خوزستان را به پایتخت متصل کند اما خان‌های بختیاری در دیدار خود با آرنولد ویلسون^۱ در آب‌بید، مقر خان‌ها در نزدیکی شوشتر، عدم تمایل خود را به این پروژه اعلام کردند و اظهار داشتند که به اجرای این پروژه نظر خوشی ندارند و احتمالاً احداث چنین خط‌آهنی موجب می‌شود تا هم روس‌ها نفوذ و فشار نظامی خود را به سمت خلیج فارس افزایش دهند و هم قدرت دولت مرکزی در مناطق نفت‌خیز افزایش یابد و برای آنجا مالیات بسیاری وضع کند (محمود، ۱۳۷۸: ۳۶۰/۸). سرانجام با احداث این دو راه که هر دو تقریباً از یک مسیر عبور کرده و به پایتخت می‌رسید، جاده بختیاری برای همیشه از رونق و اعتبار افتاد. همین دگرگونی موجب شد که دولت انگلیس نیز در موضع خود مبنی بر حفظ دوستی و اتحاد با خان‌های بختیاری در راستای حفظ و امنیت جاده بختیاری تغییر و تحولی اساسی به‌وجود آورد، زیرا که دیگر ضرورت چندانی در حفظ دوستی و اتحاد با آنان احساس نمی‌کرد، به‌ویژه آنکه مدتی بعد، امتیازات مربوط به نفت نیز توسط رضا شاه از چنگ خان‌های بختیاری خارج شد.

نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ساخت جاده بختیاری مشهور به جاده لینچ که توسط شرکت انگلیسی برادران لینچ انجام شد، اگر چه منجر به گسترش روابط میان خان‌های بختیاری و دولت و شهروندان انگلیس گردید اما آسیب‌هایی نیز به ساختار روابط دو طرف وارد کرد. وجود مسائل و مشکلاتی همچون طمع و زیاده‌خواهی دو طرف، مشکلات مالی، مسائل و مشکلات مربوط

به ناامنی جاده بختیاری از مهم‌ترین موانع بر سر راه تقویت روابط میان بختیاری‌ها و انگلیس بود. شرکت لینچ، گرچه از این مشکلات رنج زیادی می‌برد اما از یک سو به دلیل سود سرشاری که به‌دست می‌آورد و از سوی دیگر به دلیل موضع محکم دولت انگلیس مبنی بر حفظ دوستی با خان‌های بختیاری به کار خود ادامه داد. سرانجام با ساخت دو جاده رقیب جاده لینچ یعنی جاده ماشین‌رو دزفول به خرم‌آباد و از آنجا به پایتخت و راه‌آهن جنوب به تهران، انگلیسی‌ها که دیگر نیازی به جاده بختیاری نداشتند، در حفظ دوستی و اتحاد خود با خان‌ها تجدیدنظر کردند. آنان پس از به قدرت رسیدن رضا شاه پهلوی، در مقابل او از خان‌ها حمایت نکردند و به همین علت دولت رضا شاه بر خان‌های بختیاری پیروز شد.

منابع و مآخذ

اسناد:

ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)
اسناد مالیه: سند شماره ۲۸۹/۱۶/۲۲-۲۴۰
اسناد خاندان بختیاری و اعتلاءالملک: اسناد شماره ۱۰۰۳/۶۳ و شماره ۱۰۰۲/۳۵

فارسی:

ابطحی، علیرضا، ۱۳۸۴، *نفت و بختیاری‌ها*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
امان، دیتر، ۱۳۷۴، *بختیاری‌ها عشایر کوه‌نشین ایرانی در پویه تاریخ*، ترجمه: سید محسن محسنیان، مشهد: آستان قدس رضوی.
امانی، منصور، ۱۳۸۹، "بختیاری‌ها و قاجاریه"، پژوهشنامه تاریخ (واحد بنورد)، سال پنجم، شماره هجدهم، ۵۵-۸۲.
امیری، مهرباب، *حکومتگران بختیاری*، ۱۳۸۵، تهران: پازی تیگر.
امیری، مهرباب، ۱۳۵۷، "فرمان آزادی کشتیرانی در کارون"، *مجله وحید*، شماره ۲۳۴ و ۲۳۵، خرداد و تیر، صص ۶۹-۷۵.
اوژن بختیاری، ابوالفتح، ۱۳۴۶، *تاریخ بختیاری*، ج ۳، تهران: وحید.
بختیاری، بی‌بی مریم، ۱۳۸۲، *خاطرات سردار مریم بختیاری*، تهران: آژان.
بیشوپ، ایزابلا، ۱۳۷۵، *از بیستون تا زردکوه بختیاری*، ترجمه: مهرباب امیری، تهران: آژان.
پاولویچ، م. تریا و ایرانسکی، س. ۱۳۷۵، *سه مقاله در باره انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۲، ترجمه: م. هوشیار، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
پوربختیار، غفار، ۱۳۸۷، *اسناد برگزیده بختیاری‌ها در تاریخ معاصر ایران*، مسجدسلیمان: دانشگاه آزاد اسلامی.

رایت، سردنيس، ۱۳۶۴، *انگلیسی‌ها در میان ایرانیان*، ترجمه: اسکندر دلد، تهران: نهال.

سایکس، سر پرسی، ۱۳۳۶، *سفرنامه ژنرال سر پرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران*، ترجمه: حسین سعادت‌نوری، چ ۲، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.

سردار اسعد، علی‌قلی خان؛ عبدالحسین، سپهر (لسان‌السلطنه)، ۱۳۷۶، *تاریخ بختیاری یا خلاصه الاعصار فی تاریخ البختیار*، به‌اهتمام: جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.

سعیدی‌نیا، حبیب‌الله، ۱۳۹۷، *کشتیرانی کارون*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

شجاعی‌برجوئی، عیسی و حمید حاجیان‌پور، ۱۴۰۰، "اهداف و کارکردهای کنسولگری انگلیس در اصفهان دوره قاجار (۱۹۱۷-۱۸۹۱م.)"، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، سال بیست و دوم، شماره ۸۸ (پاییز)، صص: ۹۹-۱۲۰.

فلاندن، اوژن، ۱۳۵۶، *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*، چاپ سوم، ترجمه: حسین نورصادقی، تهران: اشراقی.

قرباپور دشتکی، خدابخش، ۱۳۹۰، *انگلیس و بختیاری (۱۹۲۵-۱۸۹۶)*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

کاظم‌زاده، فیروز، ۱۳۷۱، *روس و انگلیس در ایران ۱۹۱۴-۱۸۶۴*، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.

کرزن، جرج نانیتل، ۱۳۷۳، *ایران و قضیه ایران*، ج ۲، چ ۴، ترجمه: غلامعلی وحیدمازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

گارثویت؛ جن. راف، ۱۳۷۳، *تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری*، ترجمه: مهرباب امیری، تهران: سهند.

----- ۱۳۷۵، *بختیاری در آئینه تاریخ*، ترجمه: مهرباب امیری، تهران: آژان.

لایارد، سر هنری، ۱۳۷۶، *سفرنامه لایارد*، ترجمه: مهرباب امیری، چ ۲، تهران: آژان.

----- ۱۳۷۱، *سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان*، ترجمه و حواشی: مهرباب امیری، تهران: فرهنگ‌سرا.

محمود، محمود، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی*، ج ۷، چ ۴، تهران: شرکت نسبی اقبال و شرکاء.

مکین روز، الیزابت، ۱۳۷۳، *با من به سرزمین بختیاری بیایید*، ترجمه: مهرباب امیری، تهران: آژان و سهند.

نجم‌الملک، عبدالغفار، ۱۳۷۱، *سفرنامه خوزستان*، به‌کوشش: محمد دبیرسیاقی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.

نظام‌السلطنه مافی، حسینقلی خان، ۱۳۸۶، *خاطرات و اسناد نظام‌السلطنه مافی*، به‌کوشش: معصومه مافی و منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران.

لاتین:

Khazani Arash, 2009, *Tribes and Empire on the Margins of Nineteenth-Century Iran*, Washington: Washington University Press.
Iran Political Diaries (1881-1965), 1997, Editor: Robert I. Jarman, Vol 3, 4, 5, 6, Uk: Archive Edition Limited.

نقدهایی بر خط‌مشی بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول

(۱۹۱۸-۱۹۱۴م.)

رضا آذری شهرضایی^۱

چکیده

ایران در آغاز جنگ جهانی اول تصمیم به اتخاذ خط‌مشی بی‌طرفی در عرصه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل گرفت. دولتمردان ایران تصور می‌کردند با اتخاذ این خط‌مشی می‌توانند جنگ را از مرزهای ایران دور کنند، اما این پیش‌بینی رخ نداد و جنگ وارد خاک ایران شده و خسارات عظیمی به ایرانیان وارد کرد. با وجود اینکه برای اکثریت دولتمردان، خط‌مشی بی‌طرفی به‌مانند وحی منزل و بهترین نسخه برای رهایی از این بحران خانمان‌سوز محسوب می‌شد؛ اما صداهایی ضعیف در آن فضا انعکاس یافت که این خط‌مشی را تأمین‌کننده تمامیت ارضی و امنیت ملی ایران نمی‌دانست. در این مقاله تلاش می‌شود تا گوشه‌هایی از این نقدها و تشکیک‌ها ارائه شود. استدلال‌ها و نظرات مخالفین خط‌مشی بی‌طرفی در آن زمان مغفول ماند، اما با بررسی آنها شاید بتوان به نتایجی برای ایران امروز دست یافت.

■ واژگان کلیدی:

ایران، جنگ جهانی اول، خط‌مشی بی‌طرفی، سیاست خارجی، نقد سیاسی

مقدمه

با شروع جنگ جهانی اول در مرداد ۱۲۹۳/ آگوست ۱۹۱۴ دو جبهه متخاصم؛ از یک سو متفقین به سرمداری بریتانیا، روسیه و فرانسه و از سوی دیگر آلمان، اتریش- مجارستان و عثمانی، جهان را با فاجعه‌ای در ابعاد حیرت‌آور روبرو کردند. کشورهای بی‌طرف در این جنگ ضد انسانی به اندازه کشورهای که وارد این جنگ شده بودند، در آتش آن سوختند. ایران جزء کشورهای قرار داشت که به‌طور رسمی در آبان ۱۲۹۳/ نوامبر ۱۹۱۴ اعلان بی‌طرفی کرد. اما دولت‌های روسیه تزاری، عثمانی و آلمان به خط‌مشی بی‌طرفی ایران اعتنایی نکرده و سرزمین ما را عرصه تاخت‌وتاز خود قرار دادند. علی‌رغم تلاش‌های دیپلماتیک ایران برای خروج متجاوزین از سرزمین ایران، دولت‌های روسیه و عثمانی، پاسخ مناسبی به ایران نداده و با تداوم عملیات خود، نیروی نظامی دیگری، یعنی ارتش بریتانیا را وارد خاک ایران کردند. در خصوص خط‌مشی بی‌طرفی ایران در دو جنگ جهانی اول و دوم، بحث‌ها و دیدگاه‌های مختلفی بین مورخین و کارشناسان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل صورت گرفته و هنوز هم از منظرهای گوناگون آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. ماحصل و جمع‌بندی دیدگاه کارشناسان به‌طور عام چنین است: ۱. در عرصه بین‌المللی هیچ کشوری نمی‌تواند خود را از مسائل و فعل و انفعالات جامعه بین‌المللی کنار کشیده و نسبت به آنها بی‌تفاوت باشد. ۲. اگر بی‌طرفی یک کشور فقط جنبه تاکتیکی و در برهه‌هایی کوتاه‌مدت ضرورت داشته باشد، استفاده از این خط‌مشی بلامانع، اما در صورت تداوم منجر به انفعال در سیاست خارجی شده و نشان از ضعف و نابسامانی در هدایت کشور در عرصه بین‌المللی است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳).

به‌طور اخص درمورد خط‌مشی بی‌طرفی در سیاست خارجی ایران، بسیاری از پژوهشگران به تفاوت شرایط و تصمیم‌های جنگ جهانی اول نسبت به جنگ جهانی دوم واقف نیستند. پدیده خط‌مشی بی‌طرفی در دو جنگ جهانی اول و دوم، تفاوت‌های اساسی با یکدیگر داشتند: ۱. در جنگ جهانی اول، وزارت امور خارجه صاحب اختیار دیپلماسی کشور بود و با توجه به واقعیت‌های درون ایران، خط‌مشی بی‌طرفی را اتخاذ کرد. اما در جنگ جهانی دوم، وزارت امور خارجه ایران مسلوب‌الاختیار و تصمیم‌گیرنده اصلی رضا شاه بود؛ پادشاهی که درک و اطلاعی از روابط بین‌المللی نداشت. ۲. در دوران جنگ جهانی اول، مطبوعات از آزادی نسبی برخوردار بودند و ادبیات قابل‌توجهی از نظرات و تحلیل‌ها و حتی نثر طنزگونه، کاریکاتور و اشعار گوناگون منتشر کردند و در دسترس عموم قرار دادند. در حالی که در

دوران جنگ جهانی دوم به سبب بسته بودن فضای سیاسی کشور، مطبوعات ساکت بودند و در جامعه به طرفداری یا مخالفت با اتخاذ خط‌مشی بی‌طرفی در سیاست خارجی، بحث و گفتگویی رخ نداد.

شرایط سیاسی و اقتصادی و افکار عمومی ایران در آغاز جنگ

در شروع جنگ جهانی اول، ایران در شرایط بغرنج وضعیفی قرار داشت و تصمیم‌گیری و اجرای خط‌مشی بی‌طرفی بسیار دشوار بود. این تصمیم در آن برهه زمانی با توجه به شرایط سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران تصمیمی واقع‌بینانه بود، زیرا کشور فاقد ارتش مدرن و قوی برای حفظ مرزها بود و حفاظت و نگهداری مرزهای کشور توسط نیروهای نظامی نامنظم عشایری صورت می‌گرفت. همچنین اقتصاد ایران بسیار ناتوان، ضعیف و قادر به پرداخت هزینه‌های جنگ نبود. از سوی دیگر، افکار عمومی و بیشتر رجال و نخبگان ایران، طرفدار متحدین یعنی آلمان و عثمانی بودند. وزارت امور خارجه ایران از این گرایش و قدرت، نفوذ و خطرات دو همسایه شمالی و جنوبی ایران که قابل قیاس با آلمان و عثمانی نبود، آگاهی داشت و طرفداری از متحدین به معنای امحای کامل ایران بود. بنابراین، چاره‌ای جز اتخاذ خط‌مشی بی‌طرفی برای ایجاد تعادل بین این دو جبهه معارض وجود نداشت.

به نظر می‌رسد که حداقل تا فروپاشی روسیه تزاری در سال ۱۳۳۵ق. / ۱۹۱۷م. تلاش وزارت امور خارجه در اتخاذ خط‌مشی بی‌طرفی واقع‌بینانه بوده است. تنها با توجه به حوادث و رخدادها در مرزهای شمال غرب و غرب ایران می‌توان فهمید که راهی جز آن وجود نداشت. همچنین خط‌مشی بی‌طرفی یک مانع و سد در مقابل سیل بنیان‌افکن طرفداری از جبهه متحدین در بین افکار عمومی بود. مورخ‌الدوله سپهر، منشی سفارت آلمان در دوران جنگ جهانی اول، گرایش شدید مردم و نخبگان به آلمان را به‌روشنی توصیف کرده است. او فن‌کاردرف^۱ وزیرمختار آلمان در ایران را زیرک و کارداران دانسته و معتقد بود که کاردرف شناخت کاملی از اوضاع ایران و رجال ایران داشت و به همراه دوستان ایرانی‌اش برنامه‌هایی برای آینده ترسیم کرده بود و در مورد وی چنین می‌نویسد که: «اولین اقدام او جلب تمایل مطبوعات بود، غالب روزنامه‌نگاران به صرافت طبع علی‌رغم روس و انگلیس، متمایل به آلمان بودند و فن‌کاردرف از این تمایل طبیعی استفاده کامل می‌نمود. اقدام دوم او اعزام مبلغین

به ایالات و ولایات بود که به وسیله آنها افکار عمومی را بر علیه متفقین تجهیز نماید تا از این دوستی و اسلام‌پرستی آلمان‌ها داستان‌ها سرایند» (مورخ‌الدوله سپهر، ۱۳۶۲: ۴۵-۴۴). سپهر در باره اقدامات عوام‌فریبانه کاردرف برای جذب احساسات مذهبی مردم نیز اینطور نوشته است که: «... در تهران هر فرصت مناسبی را مغتنم شمرده به مجلس تعزیه‌خوانی در منزل سالارالسلطان (مشیرالسلطنه سناتور فعلی) فرزند عضدالملک قاجار رفت، اغلب رجال بزرگ ایران در آنجا حضور داشتند. شرکت فن کاردرف در آن مجلس چون بمب در افکار ترکید و چنان حسن اثر بخشید که روی منابر، وعاظ به دعای آلمان‌ها پرداختند و اظهار مسرت نمودند از اینکه چنین ملت قهرمان و پیروزمندی دیانت اسلام را پذیرفته است» (مورخ‌الدوله سپهر، ۱۳۶۲: ۴۵-۴۴). حضور کاردرف در مراسم تعزیه‌خوانی بر دامنه شایعات و اغراق‌گویی‌ها افزود. «...روز بعد سلطان احمد شاه از نگارنده پرسید آیا راست است دیروز شارژدافر آلمان در تعزیه گریه کرده است! خبری را که رویتر به‌طور تمسخر و استهزا منتشر نمود مبنی بر اینکه آلمان‌ها مسلمان شده و روی بازوی خود نوشته‌اند: لااله الاالله محمد رسول الله، مسلمانی ملت آلمان را تأیید و به قسمی در عامه تأثیر بخشید که در بازار، تجار و کسبه زبان به دعای امپراتور آلمان گشودند و ویلهلم دوم را بزرگترین پادشاه اسلام خواندند» (مورخ‌الدوله سپهر، ۱۳۶۲: ۴۵-۴۴).

مورخ‌الدوله سپهر در خصوص ساده‌لوحی و ناآگاهی برخی رجال ایران، نظام‌الملک را مثال می‌زند که در آن سال قرار بود به‌عنوان پیشکار ولیعهد به تبریز اعزام شود. او در مورد ملاقات کاردرف با نظام‌الملک نوشت: «از شارژدافر آلمان پرسید از اعلیحضرت محمد ویلهلم امپراتور چه اطلاعی دارید؟ کاردرف جواب داد با اینکه اعلیحضرت در جبهه جنگ است معه‌ها در آنجا هم وظایف مذهبی را فراموش نمی‌کند (نظام‌الملک مانند اغلب از رجال قدیمی و اکثر روحانیون یقین حاصل کرده بود که علت فتوحات آلمان‌ها، همان تشریف آنها به دین اسلام است)» (مورخ‌الدوله سپهر، ۱۳۶۲: ۱۴۱-۱۴۰).

اعلان بی‌طرفی ایران و واکنش‌ها به آن

ایران در اوایل آبان سال ۱۲۹۳ ش. اعلان بی‌طرفی در جنگ جهانی اول نمود و از مطبوعات خواسته شد که خط‌مشی بی‌طرفی را مراعات کنند تا بهانه‌ای به دست متفقین نیفتد، اما بیشتر مطبوعات ایران، طرفدار آلمان بودند. بنا بر این، برای دور زدن دستورالعمل و اعلامیه دولت، راه دیگری اتخاذ کردند و خط‌مشی بی‌طرفی را مورد نقد و حمله قرار دادند. از این

رو، موجی از تحلیل‌های مختلف ارائه شد و این خط‌مشی را مخالف منافع ایران دانسته و به دولت ایران توصیه کردند که هم‌سوی یکی از این دو جبهه باشد.

از مضمون مقالات و تحلیل‌ها می‌توان برداشت کرد که منظور از طرفداری یکی از دو جبهه، همانا جبهه متحدین است. با شروع جنگ در مرداد ۱۲۹۳ / آگوست ۱۹۱۴ تصور عموم مردم و دولتمردان ایران این بود که شاید جنگ در اروپا باعث شود روسیه تزاری قوای خود را از آذربایجان فراخوانده و به سمت اروپا حرکت دهد تا ایران بتواند به راحتی به امورات داخلی خود بپردازد، اما روس‌ها تصمیم به ترک ایران نداشتند. این امر باعث شد که ایران گرفتار بحران‌های مختلف شود. دولت روسیه نه تنها قوای خود را از ایران خارج نکرد، بلکه دیپلمات‌های آلمان، اتریش و عثمانی را دستگیر و به قفقاز تبعید کرد؛ این اقدام روس‌ها صدمه اساسی به خط‌مشی بی‌طرفی ایران وارد کرد. رفتار تحقیرآمیز روس‌ها نسبت به حاکمیت ملی ایران، افکار عمومی را به شدت علیه متفقین و به نفع آلمان و عثمانی تحریک کرد و دولت ایران و نیز وزارت امور خارجه را در تنگنایی دشوار قرار داد. اما علی‌رغم انزجار از رفتار روس‌ها، وزارت امور خارجه تلاش کرد بر احساسات عمومی جریحه‌دار شده ایرانیان غلبه کرده و دولت وادار به هم‌سوئی و الحاق به جبهه متحدین نشود. زیرا در صورت ملحق شدن به جبهه متحدین، دیگر هیچ امیدی برای ادامه حیات ایران باقی نمی‌ماند.

علاوه بر نقض بی‌طرفی و تمامیت ارضی ایران توسط روس‌ها، افکار عمومی دلیل دیگری برای هم‌سوئی با یکی از کشورهای جبهه متحدین یعنی عثمانی داشت؛ آن هم اتحاد مذهبی و پیوندها و روابط دو ملت مسلمان بود. وقتی اخبار و گزارش‌هایی از تجمع نیروهای ارتش عثمانی به دولت ایران رسید، وزیر امور خارجه ایران با سفیر عثمانی بارها ملاقات و درخواست کرد که قوای عثمانی وارد خاک ایران نشود، اما سفیر عثمانی به صراحت گفت تا زمانی که قوای روسیه در ایران هست، بی‌طرفی ایران نقض شده و دولت عثمانی نمی‌تواند خط‌مشی بی‌طرفی ایران را بپذیرد. علی‌رغم جنگ قوای روسیه با عثمانی در داخل خاک ایران، دولت ایران بر حفظ بی‌طرفی پافشاری می‌کرد، زیرا تنها راه نجات ایران در اتخاذ خط‌مشی بی‌طرفی قرار داشت. وزارت امور خارجه ایران آگاه بود که افکار عمومی در هم‌سوئی با جبهه متحدین قرار دارد، بنابراین، به صراحت از آحاد مردم خواست که بردباری و صبر پیشه کنند و به هیچ‌وجه ابراز دشمنی یا دوستی با کشوری نداشته باشند.

دولت ایران حیات کشور را در خطر می‌دید و به ایرانیان تأکید کرد که اگر حقوق‌شان توسط قوای متجاوز خارجی در داخل خاک ایران مورد تعرض قرار گرفت، به دولت ایران رجوع و شکایت کرده تا وزارت امور خارجه به طور رسمی به دولت متجاوز اعتراض کند. به عبارت دیگر، تنها راهی که دولت ایران در اختیار داشت، تلاش دیپلماتیک، مذاکره و اعتراض رسمی برای ثبت تجاوزات قوای متجاوز بود. افکار عمومی ایران برخلاف دولت و وزارت امور خارجه، دل در گروی جبهه متحدین یعنی دولت‌های آلمان و عثمانی داشت. طرفداری از متفقین به شدت مورد تنفر بود و خط‌مشی بی‌طرفی را بر نمی‌تابید. اخبار فتوحات متحدین به شدت پیگیری می‌شد و اگر خبرگزاری متفقین از جمله رویتر اخباری از جنگ منتشر می‌کرد، چنان گزینش می‌شد که هم‌سو با افکار عمومی مردم ایران باشد.

نقض فاحش و تحقیرآمیز بی‌طرفی ایران توسط روسیه تزاری موجب شد که تهاجم ارتش عثمانی به خاک ایران برای افکار عمومی موجه جلوه کند (نوبهار، شماره ۱۵۶، یکشنبه ۲ صفر ۱۳۳۳، ص ۱). در حالی که تهاجم ارتش عثمانی به خاک ایران، دست‌کم ثبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران را از بین برد و برای تمامیت ارضی ایران، خطر عثمانی‌ها کمتر از روس‌ها نبود، اما شرایط بغرنج و پیچیده فشار فراوانی بر دستگاه دیپلماسی وارد کرد، زیرا مجاب و اقناع کردن افکار عمومی و اکثریت نخبگان و رجال کشور برای حفظ خط‌مشی بی‌طرفی که حاصل آگاهی و تجربیات دستگاه دیپلماسی ایران بود، بسیار سخت به نظر می‌رسید و دشوار پذیرفته می‌شد.

نقد خط‌مشی بی‌طرفی در مطبوعات متمایل به جبهه متحدین

خط‌مشی بی‌طرفی با زاویه‌های گوناگون از سوی مطبوعات ایران مورد نقد و بررسی قرار گرفت و روزنامه نوبهار نقادی و پیچیدگی بی‌طرفی ایران را از نگاه غیر ایرانیان در دو جبهه متحدین و متفقین تشریح کرد. ابتدا از نگاه عالم اسلام و عثمانی‌ها نگریسته و چنین توصیف می‌کند که: «افغان‌ها ما را کافر می‌نامند، اوزبک‌ها ما را تات می‌خوانند (خارجی)، ترکمانان ما را آهو و یا شکار شهری گمان می‌کنند، قفقازی‌ها سهل است، شیعه‌ها هم ماها یعنی (فارس‌ها) را با گوشه چشم تنگی به نظر می‌آورند... عمده توجه ما به عثمانیان است که آنها هم مع‌التأسف ما را به نظر پاکی نمی‌ستایند، آنها به ما می‌گویند: دولت ایران همیشه در بین عالم اسلام یک دیواری بوده که مانع روابط معنوی از عالم [اسلام] شناخته می‌شده است. عثمانی‌ها به ما ثابت می‌کنند که امروزه آنها چشم‌داشت حمایت کلی از مسلمین داشته و

دارند. اما از هیچ طرف با آنها هم‌آوازی نشده است و سبب عمده این خاموشی... را [از سوی] ما می‌دانند. می‌گویند جنبش هندوستان، افغانستان و ترکستان بسته به جنبش ایران است. ایران از حیث ژئوگرافی و موقعیت سیاسی یک مرکزیتی را در عالم اسلام؛ شرق احراز کرده است. در این صورت سکوت و خاموشی ایران، سکوت و خاموشی هند، افغان، ترکستان، ترکمان، کاشغر و ختا، بلوچستان و حتی قفقازستان، یگانه باعث خواهد بود» (نوبهار، شماره ۴، سال ۴، سه‌شنبه ۱۱ صفر ۱۳۳۳، ص ۱).

به نظر نوبهار، عثمانی‌ها با زبان هشدار و تهدید با ایرانیان سخن گفته تا خللی در خط‌مشی بی‌طرفی ایرانیان حاصل شود: «می‌گویند شما در این خاموشی خود نتیجه‌ای از همسایگان عیسوی نخواهید برد، در این صورت، اگر ما شکست بخوریم حال شما معلوم است و هرگاه فاتح شویم خواهیم دید که با این دیوار سنگین و حاجب بزرگ که شما باشید چه معامله باید کرد! مثلاً عثمانی‌ها به ما می‌گویند آقایان شما اگر مسلمانید چرا به ما کمک نمی‌کنید و اگر از بی‌طرفی خود فایده منظور نموده‌اید دیگر چرا با ما جنگ می‌کنید؟ [عثمانی‌ها] پس از ادای این کلمات منتظر جواب ما نشده و [عامل روسیه یعنی] صمد خان را با عشایر آذربایجانی که با نشان شیر و خورشید ایران با آنها طرف شده است، به ما نشان می‌دهند؛ ترک‌ها این را بهانه قرار داده داخل خاک ما می‌شوند و حکومت می‌گذارند ما هم به واسطه اینکه به روس‌ها نمی‌توانیم چیزی بگوییم به ترک‌ها هم حرفمان اثر نمی‌کند...» (نوبهار، شماره ۴، سال ۴، سه‌شنبه ۱۱ صفر ۱۳۳۳، ص ۱). نوبهار در اتخاذ خط‌مشی بی‌طرفی تشکیک کرده و چنین سؤال مطرح می‌کند که: «راستی ما سخت در مضیقه افتاده‌ایم از یک طرف بی‌طرفی ما را منافی مصالح عالم اسلام می‌خوانند و از طرف دیگر ما دلخوشیم که این بی‌طرفی حیات آینده ما را تأمین خواهد نمود، در حالتی که حیات ما هر ساعت دچار تهلکه شده و به علاوه روز به روز عوض اینکه از این بی‌طرفی دوست زیاد کنیم، دشمن زیاد می‌کنیم» (نوبهار، شماره ۴، سال ۴، سه‌شنبه ۱۱ صفر ۱۳۳۳، ص ۱).

نوبهار بی‌طرفی ایران را از منظر روسیه و انگلیس مورد بررسی قرار داده و آن را مورد سؤال قرار می‌دهد: «دولت بهیه روس و انگلیس سالهاست به ما می‌گویند که ما شما را دوست داریم و در عین دوستی هم هزاران دشمن کامی بخرج ما داده‌اند. اما حالا ما حس می‌کردیم که به واسطه این بی‌طرف ماندن و بر ضد عالم اسلام مشی‌کردن و از تمام نویدهای دور و نزدیک صرف‌نظر کردن لااقل می‌توانیم دوستی موهومی روس و انگلیس را به یک دوستی واقعی مبدل سازیم. ولی خیلی جای شگفتی است وقتی حس کنیم که ما بر

خطا رفته‌ایم. چه هر لحظه احساسات ما گواهی می‌دهد که دولت روس و انگلیس بر خشونت‌های خودشان در باره ما و در باره فشردن استقلال ما افزوده و راستی راستی حیات شش هزار ساله ما را بازیچه یک پلتیک نکوهیده قرار داده‌اند!! اینجاست که ما از بی‌طرفی خود دشمنی آلمان، اتریش، عثمانی و همه مسلمانان عالم را آن‌ا و مآلاً برای خود کسب کرده و ذره‌ای هم از خشونت همسایگان مسیحی ما کاسته نشده اس.» (نوبهار، شماره ۴، سال ۴، سه‌شنبه ۱۱ صفر ۱۳۳۳، ص ۱).

روزنامه‌های بسیاری صریحاً و با کلمات و ادبیاتی بسیار تند به خط‌مشی بی‌طرفی حمله کردند و آن را مورد نفی قرار دادند. این روزنامه‌ها خط‌مشی بی‌طرفی را مترادف بی‌تکلیفی، لاقیدی، سرگردانی و تیره‌روزی دانسته و آن را تأمین‌کننده منافع ایران نمی‌دانستند. /ارشاد در سرمقاله‌ای تحت عنوان: از بی‌طرفی چه دیده‌ایم- با بی‌طرفی چه باید کرد، به نقد بی‌طرفی دولت پرداخته و هشدار می‌دهد که: «اگر ایران برای خود امروز یک تکلیف قطعی معین نکرد و مصمم به اخذ یک وضعیت جسورانه و تدابیر عاقلانه نشود، عاقبتش بی‌اندازه وخیم و به کلی صریح و واضح است که روس و انگلیس نه خود شخصاً او را حفظ کرده و نخواهند بلعید، بلکه در غیر این صورت هم نمی‌توانند استقلال و شرافت دائمی ما را ضمانت نمایند، یعنی انگلیس و روس اگر فاتح بودند و امروز تکلیف ما را معین نکردند، بعد از فاتحیت دیگر برای استقلال و شرافت ما تکلیفی معین نخواهند کرد و بر فرض که مغلوب شدند آنها کسانی نیستند که بتوانند در کنفرانس‌های صلح از ما دفاع کرده و ما را مال‌المصالحه مصالح خودشان قرار ندهند. حالا باید دانست اولیای دولت ایران که این مسائل را حس کرده به چه مناسبت در صدد تعیین تکلیف قطعی ایران بر نمی‌آیند» (ارشاد، شماره ۶۲۴، سه‌شنبه ۱۸ صفر ۱۳۳۳/۱۴ دی ۱۲۹۳، ص ۲۱).

نوبهار در مقاله‌های دیگر از اتخاذ خط‌مشی بی‌طرفی ناامید است و آن را تأمی‌کننده امنیت و تمامیت ارضی ایران نمی‌داند و چنین تعبیر و توصیف کرده است که: «بی‌طرفی امروز مثل بی‌طرفی دیوار است در مقابل سیل و بی‌طرفی نیزار است در عرصه برق. اینک سیل انقلاب می‌رسد و اینک برق غوغا در می‌جهد، در این میانه آیا دیوار پوسیده ما در چه حالتی زیست خواهد نمود و این نیستان کهن در جلو این شعله‌های آتشین چگونه خودداری خواهد کرد؟ عجب! می‌شنویم که: حقوق بین‌الملل!؛ شگفتا: می‌گویند که: عالم انسانیت! این قدر هم فهمیدیم که این حرف‌ها به درد ما نمی‌خورد. این را هم دانستیم که هر کس در جلو کنام شیران گوسفندچرانی کند و از شبانی غفلت ورزد شیر بجایش خواهد نشست. در

این صورت آیا ایران بی‌طرف در چه حالتی روز خواهد گذرانید؟ و آیا حیات او را در این روز زور بازار، کدام سپهسالار تضمین خواهد نمود؟ و باز آیا اگر بر دور خاک ایران با پولاد دیوار بکشند و احدی هم از ما یاد نکند و ما را مترحمانه به حال خود واگذارند، ما با چه وسیله‌ای می‌توانیم سعادت آتیه خودمان را تأمین نماییم؟» (نوبهار، شنبه ۱۷ محرم ۱۳۳۳، ص ۱).

روزنامه/ارشاد در سرمقاله دیگری تحت عنوان: بی‌طرفی و بی‌تکلیفی، خط‌مشی بی‌طرفی ایران را اینگونه نقد می‌کند: «ملت ایران در این حال بی‌تکلیفی چه کند؟ و خویش را به چه مسلکی معرفی نماید؟ اگر بی‌طرف است چرا بی‌طرف‌اش نمی‌گذارند؟ و اگر طرفدار است از طرفداری چه سودی برده و چه نتیجه گرفته، کدام یک از عهود قدیمه یا امتیازاتی را که به اجبار و ناچار داده قادر به استرداد یا الغاء شده، کدام کمک و سلاحی را در این موقع از یکی گرفته در موقع دیگری به کار برده و با وجود آنکه از این بی‌طرفی اختصاصاً دولتمن بریتانی و روس را باید کاملاً مرهون سازد، چه مرهونیتی به ما نشان داده، کی این امتنان را بروز داده و چون از خیرشان هم بگذریم کدام شر را نرسانیده و ما را آسوده گذاشته، آری، آری همین است بی‌طرفی، همین است خوشبختی، سرگردانی ما از چه راه است؟» (ارشاد، شماره ۶۴۹، یکشنبه ۲۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۳ / ۲۱ فروردین ۱۲۹۴، ص ۱).

روزنامه "تنبیه درخشان" در مقاله‌ای تحت عنوان: حفظ بی‌طرفی یا کسب بی‌شرفی، با برشمردن ۱۵۰ سال تجاوز و تعرض روسیه تزاری و غارت منابع ایران توسط مؤسسات اقتصادی مانند بانک استقراضی و بانک شاهنشاهی می‌نویسد: ایران باید به حکم جهاد و دفاع اسلامی خلیفه اسلامی یعنی سلطان عثمانی پاسخ مثبت می‌داد و با توجه به اینکه علمای شیعه در عتبات و علمای مکه و مدینه فتوای جهاد علیه روسیه و انگلیس داده‌اند، ایران هم باید به این جهاد می‌پیوست (تنبیه درخشان، شماره ۱۵، ۹ رجب ۱۳۳۳ / ۳ خرداد ۱۲۹۳، ص ۵). در رمضان ۱۳۳۳ وقتی قشون روسیه از قزوین به سمت تهران و تصرف آن حرکت کرد، نگرانی‌ها افزایش یافت. زیرا سفارت روسیه و انگلیس به این نتیجه رسیدند که کابینه مستوفی‌الممالک با دولت آلمان قرارداد سری منعقد کرده است و به این سبب، متفقین تصمیم گرفتند تهران را فتح کنند.

تهران در نگرانی و تشویش به‌سر می‌برد و شرایط تحقیرآمیزی را روسیه تزاری بر ایران تحمیل کرد. روزنامه "ستاره/یران" در این باره نوشت: «عجبا: ما را خواب‌بند کرده‌اند، بس که صدای این ساز هولناک را دم گوش خود شنیده‌ایم، عادت کرده و بس که در این بی‌طرفی عجیب‌الخلقه خود اظهار استقامت نموده‌ایم، دیگران هم آهنگ ما عادت کرده...»

این دیگر چه بازی است؟! بی طرف بمان، چشم! ... اسم روس بر زبان میاورا، چشم. مبین، به چشم ... مشنوا، به چشم ... سرت را پایین ببندا، به چشم ... هر ساعت منتظر ورود دو هزار سرباز روس باش!، آیا هنوز هم به چشم؟ پایتخت را می خواهیم اشغال کنیم، باز هم به چشم و به چشم!» (ستاره/یران، شماره ۱۵، یکشنبه ۲۶ رمضان ۱۳۳۳/۱۶ مرداد ۱۲۹۴، ص ۱).

روزنامه "رعد" اصل بی طرفی را رد نمی کرد، اما در خصوص رفتارهای روسیه تزاری در نقض بی طرفی ایران پرسش هایی را مطرح کرد: «ما نمی خواهیم بر ضد بی طرفی کنونی سخنی رانده و اظهار عقیده کنیم و چنانچه سابقاً گفتیم محافظه بی طرفی منتها آمال و آرزوی دولت و ملت ایران بوده ولی باید دانست با این پیشامدها و این واقعات آیا می توانیم بی طرف باشیم! ما چگونه می توانیم بی طرفی خود را حفظ بکنیم در حالتی که هر روزه صدها جوانان ایرانی طمععه گلوله های آتشین می گردند؟! ما نمی گوییم دولت چرا اعلان بی طرفی داد فقط می پرسیم نتیجه ای که از این اعلان بی طرفی حاصل گشته چه بوده؟» (رعد، شماره ۴۶، سال ۶، چهارشنبه ۱۲ صفر ۱۳۳۳/۸ دی ۱۲۹۳، ص ۱).

نقد بی طرفی در مطبوعات متمایل به جبهه متفقین

روزنامه "رعد" در میان مطبوعات طرفدار متفقین، بسیار محافظه کارانه و در لفافه سعی داشت به نحوی این پرسش را مطرح کند که منافع ایران در هم سویی با متفقین است، اما در عین حال در میان متفقین، روسیه که متجاوز به خاک ایران بوده را مورد نقد قرار می داد. "رعد" ملاحظات نظامی روسیه را که سبب اعزام و استقرار نیروهای نظامی روسیه در ایران گردید، معتبر و متقن نمی دانست و در مقایسه اقدام روسیه برای نقض بی طرفی ایران با اقدام آلمان در نقض بی طرفی بلژیک نوشت: «اگر گفته شود این حرکات روسیه با اقدام آلمان که به نام احتمال تجاوز فرانسه از خاک بلژیک به آلمان و ملاحظات نظامی بر مملکت کوچک بی طرف بلژیک حمله ور گردید و دولت بلژیک با آنکه می دانست قوای وی در مقابل اردوهای عظیم آلمان تاب مقاومت ندارد و مغلوب خواهد شد با احساس خطر اضمحلال، فقط برای حفظ شرافت بی طرفی و مدافع ناموس اجتماعی خود در صدد مبارزه با قوای آلمان برآمده چه جواب باید داد؟ همین طور اگر بگویند بلژیک از این جسارت خود چه نتیجه برد، جواب می گویند اگر تحمل تجاوز را می کرد چه شرافتی تحصیل می نمود؟» (رعد، شماره ۴۶، سال ۶، چهارشنبه ۱۲ صفر ۱۳۳۳/۸ دی ۱۲۹۳، ص ۱). روزنامه "رعد" شرایط متفاوت بلژیک با ایران را اینگونه توصیف کرد: «بلژیک را نمی توان با ایران طرف

نسبت قرار داد، چه که همسایگان نامهربان ایران دیگر چیزی برای ما باقی نگذاشتند که از کم کردن آن هراسان و اندیشناک باشیم. این مباحث و ضمناً توسعه دایره تجاوزات همسایه‌های نامهربان است که قدری موقع محافظه ایران را متزلزل کرده ما را وادار به اظهار بعضی نگرانی‌ها می‌نماید. در هر صورت ما طالب بی‌طرفی خود بوده و اکیداً احتراز از هر نوع تشبثات مخالف بی‌طرفی داریم ولی تصور می‌کنیم که با این پیش‌آمدهای فعلی و صدمات مادی و معنوی برای دولت ایران خیلی مشکل خواهد بود که جلوگیری از واقعات آتیه نموده بتواند تا آخرین نقطه قسمت‌های مختلفه ملت را وادار به جلوگیری از بروز تمایلات غیرمنتظره نماید» (رعد، شماره ۴۶، سال ۶، چهارشنبه ۱۲ صفر ۱۳۳۳ / ۸ دی ۱۲۹۳، ص ۱).

"رعد" در سرمقاله دیگری تحت عنوان: آیا با بی‌طرفی آتیه خود را می‌دانیم؟، پیرامون خط‌مشی بی‌طرفی به بررسی پرداخته و به دولتمردان گوشزد می‌کند: «اعلان بی‌طرفی ایران با آنکه صلاح و مطابق آمال افراد ملت بوده ولی قدری بدون فکر عمیق و پیش‌بینی از سیاست آتیه یعنی تعیین تکلیف قطعی از طرف زمامداران سیاست ما اشاعه گردید» (رعد، شماره ۴۷، سال ۶، پنج‌شنبه ۱۳ صفر ۱۳۳۳ / ۹ دی ۱۲۹۳، ص ۱). سپس روزنامه "رعد" پیش‌بینی درستی از اثرات سیاست بی‌طرفی در پس از جنگ دارد و هشدار می‌دهد که: «اداره‌کنندگان سیاست ایران باید تا اندازه‌ای بهتر بدانند جنگ امروزه منجر به هر نتیجه بشود و غلبه با هر که باشد نقشه جغرافی دنیا و سرنوشت آتیه قطعات ممالک مختلفه جهان را تا صد سال دیگر اقلأً معین خواهد کرد و دیگر از آن برای ملل و اقوام ضعیفه که خواهان محافظه حیات سیاسی و شرافت قومی می‌باشند خیلی مشکل است موقعی برسد که وسایل ترقی و تعالی آزادانه خود را به دست آرند» (رعد، شماره ۴۷، سال ۶، پنج‌شنبه ۱۳ صفر ۱۳۳۳ / ۹ دی ۱۲۹۳، ص ۱).

"رعد" پیش‌بینی دیگری دارد و در خصوص کنفرانس صلح آینده چنین می‌نویسد که: «ایران بی‌طرف است و باید هم بی‌طرف باشد ولی خوب است بفهمیم که با تعقیب سیاست کنونی یعنی پیش‌بینی نکردن از آتیه اگر هم تمایل مساعد یا مخالفی بر له و علیه هیچ یک از مخاصمین نماید، آیا باز در مجمع کنفرانس صلح سلاطین و سیاسیون غالب اروپا بدون اینکه عقیده وی را کسب نمایند در صدد تعیین تقدیرات وی بخواهند آمد؟» (رعد، شماره ۴۷، سال ۶، پنج‌شنبه ۱۳ صفر ۱۳۳۳ / ۹ دی ۱۲۹۳، ص ۱). در پایان سرمقاله، سؤال دیگری در خصوص بی‌طرفی مطرح می‌کند: «ما آرزوی بی‌طرفی را داشته و این مسلک دولت خود را محترم می‌شماریم ولی نمی‌توانیم انکار کنیم که بی‌طرفی را برای ایران

می‌خواهیم نه برای نظریات این و آن، به همین سبب ما را وادار می‌کنند سؤال کنیم که اگر آتیه را با وضعیت فعلی تاریک ببینیم و موضوع را از دست‌رفته پنداریم آیا دیگر صرف وقت در چیدن صغری و کبری برای ما نتیجه‌ای خواهد داد؟» (رعد، شماره ۴۷، سال ۶، پنج‌شنبه ۱۳ صفر ۱۳۳۳/۹ دی ۱۲۹۳، ص ۱).

در میان مطبوعات، تنها یک نشریه نگاه متفاوت، شفاف و بلکه برخلاف اکثریت افکار عمومی نسبت به بی‌طرفی داشت؛ روزنامه "عصر جدید" به مدیریت متین‌السلطنه ثقفی، منافع ایران را در هم‌سوئی با متفقین می‌دید. بنا بر این، سعی داشت طرفداران هم‌سوئی با جبهه متحدین یعنی آلمان و عثمانی را به چالش بکشد و آنان را مورد نقد و انتقاد قرار دهد که اقدامی بسیار جسورانه به شمار می‌آمد. "عصر جدید" حیات ایران را در خطر دیده و اینگونه تشریح کرده است: «استقلال ملی ما اگر از آنچه امروزه هست بیشتر متزلزل گردد یا خدای نکرده به کلی معدوم گردد مسلمیات است که تاریخ ما از میانه نمی‌رود و حال باید دانست که به جز همان تاریخ مشعشع، اینک آیا ما ایرانی‌ها چیز دیگری داریم؟ آنچه امروزه مسلم است استقلال، آزادی، امنیت، علم، ثروت و غیره و نداریم و چون هیچ نداریم اگر مقیاس کنونی حق حیات در این دنیای جدید را در نظر بگیریم باید اقرار کنیم و این یک اقرار بسیار تلخی است که حق حیات در دنیای جدید نداریم» (عصر جدید، شماره ۲۹، شنبه ۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۳، ص ۶).

"عصر جدید" با توجه به این مقدمه نوشت: «ما سؤال می‌کنیم یک نفر که تمام دارایی او را گرفته‌اند و قوای مادی و معنوی او را تحلیل برده، می‌برند از چه چیز باید بترسد؟ حزم، احتیاط، مآل‌اندیشی، صبر، تحمل و رعایت اطراف کار تمام به جای خود صحیح و پسندیده است اما همان طور که در زندگی اشخاص یک وقتی پیش می‌آید که فقط یک نوع حرکت متهورانه ممکن است شخص را از بدبختی نجات دهد» (عصر جدید، شماره ۲۹، شنبه ۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۳، ص ۶)، یک کشور هم گاهی لازم است حرکت متهورانه‌ای این‌چنینی بکند. روزنامه عصر جدید سپس با توجه به شرایط وقت ایران، سعی در معنا کردن بی‌طرفی دارد «حرف اینجاست که آیا به مثل استقلال، آزادی، ثروت، امنیت و غیره که پیش خود تصور می‌کنیم دارا هستیم، آیا این بی‌طرفی نیز یک مفهوم خارجی دارد؟ آیا معنی بی‌طرفی این است که قشون روس قسمت شمالی مملکت ما را اشغال و انگلیسی‌ها جنوب را متصرف و عثمانی‌ها در مغرب قشون وارد کنند؟ پس اگر هم می‌خواستیم یا هنوز می‌خواهیم که بی‌طرف باشیم واضح و محسوس است که نمی‌گذارند که ما بی‌طرف باشیم. با یک چنین

پیشامدی چه می‌توانیم بکنیم؟ البته هر عاقلی تصدیق می‌کند که وضعیت حاضره غیر قابل تحمل است یعنی در همان حالی که می‌خواهیم بی‌طرف باشیم دول متحارب نمی‌گذارند و عملاً و علناً بی‌طرفی ما را نقض می‌کنند» (عصر جدید، شماره ۲۹، شنبه ۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۳، ص ۶).

به نظر "عصر جدید"، ایران توان و شرایط اجرای خط‌مشی بی‌طرفی را ندارد و بی‌طرفی عملاً نقض شده و باید متحد یک جبهه شود. "عصر جدید" به تفاوت جنگ جهانی اول با دیگر جنگ‌های سابق پرداخته و معتقد است که جنگ‌های سابق، جنگ‌های نژادی یا مذهبی بودند، اما جنگ جهانی اول بر اساس منافع مادی و سیاسی است. با توجه به این تفاوت‌ها ایران باید به این وجوه واقف باشد و در تنگنا و ناتوانی، منافع خود را دریابد که در کدام سو قرار دارد. بنا بر این، تجربه بلغارستان را مورد بررسی قرار داده و چنین مثال می‌زند: «ما گمان می‌کنیم حال دولت و ملت بلغار برای این قضیه می‌تواند یک شاهد خوبی باشد. البته اکثریت خوانندگان ما می‌دانند که بلغارها از حیث نژاد و مذهب با روس‌ها یکی هستند و از این مسئله گذشته می‌دانند که دولت روسیه بزرگترین عامل برای تشکیل دولت بلغار بود، مع هذا چون منافع سیاسی و اقتصادی بلغار امروز این طور اقتضاء کرد که وزن خود را به کفه ترازوی متحدین اروپای مرکزی بیاندازد، حکومت آنی تردید به خود را نداده، کرد آنچه را که اکنون همه می‌دانیم» (عصر جدید، شماره ۳۲، سال ۲، پنج‌شنبه ۲ صفر ۱۳۳۴ / ۱۷ آذر ۱۲۹۴، ص ۱).

"عصر جدید" شرایط اجتماعی و سیاسی داخلی بلغارستان را مانند ایران دانسته و می‌نویسد: «راست است یک‌چنین تصمیمی در داخله بلغار بدون اعتراضات نمی‌گذشت، زیرا مخالف حسیات عامه بود. چنانچه داد و بیداد خیلی شد و زدو خورد داخلی بالا گرفت اما دولت بلغار چون منافع بزرگتری را در خطر می‌دید این اعتراضات را گاهی با یک پنجه قوی و گاهی با یک ملایمت آرام کرده و بلاخره تمام قوای خود را برای دفع دشمن از هر طرف سوق داد» (عصر جدید، شماره ۳۲، سال ۲، پنج‌شنبه ۲ صفر ۱۳۳۴ / ۱۷ آذر ۱۲۹۴، ص ۱). روزنامه "عصر جدید" علاوه بر بلغارستان، شرایط ایتالیا را همانند بلغارستان دانسته و اقدامات این دولت را ستوده و خطاب به هیئت دولت ایران نوشت: «هیئت‌دولتی که می‌خواهد برای مملکت ایران یک اقدام رشیدانه در این بزرگترین وقت تاریخی کرده باشد باید مبنای نظریات و عملیات خود را فقط بر روی این دو اصل قرار دهد: منافع سیاسی و منافع اقتصادی مملکت و چون با حالت حاضره دنیا هیچ دولتی نمی‌تواند حفظ این دو اصل

را برای مملکت خود به تنهایی بکند باید ببینند با کدام طرف می‌توانند متعاقد شود که بالاخره این دو مقصود او حاصل گردد. در این گفتگو که چون روس و انگلیس دشمنان ما هستند، بنا بر این، هیچ نوع عقد اتحادی با آنها نمی‌توان بست از زمینه سیاست عملی باید خارج دانست. روابط خصومت‌آمیز ما با روس و انگلیس بدتر از روابط بلغار و عثمانی نبود» (عصر جدید، شماره ۳۲، سال ۲، پنج‌شنبه ۲ صفر ۱۳۳۴ / ۱۷ آذر ۱۲۹۴، ص ۱). "عصر جدید" همچنین به طرفداران آلمان و عثمانی، رفتار روسیه با ایران بی‌طرف را با رفتار آلمان با بلژیک بی‌طرف، یادآور می‌شود، اینکه چگونه آلمان، بلژیک بی‌طرف را بلعید و فضایی از ترور و وحشت حاکم کرد و مرتکب جنایات بی‌شماری شد. به این دلیل که آذوقه به انگلستان نرسد تا بتواند کشتی‌های تجارتی انگلستان را مورد حمله قرار دهد. (عصر جدید، شماره ۵۸، پنج‌شنبه ۱۴ شوال ۱۳۳۳ / ۳ شهریور ۱۲۹۴، ص ۵-۶).

خطاب روزنامه عصر جدید به مشروطه‌خواهان طرفدار آلمان

روزنامه "عصر جدید" از دیدگاه نظری به ماهیت متفاوت دو جبهه پرداخت و به طرفداران آلمان یادآور شد که این جنگ، جنگ دموکراسی علیه اتوکراسی و جنگ دو روش و متد فکری است و نوش: «دموکراسی به معنی حقیقی خود یعنی حکومت مردم به دست مردم در آلمان وجود ندارد. در آن مملکت هرکار به دست دولت است. افراد ملت موقع برای ابراز نظریات و عقاید و بالنتیجه برای عملیات خود نمی‌توانند پیدا کنند به علاوه به طوری مقهور قوه مغناطیسیه روح نظامی یا میلیتاریزم هستند که اصلاً وضعیت دیگری را نمی‌توانند در مخیله خود خطور دهند و شاید این مسئله از غرایب به نظر آید ولی نمی‌توان منکر شد که مملکت آلمان اشخاصی را که برای حفظ حقوق و آزادی افرادی در مقابل دولت مقاومت و ایستادگی نموده باشند تا به امروز پرورش نداده است. ملل دیگر هر کدام قهرمانان حریت خود را داشته‌اند.» (عصر جدید، شماره ۵۸، پنج‌شنبه ۱۴ شوال ۱۳۳۳ / ۳ شهریور ۱۲۹۴، ص ۵-۶؛ عصر جدید، شماره ۱۶، سال ۳، چهارشنبه ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۴ / ۱۱ اکتبر ۱۹۱۶، ص ۱). این روزنامه به طرفداران آلمان یادآور می‌شود که آلمان به لحاظ چارچوب‌های فکری با ممالک انگلیس و فرانسه متفاوت است: «... فلاسفه، علما و نویسندگان معروف آلمان همان‌هایی هستند که به عکس سایرین همین روح نظامی و اصول قوت [قدرت] امروزه را در مدت‌های متمادی به کله افراد اهالی فرو برده و به توسط منطق، دلایل و نوشتجات خود به آنها فهمانده‌اند که جنگ از لوازم حتمی طبیعت است و خونریزی برای تصفیه نوع انسان

ضروری است. صریح می‌نویسند در این دنیا تنها آن ملت حق حیات دارد که قوی‌تر باشد و قوت هم ممکن نمی‌شود مگر به وسیله شمشیر. از این هنوز بالاتر رفته می‌گویند تمدن آلمان بالاترین تمدن‌های این قرن است و این تمدن را به قوت شمشیر باید به سایرین قبولاند! می‌گویند افراد ملت باید تسلیم صرف به میل دولت باشند... «(عصر جدید، شماره ۱۶، سال ۳، چهارشنبه ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۴ / ۱۱ اکتبر ۱۹۱۶، ص ۱).

به نظر "عصر جدید" این قواعد، اصول و فلسفه آلمانی مخالف اصول دموکراسی است و در تعارض با عقاید مشروطه‌خواهان ایرانی است و به طرفداران آلمان گوشزد می‌کند که: «به عقیده ما منطقی‌تر و صاف‌تر خواهد بود اگر اقرار به تباین این دو رویه نموده منتها برای سیاست مملکتی خود نظر به تجربیات گذشته و مقتضیات امروزه بگوییم قواعد آلمان را بهتر و عملی‌تر می‌دانیم بدون آنکه دیگر نام دموکراسی را بی‌جهت آلوده کرده و روح یک مسلک مقدس را از خود آزوده کنیم»^۱ (عصر جدید، شماره ۱۶، سال ۳، چهارشنبه ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۴ / ۱۱ اکتبر ۱۹۱۶، ص ۱). همچنین روزنامه عصر جدید اشاره به نظر افکار عمومی بخشی از جهان کرده و می‌نویسد: «این جنگی نیست که میان یک عده از دولت‌ها با یک عده دیگر از دولت‌ها باشد بلکه می‌گویند این یک جنگی است میانه اصول دموکراسی با اصول اتوکراسی...» (عصر جدید، شماره ۱۶، سال ۳، چهارشنبه ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۴ / ۱۱ اکتبر ۱۹۱۶، ص ۱). سپس با توجه به این گزاره، به طرفداران آلمان در ایران تأکید می‌کند که:

۱. روزنامه عصرجدید، رجال و دولتمردان ایرانی را نقد کرده و از زبان اروپائیان نوشت: «یکی از ایراداتی که اروپائیان به سزا به ایرانی‌ها می‌گیرند، این است که می‌گویند ایران در این اواخر رجال سیاسی ندارد (Homme d'état) به اصطلاح اروپائیان و به‌طوری که عملاً در اروپا دیده می‌شود، یکی از صفات حتمی رجال سیاسی این است که در اصول روابط خارجی دولت، یک عقیده و روش قاطع و معینی داشته باشند و چیزی که مهم‌تر است، این است که عقیده و روش را مستور نداشته، بلکه علناً اظهار می‌دارند تا همه کس بدانند و بفهمد، چه مردم را خوش آید و چه بد آید، چه در این اظهار دارای اکثریت بشود یا در اقلیت بماند و بالاخره چه نزد عامه محبوب شود و چه منفور؛ رجال سیاسی به اصطلاح اروپایی این نوع اشخاص را می‌نامند» (عصرجدید، شماره ۴۰، سال ۲، پنج‌شنبه ۲۲ صفر ۱۳۳۴ / ۷ دی ۱۲۹۴، ص ۱). بر همین اساس، به نظر روزنامه عصر جدید، ایران چنین رجالی ندارد و این سؤال را طرح می‌کند: «حال باید دید در ایران ما این‌گونه رجال داریم یا نه؟... هویت پولتیکی اکثریت آنهایی که امروز داخل در مشاغل بزرگ دولتی یا ملتی هستند یا همیشه برای این مقامات نامزد می‌شوند، نه بر ملت بلکه برغالب رفقای آنها پوشیده است، خصوصاً آنهایی که به اصطلاح وجهه ملی آنان بیشتر است. به این معنی که آنهایی که توانسته‌اند عقیده پولتیکی خود را مستور دارند یا به عبارتی آخری آنهایی که توانسته‌اند عامه را بهتر فریب دهند بیشتر دارای وجهه ملی شده‌اند! در این صورت، غیرقابل امکان است که کار به مجرای صحیح بیافتد و محال است که با یک چنین کاروانی بار این ملت بدبخت به منزلگاه سعادت برسد. بلی هویت پولتیکی چون در ایران مستور است گاهی نیز قهراً بروز می‌کند و عامه می‌فهمند، اما چه وقت، آن وقتی که فساد کار ظاهر گردیده و آنچه نبایستی بشود شده است! و نه این است که ما محذورات این اشخاص را نیز در عدم میل به اظهارات علنی نسبت به اصول مملکت‌داری یا روابط خارجی ندانیم، بلکه تصور می‌کنیم این نوع استتار عقیده قهراً متکی بر همان دو اصلی است که ما سابق تشریح کرده‌ایم، یعنی عدم رشد سیاسی اکثریت و نبودن حس فداکاری در اقلیت» (عصرجدید، شماره ۴۰، سال ۲، پنج‌شنبه ۲۲ صفر ۱۳۳۴ / ۷ دی ۱۲۹۴، ص ۱).

«اگر این ادعا راست است و سوابق عملیات و اصول متخذه طرفین و بالاخره جریان امروزه جنگ و اضمحلال ملل ضعیف نیز این عقیده را تأیید می‌کند پس بهتر این است ما هم فوراً موضوع را تفکیک نموده صاف و ساده بگوییم برای منافع ملی ما لازم است فلان طرف فاتح شود ولو آن که اصول متخذه آن طرف مخالف با دموکراسی باشد» (عصر جدید، شماره ۱۶، سال ۳، چهارشنبه ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۴ / ۱۱ اکتبر ۱۹۱۶، ص ۱).

نتیجه‌گیری

سیر وقایع جنگ جهانی اول در ایران نشان می‌دهد که خط‌مشی بی‌طرفی ایران با توجه به شرایط ایران تا زمان وقوع انقلاب اکتبر روسیه در سال ۱۹۱۷ / ۱۳۳۵ ق. قابل قبول است، اما بعد از انقلاب اکتبر روسیه و خروج روسیه از جبهه متفقین و خروج سربازان آنها از خاک ایران، کشور ما برای حفظ منافع ملی خود می‌توانست در جبهه متفقین قرار گیرد؛ همان‌گونه که "روزنامه رعد" پیش‌بینی کرده بود، پس از جنگ، نقشه جغرافیایی دنیا تا صد سال بعد تغییر خواهد کرد. بنا بر این، ایران برای حفظ منافع ملی و امنیت ملی خود در کنفرانس صلح پس از پایان جنگ باید متحد یک جبهه باشد، تا خواسته‌های دولت ایران تأمین شود. همچنین روزنامه "عصر جدید" حفظ منافع ملی ایران را به‌خصوص پس از فروپاشی روسیه تزاری، در پیوستن ایران به جبهه متفقین می‌دانست، نه تنها این پیش‌بینی‌ها و نظریات نادیده گرفته شدند، بلکه متین‌السلطنه ثقفی مدیر آن روزنامه نیز به‌دلیل چنین مواضعی ترور شد. دولت ایران بعد از انقلاب اکتبر با توجه به فرصت به‌دست آمده، خط‌مشی بی‌طرفی را تغییر نداد و بدین سبب در کنفرانس صلح پاریس به سال ۱۹۱۹ م. پذیرفته نشد و بابت خسارات وارده غرامتی دریافت نکرد و در نتیجه امتیازی نیز به‌دست نیاورد، در حالی که دولت‌های آمریکا و ایتالیا تا سال ۱۹۱۷ م. خط‌مشی بی‌طرفی داشتند. با خروج روسیه آنها به جبهه متفقین پیوستند و نقشی مهم در شکست آلمان به‌عهده گرفتند، این کشورها در کنفرانس صلح پاریس حضوری فعالانه داشتند و امتیازاتی را در پایان آن کنفرانس به‌دست آوردند.

منابع و مآخذ

نشریات:

- روزنامه ارشاد، شماره‌های ۶۲۴ و ۶۴۹.
روزنامه تنبیه درخشان، شماره ۱۵.
روزنامه رعد، شماره‌های ۴۶ و ۴۷.
روزنامه ستاره ایران، شماره ۱۵.
روزنامه عصرجدید، شماره‌های ۱۶ و ۲۹ و ۳۲ و ۵۸.
روزنامه نوبهار، شماره‌های ۴ و ۱۵۶.

کتاب‌ها:

- مورخ الدوله سپهر، ۱۳۶۲، *ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴*، تهران: نشر ادیب.
نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۸۳، *جامعه‌شناسی بی‌طرفی و روانشناسی انزوگرایی در تاریخ دیپلماسی ایران*، تهران: وزارت امور خارجه.

فرآیند به رسمیت شناختن کشور تازه تأسیس عراق در دوره رضا شاه (سال‌های ۱۳۰۸-۱۳۰۰ ش.)

علیرضا الزیادی^۱

داریوش رحمانیان^۲

حسن زندیه^۳

چکیده

با سقوط امپراتوری عثمانی پس از جنگ جهانی اول، بخشی از سرزمین‌های این امپراتوری میان متفقین تقسیم شد و به تأسیس چندین کشور انجامید که عراق یکی از آنها بود. ایران از دوران کهن، بخشی از سرزمین عراق تا مرز رود فرات را جزو قلمرو خود می‌دانست و قرن‌ها به‌خاطر همین هدف با عثمانی درگیر شده بود. پس از پایان جنگ، در کنگره صلح ورسای فرصت را آماده دید و این خواسته را مطالبه کرد اما قدرت‌های بزرگ به‌ویژه انگلیس برای عراق سرنوشت دیگری ترسیم کرده بودند و عراق در قالب یک کشور در همسایگی غرب ایران قرار گرفت. بدیهی است که از این مقطع به بعد، سیاست ایران در قبال عراق تازه تأسیس، با تأثیرپذیری از پیشینه تاریخی گذشته شکل گرفت و باعث شد تا چند سال دولت ایران از به رسمیت شناختن این کشور امتناع کند. این مسئله باعث شد دولت عراق با تحریک انگلیس و در جهت تحکیم نفوذش با اقداماتی از قبیل تبعید علمای ایرانی مخالف با قیمومیت انگلیس، لغو کاپیتولاسیون شهروندان ایرانی در عراق و همچنین مسائل مرزی، کشور ایران را زیر فشار قرار دهد و سرانجام این بحران در کنار دیگر مشکلات داخلی و بین‌المللی، ایران را واداشت تا به ناچار عراق را به رسمیت بشناسد. از این رو، مسئله پژوهش حاضر این است که بدانیم چرا و چگونه ایران کشور تازه تأسیس عراق را پس از چند سال به رسمیت شناخت. همچنین این پژوهش با روشی توصیفی و با تکیه بر اسناد و منابع فارسی و عربی سعی دارد تا فرآیند به رسمیت شناختن عراق توسط ایران در بازه زمانی مورد نظر را مطالعه و علل و عوامل تأثیرگذار بر این مناسبات و تغییر و تحولات آن را بررسی کند.

واژگان کلیدی:

ایران، عراق، رضا شاه، به رسمیت شناختن، کشور.

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۹/۲۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۸/۰۸

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تهران، تهران- ایران (نویسنده مسئول) a.alzayadie@gmail.com

^۲ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران، تهران- ایران rahmanian@ut.ac.ir

^۳ استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران، تهران- ایران zandiyehh@ut.ac.ir

مقدمه

پس از تجزیه عثمانی، ایرانیان امید داشتند به قلمرو تاریخی‌شان که تا رود فرات کشیده می‌شد، دست پیدا کنند اما با تأسیس کشور عراق، این امید از بین رفت. ایران از این تاریخ به بعد باید تحولات جدید پیش‌آمده را قبول می‌کرد و عراق را به‌عنوان کشوری در همسایگی خود می‌پذیرفت. از آنجا که ایران برای دستیابی به عراق قرن‌ها با عثمانی جنگیده بود، نمی‌توانست به راحتی تسلیم این واقعیت شود و برای همین منظور، چندین سال از به رسمیت شناختن عراق خودداری کرد. این مسئله در محافل اجتماعی و سیاسی دو کشور بازتاب پیدا کرد و تبدیل به چالشی بزرگ برای دو کشور و همچنین قیّم عراق یعنی انگلیس شد. آغاز این واکنش‌ها در مجلس شورای ملی ایران صورت گرفت که نمایندگان آن به مخالفت با قیمومیت انگلیس بر عراق برخاستند. از سوی دیگر، علمای ایرانی در عراق نیز جنبش‌های مردمی علیه انگلیس و حکومت دست‌نشانده‌اش را رهبری کردند. شاخص‌ترین مواضع آنان را می‌توان در انقلاب ۱۹۲۰م. و جنبش ملی مخالف با انتخابات مجلس مؤسسان در عراق ملاحظه کرد که به اخراج علما از عراق و تبعید به ایران منجر شد و این مسئله اولین اقدامی بود که دولت عراق برای محدود کردن نفوذ ایران در عراق و تسلط انگلیس بر این کشور انجام داد.

از سوی دیگر صدور قانون تابعیت، ایرانیان مقیم عراق را تحت فشار قرار داد که در تحولات اجتماعی آن کشور نقش به سزایی داشتند. طبق این قانون، اگر ایرانیان تابعیت عراق را می‌گرفتند، ملزم به انجام خدمت سربازی می‌شدند و اگر با این موضوع مخالفت می‌کردند، باید مالیات اقامت را می‌پرداختند. در اقدامی دیگر نیز دولت عراق با انگلیس قرارداد قضایی امضاء کرد. به موجب این قرارداد، ایرانیان مقیم عراق از همه امتیازات قضایی خود در دوران عثمانی محروم می‌شدند. این مسائل موجب کنش‌های بسیار میان ایران و عراق شد و ایران پس از انجام مذاکرات طولانی موفق شد عراق را به لغو کاپیتولاسیون قانع کند.

مرزها و امور مربوط به آن، از جمله عشایر مرزی و مسئله کردها از دیگر بحران‌های میان دو کشور بود اما مسئله پیچیده‌تر، حاکمیت بر اروندرود بود که ایران آن را شرط اساسی به رسمیت شناختن عراق قرار داد و سرانجام دولت ایران در برابر تعهدات انگلیس، کشور عراق را در سال ۱۳۰۸ش. به رسمیت شناخت. بنابراین، مسئله اصلی تحقیق حاضر، تبیین فرآیند به رسمیت شناختن عراق توسط ایران است. به بیان دیگر به شرح این موضوع می‌پردازیم که ایران چگونه از حقانیت تاریخی‌اش در عراق چشم پوشید و پس از چند سال این کشور را به رسمیت شناخت؟ فرض بر این است که مجموعه عواملی از قبیل فشار انگلیس، تحولات داخلی و خارجی و

همچنین پیروی ایران از سیاست برقراری روابط دوستانه با کشورهای همسایه، این کشور را واداشت تا عراق را به رسمیت بشناسد.

مسعود کوهستانی نژاد در کتابی با نام *چالش‌ها و تعاملات ایران و عراق در نیمه نخست سده بیستم* به بررسی تاریخ روابط دو کشور در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پرداخته است. همچنین آذرمیدخت مشایخ فریدنی در کتابی با نام *مسائل مرزی ایران و عراق و تأثیر آن در مناسبات دو کشور*، فرآیند تأسیس کشور عراق و سپس شکل‌گیری مناسبات دو کشور را با تمرکز بر نقش انگلیس مورد بررسی قرار داده است. اما نوآوری تحقیق حاضر در این است که در کنار اسناد و منابع فارسی به اسناد و منابع و روزنامه‌های عربی نیز استناد شده و این منابع خود بازتاب‌دهنده مواضع دولتی و افکار عمومی عراق است.

ایران و عراق پس از جنگ جهانی اول

عراق تا جنگ جهانی اول بخشی از سرزمین‌های امپراتوری عثمانی بود. این سرزمین برای قرن‌ها موضوع اختلاف میان ایران و عثمانی بود و این دو کشور برای حل اختلافات با وساطت روس و انگلیس، معاهدات بسیاری از جمله *ارزنه‌الروم* اول و دوم و سپس پروتکل‌های ۱۹۱۱ و ۱۹۱۳م. را امضاء کردند. اما این اختلافات تداوم یافت و تا آستانه جنگ جهانی اول ادامه پیدا کرد (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۳۳۳-۳۳۱). دولت عثمانی با آغاز جنگ در جبهه متحدین، علیه متفقین وارد جنگ شد و با شکست متحدین، امپراتوری عثمانی نیز سقوط کرد و سرزمین آن میان کشورهای پیروز در جنگ تقسیم و چند کشور جدید از دل سرزمین‌های عثمانی تأسیس شد. عراق نیز یکی از این کشورها بود و با به‌هم پیوستن سه ایالت موصل، بغداد و بصره تأسیس شد و در همسایگی غرب ایران قرار گرفت (Hartman, 1963: 495). البته سیاستمداران کشورهای متفق از اواسط جنگ، شکست عثمانی را پیش‌بینی نموده و خود را برای رویارویی با چنین وضعیتی آماده کرده بودند. سلسله یادداشت‌های میان انگلیس، فرانسه و روسیه در سال ۱۹۱۶م. که بعدها با نام *موافقتنامه سایکس-پیکو* از آن یاد شد، زمینه لازم برای تقسیم امپراتوری عثمانی را فراهم ساخته بود (احمدی، ۱۳۶۹: ۳۳۵-۳۳۱). همچنین انگلیس در سال ۱۹۱۵م. از طریق مک ماهون، نماینده خود در مصر با علی و فیصل پسران شریف حسین تماس‌های محرمانه‌ای گرفت و با فرستادن چند نامه برای شریف حسین که شخصیت بزرگ و بانفوذ عرب در مکه و مدینه بود، وعده داد چنانچه زمینه شورش علیه عثمانی را در داخل، فراهم سازد، انگلستان در پایان جنگ و پس از فروپاشی عثمانی، سرزمین‌های عربی را به ناسیونالیست‌های عرب خواهد داد تا حکومت واحد عربی به‌وجود آورند (احمدی، ۱۴۰۰: ۷۳).

پس از پایان جنگ قرار شد کشورهای پیروز، کنفرانس صلح ورسای را در پاریس منعقد کنند. این کنفرانس که برای جامعه بین‌الملل اهمیت بسیاری داشت، برای ایران هم نویدبخش روزهای بهتری بود و با اینکه قرار نبود کشورهای بی‌طرف در کنفرانس صلح نقشی داشته باشند، با توجه به اینکه بی‌طرفی ایران نقض شده بود و در جنگ به خاطر اشغال کشور توسط نیروی‌های کشورهای متفق خسارات بسیاری دیده بود، خود را با سایر کشورهای بی‌طرف یکسان نمی‌دانست (فروغی، ۱۳۹۴: ۲۱). بنابراین، دولت ایران به بررسی موضوع مشارکت خود در این کنفرانس پرداخت و یکی از مهم‌ترین موضوعات آن برای مشارکت در این اجلاس، مسئله اصلاح خطوط مرزی بود (بیات، ۱۳۹۲: ۲۱۱).

مرز ایران با عراق از دوران عثمانی مبنای اختلاف و درگیری بود و سرزمین عراق نیز در ادوار گوناگون بخشی از امپراتوری ایران محسوب می‌شد. از طرفی، ایران با فروپاشی عثمانی، فرصت را مناسب دید تا در کنفرانس ورسای خواستار دستیابی به قلمرو باستانی خود در عراق شود که مرز آن تا رود فرات را در بر می‌گرفت. دولت ایران بنا بر ادعاهای تاریخی، نژاد و جنسیت ساکنین محل و تمایلات اهالی، خواستار پیوستن مناطقی از جمله کردستان عراق، کربلا، نجف، کاظمین و سامرا به سرزمین ایران بود (روزنامه ایران، ۱۳۹۸: ۱-۲). اما از آنجا که عراق در حوزه منافع انگلیس قرار داشت، این کشور با ادعاهایی از قبیل عجز دولت مرکزی ایران در مدیریت مسائل داخلی و بی‌طرفی در جنگ جهانی اول با مشارکت هیئت اعزامی ایران در کنفرانس ورسای به شدت مخالفت کرد (Sabahi, 1990: 6-7).

با ادامه اصرار هیئت ایرانی و تلاش برای مشارکت در کنفرانس مزبور، وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرای وقت ایران طی نامه‌ای به هیئت ایرانی با توصیف شرایط بحرانی کشور و نیاز به کمک‌های مالی انگلیس تأکید کرد که برای جذب حمایت انگلیسی‌ها بکوشد و از اقدامات خلاف میل آنها دوری کند. وی در ادامه بیان کرد که دولت ایران بدون حمایت انگلیس حتی توان فرستادن هیئت به پاریس را نداشته است (مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷، ۱۵۴، ۶۶، ۷). در چنین شرایطی تلاش‌های هیئت ایرانی بی‌نتیجه ماند و سرانجام کشور عراق در غرب ایران و در پیوند با سیاست منطقه‌ای انگلیس و با توجه به موقعیت ممتازش در خلیج فارس و سرزمین‌های پیرامون آن پدید آمد (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۳۳۱).

به‌طور بدیهی، این پیشینه در فرآیند شکل‌گیری مناسبات سیاسی ایران و عراق بازتاب پیدا کرد و باعث شد به‌رغم فشار و نفوذ انگلیس، دولت ایران چندین سال پس از تأسیس این کشور نیز با به رسمیت شناختن کشور عراق مخالفت کند. آغاز واکنش‌های ایران را می‌توان در مواضع نمایندگان مجلس شورای ملی مشاهده کرد. در سال ۱۳۰۱ ش. در مجلس مزبور، نمایندگان به

مخالفت با قیمومیت انگلیس بر عراق پرداختند و توسط میرزا محمد خان دانش بزرگ‌نیا، نماینده نیشابور نامه‌ای به قوام السلطنه، رئیس‌الوزرای وقت ایران نوشتند که در آن موضع دولت نسبت به قیمومیت انگلیس بر عراق را جویا شدند. قوام السلطنه در پاسخ اشاره کرد که حکومت و استقلال عراق باید بر اساس میل و آمال مردم آن کشور باشد و افزود دولت ایران تاکنون کشور عراق را به رسمیت نشناخته است (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۷ دی ۱۳۰۱).

در ادامه، سید حسن مدرس اظهار داشت که مجلس شورای ملی، مرکز مسلمانان است و نگاه مسلمانان دنیا به ایران است و فشارهای انگلیس را بر مردم عراق مورد نکوهش قرار داد. همچنین سلیمان میرزا اسکندری، نماینده تهران با اشاره به اینکه عراق در دوره‌های مختلف تاریخی پایتخت پادشاهان ایرانی بوده است، این سرزمین را بخشی از ایران دانست. وی با بیان اینکه عتبات عالیات عراق همواره پس از اسلام مورد توجه مردم ایران قرار گرفته است، تأکید کرد که دولت و ملت ایران نمی‌توانند نسبت به حوادث عراق و صدمات وارده به ملت آن بی‌طرف باشند (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۷ دی ۱۳۰۱).

اسکندری در ادامه اظهاراتش مجموعه اسنادی از مواضع عشایر و علمای عراق در مجلس ارائه کرد. این اسناد طی نامه‌هایی به مجلس ایران ارسال شده بودند^۱ و بر مخالفت با قیمومیت انگلیس بر عراق تأکید می‌کردند. او در این خصوص افزود که چون برای مردم عراق پناهگاهی جز ایران وجود نداشت، این نامه‌ها را به ایران فرستادند. وی نیز بر همدردی و همبستگی و برادری با ملت عراق تأکید کرد (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۷ دی ۱۳۰۱).

مردم عراق در واکنش به قیمومیت انگلیس به رهبری علمای ایرانی به‌ویژه آیت‌الله محمدتقی شیرازی، انقلاب ۱۹۲۰م. را برپا کردند و خواستار استقلال عراق شدند. بر اساس فتوای آیت‌الله شیرازی هر آنکه در این نهضت کشته می‌شد، شهید به‌شمار می‌آمد. وی مبارزه تا اندازه توان را بر زن و مرد واجب اعلام کرده بود و به پدران و مادران توصیه می‌کرد تا فرزندان‌شان را برای یاری رزمندگان به جنگ بفرستند. همچنین دستور داده بود تا اموال خمس و زکات را جمع کنند و برای مخارج جنگجویان ارسال کنند. این فتواها به مسلمانان انگیزه داد تا به مبارزه با انگلیس ادامه دهند (خالصی‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۴۴-۱۵۸). اما با مرگ آیت‌الله شیرازی مسلمانان دچار ضعف شدند و انقلاب شکست خورد و سرانجام پادشاهی عراق در سایه قیمومیت انگلیس تأسیس شد و با تاج‌گذاری فیصل اول^۲ در ۱ شهریور ۱۳۰۰، فصل جدیدی از تاریخ عراق رقم خورد (Sharabi,

۱. برای مطالعه متن نامه‌ها بنگرید به: مجلس شورای ملی. (۱۳۰۲) مظالم انگلیس در بین النهرین، تهران: مطبعه برادران باقرزاده.

۲. امیرفیصل فرزند شریف حسین، حاکم امارت حجاز با حمایت ویژه وینستون چرچیل در یک همه‌پرسی فرمایشی، ۹۶٪ آراء را به‌دست‌آورد و پادشاه عراق شد. بنگرید: P.W. Ireland, Iraq: A Study in Political Development, (London: Janatan Geoffery Bies), 1960, PP 334-335.

1962: 256-257). با توجه به اینکه کشور تازه تأسیس عراق در همسایگی ایران قرار گرفت، مشکلات سیاسی و مرزی عثمانی با ایران را نیز به ارث برد (مجموعه باحثین، ۱۹۸۳: ۲۹۹). با وجود نفوذ پررنگ انگلیس در عراق از بدو تأسیس، تنظیم روابط بین‌المللی عراق بر عهده انگلیسی‌ها بود. این موضوع تا حدی شدت داشت که می‌توان گفت روابط ایران و عراق، در واقع روابط ایران با انگلیس بود (مصطفی، ۱۹۹۸: ۱۷). بنابراین، منافع عراق تنها تا حدودی قابل طرح و پیگیری بود که با منافع انگلیس همراهی داشته باشد. از این رو، گرچه حضور قدرت‌های بزرگ در صحنه مناسبات سیاسی ایران و عثمانی مؤثر و مداوم بود اما بریتانیا در مناسبات سیاسی ایران و عراق نقش تعیین‌کننده و تصمیم‌گیرنده داشت (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۳: ۱۵۵).

دولت انگلیس که به وعده خود به اعراب در ایجاد یک حکومت واحد برای آنان پای‌بند نماند، تلاش کرد تا از راه‌های دیگری رضایت آنها را جلب کند. با روی کار آمدن ملک عبدالله در اردن و ملک فیصل فرزند شریف حسین در عراق که سوابق خوبی در روابط با انگلیس و مبارزه با امپراتوری عثمانی داشتند و از خاندان پیامبر بودند، انگلیس توانست به نوعی اعراب را قانع کند و فرصت را برای مشروعیت بخشیدن به قیمومیتش آماده کند. به همین دلیل قرارداد (۱۳۰۱ ش./ ۱۹۲۲ م.) با دولت جدید به امضاء رسید. در این قرارداد، اصل قیمومیت انگلستان بر عراق پذیرفته شد و انگلیسی‌ها امور مالی و بین‌المللی این کشور را به دست آوردند و نماینده بریتانیا در بغداد، در واقع حکمران اصلی این کشور شد (فوبلیکوف، ۱۳۶۷: ۱۳۷).

تبعید علما از عراق به ایران

بنا بر توافق عراق و انگلیس مقرر شد تا قرارداد ۱۳۰۱ ش./ ۱۹۲۲ م. پس از انتخابات مجلس مؤسسان و تصویب آن در مجلس مزبور به اجراء در آید. بنابراین، دولت عراق با همکاری انگلیس در جهت تشویق مردم برای مشارکت در انتخابات مجلس مؤسسان شروع به فعالیت کرد (البرقاوی، ۱۹۸۰: ۷۴). اما جنبش ملی به رهبری علمای نجف و کاظمین و پیش از آنان، آیت‌الله مهدی خالصی به مخالفت با این انتخابات برخاست. خالصی در اولین واکنش در جمع مردم به این دلیل با پادشاه فیصل نقض بیعت کرد که شروط بیعت را در حفظ استقلال عراق رعایت نکرده است (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۴-۱۶-۱۳۴۰ ش.). همچنین علما فتوای حرمت مشارکت در انتخابات را صادر کردند و هر کسی را که در این انتخابات شرکت کند، خارج از دین خدا و پیامبر دانستند (الحسنی، ۱۹۳۸: ۲۸). بر اثر این فتوی بخش زیادی از مردم مشارکت در انتخابات را تحریم کردند و در نتیجه این جنبش، کابینه عبدالرحمن نقیب به علت عدم موفقیت در اجرای انتخابات، در تاریخ ۲۴ آبان ۱۳۰۱ استعفاء داد (ابورغیف، ۲۰۱۳: ۱۱۰).

پس از نقیب، عبدالمحسن السعدون کابینه دولت خود را تشکیل داد و این بار دولت باید به جنبش مردمی علیه انتخابات پایان می داد. بر این اساس، دولت کوشید به بهانه تابعیت ایرانی برخی علمای رهبر جنبش، آن را از چارچوب ملی و دینی خارج سازد و طوری جلوه دهد که این موضوع چیزی جز آشوب از سوی غیرعراقی ها برای شکل نگرفتن کشور عراق نیست (الادهمی، ۱۹۷۶: ۳۳۰). در ادامه، نیروهای انگلستان به شدت به سرکوب تظاهرات مردمی پرداختند و شهرهای مقدس را محاصره و تخریب و چند مسجد را به آتش کشیدند و عده زیادی از مردم را به قتل رساندند. پادشاه فیصل نیز بیش از ۴۰ نفر از علمای شیعه ایرانی را به ایران بازگردانید و آیت الله خالصی را به حجاز تبعید کرد (ولدانی، ۱۳۶۷: ۱۱۴)، اما پس از هماهنگی میان ایران و عراق توافق شد تا از مکه مکرمه به ایران سفر کند (کبه، ۱۹۶۵: ۲۹).

تصمیم انگلیس و پادشاه فیصل این بود که تا قبل از پایان انتخابات و تصویب قرارداد ۱۹۲۲م. توسط مجلس مؤسسان و برای حفظ امنیت به علما اجازه بازگشت داده نشود، زیرا بنا به اعتقاد آنان وضعیت پیش آمده، فرصت بی همتایی بود که می توانستند به کمک آن شهرهای عراق را از نفوذ فراوان ایرانی ها پاک کنند، چرا که این نفوذ برای مدتی طولانی به زیان عرب ها بود و هدفش ادامه هرج و مرج در میان قبایل بوده است (حائری، ۱۳۶۴: ۱۷۶).

تبعید علما، نخستین اختلافی بود که بین دو کشور بروز کرد و انعکاس حوادث عراق در ایران باعث انجام اقداماتی علیه سیاست انگلیسی ها در عراق شد. سلیمان میرزا اسکندری، نماینده مجلس ایران در ۳۱ شهریور همان سال طی نطقی تبعید علما به ایران را به شدت مورد نکوهش قرار داد و گفت: «نه از طرف مجلس، بلکه از طرف تمام مسلمان ها می گویم که ما از این عملیات کاملاً متنفریم» (روزنامه اتحاد، ۱۳۰۱: ۲).

در ۱۱ تیرماه ۱۳۰۲ش. سرکنسولگری ایران در بغداد در نامه ای به وزارت امور خارجه ایران بر جایگاه علما و اکثریت جامعه شیعه عراق تأکید نمود و به ضرورت موضع گیری ایران نسبت به این حوادث اشاره کرد و در ادامه افزود انگلیس قصد دارد جایگاه و تأثیر علمای شیعه و ایران را در عراق تضعیف کند و پس از تشکیل مجلس و کسب رأی مثبت برای قرارداد ۱۹۲۲م. به ایجاد حکومتی در عراق بپردازد که نسبت به کشور همسایه اش یعنی ایران اظهار دشمنی کند (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۲۰-۲۷-۱۳۰۲ش.).

از سوی دیگر، مردم ایران نسبت به حادثه تبعید علما واکنش نشان دادند و طی بیانیه هایی اقدام دولت عراق را محکوم کردند. علما در مساجد با ایراد سخنرانی علیه اقدامات دولت عراق، موج اعتراضات را افزایش دادند. اصناف و تجار تهران سه روز تعطیل عمومی اعلام کردند و خواستار تحریم کالاهای انگلیسی شدند. دولت ایران که نگران وقوع انقلاب بود، در نامه ای ورود

علمای تبعیدی به ایران را تبریک گفت و به اداره شهربانی دستور داد مراقب اوضاع باشد و به استانداران تأکید کرد با کمال احترام با علما رفتار کرده و امکانات لازم را برای آسایش آنان فراهم کنند (ولدانی، ۱۳۶۷: ۱۱۵).

در نجف نیز اعتراضات مردمی نسبت به این حادثه ادامه پیدا کرد و بازارها تعطیل شدند. مردم تبعید آیت‌الله خالصی را توهین به دین دانستند. روسای قبایل و مشایخ اقوام مختلف نیز در این مورد ساکت ننشسته و سخت به مقابله پرداختند و ضمن تلگرافی که به پادشاه فیصل فرستادند، خاطر نشان کردند که با حکومت وقت قطع رابطه نموده و از اطاعت اوامر او و پرداخت مالیات خودداری می‌کنند، مگر آنکه قرارداد ۱۹۲۲م. لغو شود. سرانجام کابینه سعدون نیز در اجرای انتخابات مجلس مؤسسان ناموفق ماند و در نتیجه استعفاء داد و مأموریت تشکیل کابینه به جعفر عسکری سپرده شد (جلیلی حقیقی، ۱۳۴۲: ۱۰۴).

همزمان با این اتفاقات، جمعی از اهالی عراق که از پیشرفت عملیات آزادی خواهان ناامید شده بودند و تحمل دخالت‌های انگلیسی‌ها را نداشتند، به میل خود به ایران آمدند و به نمایندگی از ملت عراق اقدامات مجدانه‌ای انجام دادند تا بتوانند دولت ایران را وادار به همدردی و محکوم کردن سیاست انگلیس در عراق کنند. هم‌زمان، ارتباط‌شان را با عناصر آزادی‌خواه و مراکز سیاسی عراق قطع نمی‌کردند و ضمن تلگراف‌های بسیاری که به دربارها و پارلمان‌های ممالک مختلف جهان ارسال می‌کردند، مداخلات استقلال شکنانه دولت انگلستان در بین‌النهرین را محکوم و معاهده ۱۹۲۲م. را ظالمانه، بی‌اساس و مردود اعلام کردند و به‌منظور رفع تجاوزات انگلیسی‌ها از مردم جهان کمک می‌خواستند (جلیلی حقیقی، ۱۳۴۲: ۱۰۸-۱۰۹).

شیخ محمد، فرزند آیت‌الله خالصی‌زاده نیز که نقش به‌سزایی در مقابله با سیاست‌های انگلیس در ایران و عراق داشت، پس از تبعید به ایران جمعیتی به نام نمایندگان عالی بین‌النهرین تأسیس کرد و علاوه بر همه عراقی‌های مقیم تهران، تعدادی از ایرانیان نیز به عضویت آن جمعیت درآمدند. این انجمن برای نجات عراق آغاز به فعالیت کرده بود؛ بنابراین، روزنامه‌ای نیز به نام "لواء بین‌النهرین" منتشر کرد که بازتاب دهنده برنامه‌ها و فعالیت‌های انجمن مزبور بود. همچنین مطالبی در باره عراق توسط این انجمن برای جامعه ملل ارسال می‌شد. علاوه بر سفرای وقت کشورهای افغانستان، ترکیه و روسیه، دولت ایران نیز در دوره قوام السلطنه، مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله از این انجمن حمایت می‌کردند (خالصی‌زاده، ۱۳۹۷: ۲۱۳-۲۱۲).

حضور علمای تبعیدی در ایران به‌ویژه خالصی‌زاده و فعالیت‌های اجتماعی و سخنرانی‌هایش علیه سیاست بریتانیا در عراق و نقش آن در تبعید علما، باعث برانگیختن احساسات تند ضدانگلیسی در میان مردم ایران شد. این موضوع تا جایی پیش رفت که مقامات انگلیسی تصور

کردند ممکن است خالصی زاده از سوی روس‌ها برای تبلیغات ضدانگلیسی مأموریت داشته باشد (حائری، ۱۳۶۴: ۱۷۷). بنابراین، مقامات انگلیسی تلاش فراوان کردند که هر چه زودتر این مشکل را حل کنند. از این رو، مذاکرات به صورت جدی میان انگلیس و ایران آغاز شد و سرانجام سِر پرسی لورن، سفیر انگلیس در تهران برای گفتگو با مقامات عراقی و انگلیسی مقیم عراق به بغداد رفت (کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۱۰۵-۱۰۴).

سِر پرسی لورن پس از بازگشت، نامه‌ای از ملک فیصل به احمد شاه تحویل داد که لحن تند و غیرمتعارف و موضع سرسختانه‌ای علیه علما داشت. ملک فیصل آشکارا اعلام کرده بود که علما به شرطی که در امور سیاسی دخالت نکنند، می‌توانند به عراق بازگردند. در این صورت دولت عراق آماده خواهد بود با دید مثبت به مسئله بازگشت علما به عراق بنگرد اما این کار را تنها پس از نیل به مقاصد مربوط به سیاست داخلی عراق، یعنی تشکیل مجلس مؤسسان و به پایان رساندن همه کارهایی انجام خواهد داد که تشکیل چنین مجلسی را ایجاب می‌کند (کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۱۰۵-۱۰۴)؛ بدین ترتیب بازگشت علما به عراق منتفی شد. به دنبال آن، موج گسترده و عظیم تظاهرات ضدانگلیسی سرتاسر ایران را دربر گرفت. تظاهرکنندگان به سفارتخانه‌های مقیم در شهرهای مختلف رجوع کرده و اعتراض خود را به صورت کتبی به آنها ارائه کردند (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۲۰-۲۷-۱۳۰۲ ش.).

در این میان، گزارش نصرت‌الوزاره بدیع، کنسول ایران در کربلا در ۲۳ مرداد ۱۳۰۲ تصریح می‌کند که وجود علمای ایرانی در عراق برای ایران مسئله‌ای به شدت راهبردی است و دولت نباید از این نکته غافل شود و جایگاه معنویش را از دست بدهد. او می‌گوید:

«متأسفانه از وقتی آقایان علما مهاجرت فرموده‌اند، هر ماه تعدادی از طلاب و اهل علم ترک مجاورت نموده و به ایران مسافرت می‌کنند و علتش این است که اغلب طلاب از طرف مجتهدین مراتب می‌گیرند و از وجوهات برّیه گذران می‌کنند و چون به واسطه مهاجرت علمای اعلام وجوهات برّیه رو به نقصان گذاشته، طلاب به علت فقدان معاش مجبور به مهاجرت می‌شوند و خالی شدن عتبات از وجود علما و طلاب ایرانی ضرر سیاسی دارد و روابط ایران را با این اماکن مقدسه ضعیف می‌سازد» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۲۰-۲۷-۱۳۰۲ ش.).

اما در هر حال، بازگشت علما به عراق برای خودشان هم نوعی اعاده حیثیت به شمار می‌آمد. بنابراین، علمای تبعیدی دو تن از همراهان‌شان را به عراق فرستادند و در پیامی به ملک فیصل از وی خواستند که زمینه بازگشت آنان به عراق را فراهم سازد (حائری، ۱۳۶۴: ۱۸۲). فیصل نیز در نامه‌ای در اسفند ۱۳۰۲ دوباره تأکید کرد در صورتی علما می‌توانند به عراق بازگردند که تعهد کتبی بدهند در امور سیاسی هیچ‌گونه دخالتی نکنند (مصطفی، ۱۹۹۸: ۴۲). پس از اینکه علما

به ملک فیصل چنین تعهدی دادند، همگی به استثنای آیت‌الله خالصی در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۲۴ به عراق بازگشتند (آرشیف دارالکتب والوثائق الوطنیه، ملفات البلاط الملکی، ۳۱۱/۲۳۶۱، الوثائق ۱۳، ۱۵، ۲۰، ۱۷-۲۰).

در پایان باید به این نکته اشاره کرد که علما به علت مخالفت با قیمومیت انگلیس بر عراق و همچنین مخالفت با تبدیل مجلس مؤسسان به ابزاری برای اجرای خواسته‌ها و سیاست‌های انگلیسی‌ها تبعید شدند و ایرانی‌بودن‌شان بهانه‌ای بیش نبود؛ زیرا اگر این مسئله واقعیت داشت، باید همه علمای ایرانی را از عراق تبعید می‌کردند. در حالی که تبعید فقط شامل علمایی شد که نسبت به تحولات سیاسی عراق واکنش نشان داده بودند (مصطفی، ۱۹۹۸: ۴۳).

کاپیتولاسیون

در ۵ فروردین ۱۳۰۳ ش. قراردادی قضایی میان عراق و انگلیس امضاء شد. این قرارداد در باره امتیازات قضایی اتباع خارجی در عراق بود و در بند اول آن آمده بود که منظور از اتباع بین‌المللی، اتباع کشورهای اروپایی و آمریکایی است که در دوران عثمانی از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند و همچنین اتباع کشورهای شرق آسیایی که در جامعه ملل نماینده دائمی دارند (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۴۲-۲۴-۱۳-۱۳۰۳ ش.).

بر اساس قرارداد مزبور، امور اتباع ممالک اروپایی و حتی اتباع ژاپن به دادگاه‌های ویژه‌ای ارجاع داده می‌شد که به ریاست قضات انگلیسی و زیر نظر آنها اداره می‌شد. این در حالی بود که امور قضایی اتباع آلمان، چکسلواکی، بولونیا و ایران به دادگاه‌های داخلی عراق ارجاع می‌شد (الاستقلال، ۲۸ کانون‌الأول ۱۹۲۴). این تصمیم باعث شد که دولت ایران در شهریور ۱۳۰۳ توسط نماینده‌اش در اجلاس جامعه ملل اعتراضش را اعلام کند و برای شهروندانش خواستار حق برابر با اتباع کشورهای دیگر شود (اطلاعات، ۱۳۰۸، ش ۷۳۳: ۱). ایران در این تقاضا به این نکته استناد کرد که تعداد شهروندان ایران در عراق به حدود ۲۰۰ هزار نفر می‌رسد و در دوران عثمانی که عراق بخشی از ایران محسوب می‌شد، اتباعش از این امتیازات برخوردار بودند (فرج‌الله، ۱۹۷۸: ۲۶۰).

در این موضوع نیز دخالت انگلیسی‌ها و تأثیر رویکردشان بر روابط دو کشور بی‌اثر نبود. لرد پارمور^۱، نماینده بریتانیا در همان اجلاس در رد درخواست ایران به ترتیبات جدید و اصلاح امور قضایی عراق اشاره کرد و اظهار داشت: با توجه به تعداد زیاد شهروندان ایرانی در عراق، واگذاری چنین امتیازاتی به آنها مفهومی ندارد. ضمناً به این نکته اشاره کرد که مقررات فوق در گذشته بر

^۱. Lord Parmoor

اساس عمل متقابل اجراء می شد و ایران و عراق نیز می توانند مسائل بین خود را به همین صورت حل کنند اما چون ایران هنوز رژیم عراق را به رسمیت نشناخته است، چنین اقدامی نیز با مشکلاتی مواجه است (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۳: ۲۰۴).

دولت عراق مخالفت خود با درخواست ایران را چنین توجیه کرد:

- عدم به رسمیت شناختن عراق توسط ایران.
- نادیده گرفتن حکومت عراق توسط کنسول های ایران در عراق که در باره مسائل عراق با نمایندگان انگلیس صحبت می کردند و بدین ترتیب با آنها در آن کشور ارتباط می گرفتند.
- برخورداری اتباع ایرانی از این امتیازات، اقشار مردم عراق را به مسئله گرفتن شناسنامه ایرانی برای استفاده از این امتیازات تشویق می کرد.
- الغای امتیازات مشابه برای عراقی های مقیم ایران، در حالی که عثمانی های مقیم ایران در آن دوره از این امتیازات برخوردار بودند (العزی، ۱۹۸۰: ۳۸).

اما ایران در پاسخ به دلیل چهارم بیان نمود:

«اگر در عراق مزایای قضایی برای خارجی ها موجود نمی بود و دولت عراق مایل می شد که تمام خارجی های مقیم عراق محکوم قوانین و محاکم داخلی عراق بشوند، دولت ایران که خود در ماه اردیبهشت آتی ۱۳۰۷ شمسی، رژیم کاپیتولاسیون را ملغی می نماید^۱، با نهایت مسرت این تصمیم دولت عراق را استقبال کرده و برای قبول آن حاضر می شد و تقاضای هیچ نوع مزایای قضایی نمی نمود. ولی مادام که در عراق رژیم قضایی خاصی موجود است، علتی برای ندادن آن مزایا به اتباع ایران متصور نیست. چنان که اگر نظر می بود که در ایران برای خارجی ها مزایای قضایی برقرار نمائیم، مسلماً آن مزایا را به اتباع عراق که با ما همسایه و دارای منافع مشترک و مراوده می باشند، واگذار می نمودیم» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۲۱-۱۶-۱۳۰۸ ش.).

ملاحظه می شود که قرارداد قضایی برای حمایت از منافع انگلیس طراحی شده و منافع دیگران از جمله ایران در عراق رعایت نشده است. بنابراین، در این مورد نیز سیاست انگلیس در قالب قیّم عراق در راستای تشدید اختلافات عراق با همسایه اش یعنی ایران بود و شدت اختلافات را می توان در لحن مکاتبات میان ایران و عراق در این موضوع مشاهده کرد. دولت ایران که توسط نمایندگی هایش در عراق به پیگیری حل مشکلات قضائی اتباع ایران ادامه داد، با اعتراض رئیس عدلیه کربلا مواجه شد. بدیع، کنسول ایران در پاسخ به این اعتراض چنین اظهار می کند:

^۱. برای اطلاعات بیشتر در باره کاپیتولاسیون در ایران بنگرید به: حسن زندیه، ۱۴۰۰، تحول نظام قضایی در ایران در دوره پهلوی اول، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

«قونسلگری وظایف خود را می‌داند و جنابعالی مامور سیاسی نیستید که بر قونسلگری اعتراض و در کارهای آن مداخله فرمایید» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۱۶-۱-۱۳۰۰ ش). وی در ادامه نیز می‌افزاید که اگر در این باب اعتراضی دارید، به کمیسر عالی انگلیس مراجعه شود (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۱۶-۱-۱۳۰۰ ش).
نصرت‌الوزاره بدیع، کنسول وقت ایران در کربلا در نامه‌ای به وزارت امور خارجه ایران بیان داشت:

«بین‌النهرین مرکز علما و روسای مذهبی ایران است و این آقایان در محافل سیاسی و مصالح حیاتی ایران دخالت دارند و دولت از نقطه نظر علاقمندی باید نفوذ و موقعیت خود را در عتبات عالیات حفظ کند و این مسئله با ترک حق کاپیتولاسیون در عراق و منع کنسول‌ها از قضاوت، منافات کلی دارد» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۱۹-۲۷-۱۳۰۲ ش).

و در گزارش دیگری کنسول ایران در کربلا اشاره می‌کند:
«از زمان تشکیل حکومت عراق از هر هزار حکم صادره در مورد ایرانیان، نهصد و نود حکم علیه آنان بوده است، چون عموم مردم اینجا یک تعصب فوق‌العاده داشته و هیچ‌وقت ایرانیان را با خود هم‌حقوق نمی‌دانند» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۱۶-۲۹-۱۳۰۶ ش).
همچنین ویس کنسول وقت ایران در نجف، طی نامه‌ای به سرکنسولگری ایران در بغداد بیان کرد:

«اینکه مسئله الغای کاپیتولاسیون بین دولت علیه ایران و بین‌النهرین یک حقوق متساوی که نتیجه‌ای برای دولت ایران داشته باشد، به هیچ‌وجه به نظر نمی‌آید. بلکه روزبه‌روز غیر از ضرر و از میان رفتن حقوق و سیاست ایران نتیجه دیگری در بین‌النهرین مشاهده نمی‌شود. اتباع دولت بین‌النهرین را در خاک ایران به سهولت می‌توان شماره نمود که عده خیلی خیلی هستند و آن هم عاری از هر گونه اعتبارات و سرمایه و به عکس اتباع دولت علیه در خاک بین‌النهرین تماماً تجار و سرمایه‌دار و مشغول آبادی بین‌النهرین و تجارت و زراعت و بلکه دو قسمت از جمعیت بین‌النهرین را اتباع ایران تشکیل می‌دهند» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۲۷-۲۹-۱۳۰۳ ش).

موضوع امتیازات قضایی باعث برانگیختن احساسات تند و کدورت و سرانجام تیرگی روابط میان دو کشور شد. طرح این مسائل در روزنامه‌های دو کشور به برافروختن آتش تعصبات دیرینه انجامید و موجب دوری دو ملت ایران و عراق شد (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۳: ۲۰۵). بر همین اساس، ملک فیصل در کنفرانسی خبری رفتار روزنامه‌ها را مورد نکوهش قرار داد و از آنها خواست تا در مطالب خود احساسات دو ملت را در نظر بگیرند (الدجیلی، ۱۹۹۹: ۲۱۷). در این

شرایط، دولت ایران نیز به اثر منفی قرارداد ۱۹۲۲ م. میان عراق و انگلیس پی برد و به طور واضح تهدید انگلیس برای منافع ایران در عراق و تلاشش برای محدود کردن ایران در عراق را حس کرد (الضابط، ۱۹۶۶: ۱۰۳). به همین جهت، دولت ایران نیز اعلام کرد تا زمانی که دولت عراق اتباع ایران را از امتیازات قضایی برخوردار نسازد، ایران این رژیم را به رسمیت نخواهد شناخت (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۲۱-۱۶-۱۳۰۸ ش). اما این اختلاف با اقدام ایران به الغای کاپیتولاسیون برای بیگانگان در کشور به پایان رسید (الراوی، ۱۹۷۰: ۳۱۲).

دولت ایران که تلخی‌های کاپیتولاسیون را چشیده بود و می‌دانست این مسئله برای استقلال مملکت مضر است، همیشه گوشزد می‌کرد که دولت ایران تمایل دارد کاپیتولاسیون در عراق ملغی شود. بنابراین، طی درخواستی از دولت عراق خواست تا در کشور خود اقدام به الغای کاپیتولاسیون کند و میان اتباع کشورهای مختلف در این زمینه برابری قائل شود (اطلاعات، ۱۳۰۸، ش ۷۳۳: ۱). السعدون، نخست‌وزیر وقت عراق در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۰۷ از هنری دابس^۱، نماینده دولت بریتانیا در بغداد درخواست کرد تا کاپیتولاسیون را لغو و آن را با نظام قضایی یکسانی جایگزین کند (الضابط، ۱۹۶۶: ۱۰۵). دولت عراق در نامه دیگری به هنری دابس در تاریخ ۴ آذر ۱۳۰۷ تعهد کرد که حاضر است در صورت لغو کاپیتولاسیون تعداد کارمندان قضایی انگلیس در عراق را افزایش دهد (الحسنی، ۲۰۱۳: ۲۲۹). سرانجام دولت بریتانیا با درخواست عراق موافقت و در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۰۷ درخواست دولت عراق را در جامعه ملل مطرح کرد. جامعه ملل نیز موافقت خود را با این درخواست به موافقت همه کشورهای مشروط کرد که اتباع آنها در عراق از امتیازات قضایی برخوردار بودند (العزی، ۱۹۸۰: ۴۱). دولت بریتانیا نیز در قانع‌ساختن این کشورها تلاش و موافقت آنها را جلب کرد و سرانجام با لغو کاپیتولاسیون در عراق موافقت به عمل آمد (الاسدی، ۱۹۸۳: ۳۰).

رضا شاه پس از لغو کاپیتولاسیون در اول فروردین ۱۳۰۸ تلگرافی به ملک فیصل فرستاد و لغو کاپیتولاسیون را به وی تبریک گفت^۲ و اظهار امیدواری کرد که این اقدام گام مثبتی در راستای ایجاد روابط حسن هم‌جواری بین دو کشور باشد (آرشیف دارالکتب والوثائق الوطنیه، ملفات البلاط الملکی، ۳۱۱/۷۳۴، رقم الوثیقه: ۳۹: ۷۷). ملک فیصل نیز در پاسخ، ضمن تشکر از پیام شاه ابراز امیدواری کرد که این امر مقدمه‌ای برای نزدیکی و استقرار روابط میان دو ملت باشد (آرشیف دارالکتب والوثائق الوطنیه، ملفات البلاط الملکی، ۳۱۱/۷۳۴، رقم الوثیقه: ۷۹۰: ۷۵).

^۱. Henry Dobbs

^۲. برای مطالعه متن تبریک رضا شاه بنگرید به: روزنامه اطلاعات، ۱۳۰۸، سال سوم، شماره ۷۳۳، ص ۱.

قانون تابعیت عراق

در مرداد ۱۳۰۳ قانون تابعیت در عراق صادر شد و بر اساس این قانون:

«هرکس متولد عراق بوده و به سن رشد رسیده باشد، اگر پدرش متولد عراق و در هنگام تولد آن فرزند، مقیم عراق باشد، عراقی محسوب می‌شود» (آرشیو دارالکتب والوثائق الوطنیه، ملفات البلاط الملکی، ۹۵۳، رقم الوثیقه ۱۴: ۸).

چنین تعبیری از تابعیت با تصورات رایج در میان اتباع ایرانی مقیم عراق منافات کلی داشت. برخی از آنان که تا چندین نسل قبل از خود در بین‌النهرین اقامت داشته، متولد شده و زندگی می‌کردند، خود را ایرانی می‌دانستند (کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۱۵۶). پس از تصویب این قانون، دولت ایران از دولت عراق بارها تقاضا کرد به ایرانیان مقیم عراق مهلت دهند تا فرصت تصمیم‌گیری برای کسب شهروندی عراق یا ایران را داشته باشند. دولت عراق نیز دو بار و به‌مدت چهار سال به دولت ایران مهلت داد اما با تقاضای تمدید سوم مخالفت کرد (الراوی، ۱۹۷۰: ۳۱۳). کنسول وقت ایران در کربلا در اعتراض به این قانون در آبان ۱۳۰۳ به وزارت خارجه کشور خود نوشت:

«در کربلا شایع است این تحریر نفوس برای این است که ایرانیان را ملزم به قبول تابعیت عراق یا ترک توطن از اینجا بنمایند» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۴۶-۲۷-۱۳۰۳ ش.). همچنین پس از او، کنسول ایران در نجف در ۲۴ آبان ۱۳۰۳ بیان نمود:

«اگر این احصائیه ادامه یابد، در نجف چند خانه بیشتر ایرانی نخواهد ماند. عموم ایرانیان از این پیشامد به کلی مشوش و در هراس می‌هستند، هر روز به قنصلگری آمده و کسب تکلیف می‌کنند. آقایان حجج الاسلام بالعموم بنده را احضار و کیفیت را استفسار فرموده، تفصیل را به‌عرض رسانیده و مخابرات خود را به‌مقام محترم ژنرال قنصلگری و جوابی که رسیده بود، به کمیسر عالی مخابره فرموده و منع تحریر را که درخواست نموده‌اند، به‌عرض حجج الاسلام رسانیده و از این پیشامد فوق‌العاده متأثر و مشوش هستند. ملاحظه خواهند فرمود چنانچه این قانون را حکومت عراق پیش ببرد، یک نفر ایرانی در عراق نخواهد ماند» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۴۶-۲۷-۱۳۰۳ ش.).

وی در گزارشی دیگر در ۲۷ دی ۱۳۰۳ نوشت:

«حکومت محلی نجف می‌گوید ششصد نفر از ایرانیان نجف و چهارصد نفر از ایرانیان کوفه بر مبنای بند (ب) ماده هشتم قانون جنسیت، وارد لیست اتباع عراق شده‌اند» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۴۶-۲۷-۱۳۰۳ ش.).

در این میان ملک فیصل قول همکاری به ایران داد و در دیداری که با وزیر خارجه ایران داشت، اظهار نمود که می‌تواند قانون تابعیت را موقوف‌الاجراء بگذارد و پیشنهاد کرد کمیسیونی از نمایندگان دو طرف تشکیل شود و در این باره تحقیق کنند اما انگلیس بر حسب عادت به منظور محدود کردن نفوذ ایران، دخالت و به نماینده ایران اعلام کرد پیشنهاد پادشاه فیصل مورد قبول واقع نشده و لغو قانون تابعیت غیرعملی است و تشکیل کمیسیون مشترک به صلاح منافع عراق نیست (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۳: ۲۱۳-۲۱۲).

برخی روزنامه‌های عراق نیز که در سایه نظام تحت‌الحماگی انگلیس ظهور و فعالیت می‌کردند، در راستای حمایت از دیدگاه انگلیسی به نوشتن مقاله در این موضوع پرداختند و خواستار این شدند که دولت در اعطای تابعیت عراق به ایرانیان قوانین شدیدی اعمال کند و اینکه دادن تابعیت عراق به ایرانیان در رسیدن به جایگاه‌های حکومتی و رسمی کمک خواهد کرد و این را خطری نفوذی دانستند.^۱ بخشی از ترجمه فارسی متن این روزنامه در اسناد وزارت امور خارجه اینگونه آمده‌است:

«در ایران اتباع خارجی خصوصاً عراقی را که در استخدام دولت هستند، از ادارات دولتی اخراج کرده‌اند و ما هم باید به آنها تأسی کرده و اجانب را از ادارات دولتی خودمان خارج کرده و به جای آنها از کارمندان عراقی استفاده نماییم. رفتار حکومت ایران در اخراج مستخدمین بیگانه از ادارات خود، رفتار یک حکومتی است که وطن و ثروت خود را دوست داشته باشد. ولی این احساسات عالی او را به پیمودن طریق مبالغه و افراط واداشت که موظفین عراقی را که سال‌ها او را به درستی و امانت خدمت کرده، خارج نموده بی‌آنکه از برای حسن خدمات آنها پاداشی معین کند. در عراق امروز عده کثیری از مستخدمین، اجانب هستند که ممکن است چند برابر آنها را از اهالی عراق تهیه نمود که اطلاع و کفایت و توانایی آنها بیشتر از اجانب باشد و گذشته از این، از حیث احساسات قومی برایشان امتیاز داشته باشند. چقدر به موقع است که حکومت جوان عراق آن اجانب را از کار منفصل و وظایف ایشان را تسلیم فرزندان عراق نماید» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۵۲-۲۷-۱۳۰۲ ش.).

در این خصوص نیز نماینده ایران در کربلا در تیر ماه ۱۳۰۲ در گزارش‌های خود به محتوای این روزنامه‌ها اشاره کرد و با بیان اینکه تعداد ایرانیان شاغل فقط در وزارت معارف به ۸۰ نفر می‌رسند، از احتمال قریب الوقوع بیکاری گروهی از ایرانیان خبر داد (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۵۲-۲۷-۱۳۰۲ ش.).

^۱ برای مشاهده مقالات این روزنامه‌ها بنگرید به: العالم العربی، ۳۰ آب ۱۹۲۴؛ ۲ أيلول ۱۹۲۴؛ ۷ أيلول ۱۹۲۴؛ العراق، ۱۳ تشرين الثاني؛ ۷ أيلول ۱۹۲۸.

دولت ایران نیز برای اینکه دولت عراق را جهت قبول پیشنهادهایش تحت فشار قرار دهد، در اواسط سال ۱۳۰۳ از سفر زوار ایرانی به عراق جلوگیری کرد. می‌توان آثار این موضوع را در گزارش کنسول ایران در نجف در ۴ فروردین ۱۳۰۴ ملاحظه کرد:

«به واسطه نیامدن زوار، اهالی نجف بالعموم در ضیق هستند. اغلب کسبه ورشکست می‌شوند. طلاب در نهایت سختی معیشت زندگانی می‌نمایند و معیشت اغلب علما و طلاب با ورود زوار بوده وجوهات خیلی کم می‌رسد» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۲۳-۲۹-۱۳۰۴ ش.).

وی در ادامه می‌گوید:

«تا چند ماه دیگر اگر راه باز نشود، اغلب طلاب خیال مهاجرت به ایران دارند. حکومت محلی نجف در نهایت تلاش است و بلکه هم دستور مخصوص دارند که هر وقت از آقایان علما و مسافرین محترم را ملاقات می‌نمایند، التماس وساطت باز شدن راه را کنند و چند مرتبه به خود بنده، قائم مقام گفته که اظهار رضایت از مواظبت حکومت در آسایش زوار به مقامات عالی‌تر عرض کنید بلکه راه باز شود» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۲۳-۲۹-۱۳۰۴ ش.).

اما کنسول ایران در پاسخ گفت:

«دولت ایران با این صدمات زیادی که در این بین به ایرانیان و تجار مقیم اینجا می‌رسد، باز هم راضی نیست راه باز شود تا اینکه قرار آسایش و احترام زوار و ایرانیان را اعراب و خصوصاً مأمورین و خدمه روضات مقدسه فراهم و مرعی بدانند» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۲۳-۲۹-۱۳۰۴ ش.).

قانون تابعیت از دو جهت اساسی برای اتباع ایران در عراق موجب نگرانی شده بود. از جهتی اگر تابعیت را می‌پذیرفتند، با قانون سربازگیری اجباری روبه‌رو می‌شدند و اگر می‌خواستند در حکم شهروند ایران در عراق ساکن باشند، باید مالیات مقیم خارجی را پرداخت می‌کردند. با این حال کنسول‌های ایران در عراق به تلاش‌های‌شان برای تشویق اتباع خود به منظور اخذ تابعیت ایران ادامه دادند و این تشویق عشایر عرب مرزی را هم شامل می‌شد که نمی‌خواستند زیر بار سربازگیری اجباری بروند (آرشیف دارالکتب والوثائق الوطنیه، ملفات البلاط الملکی، ۳۱۱/۲۵۸۱، رقم الوثیقه: ۵: ۲).

از جمله این عشایر، عشیره المحیسن بود که در دو طرف اروندرود پراکنده شده بودند و از دوران کهن به تجارت در این منطقه می‌پرداختند. آنها نیز بنا به منافع و مصلحت‌شان، گاهی ادعای شهروندی عراق و گاهی ایران را داشتند و هنگامی که دولت عراق برای سربازگیری الزامی به ثبت‌نام آنها پرداخت، با دولت عراق مخالفت و ادعای تابعیت ایران را کردند اما دولت عراق مدارک ایرانی آنها را مصادره کرد و در واکنش به اقدام دولت عراق، این عشیره و دیگر عشایر

دست به تظاهرات زدند. همچنین کنسول ایران در بصره به صدور مجدد مدارک ایرانی برای آنها پرداخت که باعث شد دولت عراق با تحریک انگلیس به این رفتار اعتراض کند و نیروهای نظامی اش را به مناطق مرزی بفرستد تا از این فعالیت‌ها جلوگیری کند. سرانجام به‌رغم اعتراضات، قانون مزبور در مورد ایران به اجرا گذارده شد (الدجیلی، ۱۹۹۹: ۲۱۵-۲۱۴). در باره تابعیت این عشایر می‌توان دیدگاه ایران را در گزارش بدیع، کنسول وقت ایران در بصره ملاحظه کرد، وی می‌نویسد:

«عشایر المحیسن تابع شیخ خزعل که در ساحل عراقی اروندرود ساکن و اغلب آنها فلاح و قدری هم ملاک میان ایشان هست، بعد از انفصال شیخ خزعل بی‌تکلیف شده و شیوخ ایشان مکرر به این قنصلگری مراجعه و برای خود و عشایر خود تذکره خواسته‌اند. عده این عشایر به چند هزار نفر می‌رسد و یک قسمت از آنها از اهالی خوزستان و اصلاً از طوایف کعب و هویزه و سواحل کارون و محیسن می‌باشند و از سی چهل سال پیش به این طرف از خوزستان آمده و در دهات ساحلی بصره مشغول فلاح شده‌اند و هیچ‌یک از افراد آنها تذکره ایرانی در دست ندارند. ولی در ایرانی بودن آنها شک و شبهه نیست و قسمتی دیگر عراقی هستند که خود را جزو عشایر المحیسن ضمیمه نموده و مراجعات آنها همیشه با شیخ خزعل بوده و دعوی تابعیت ایران می‌نمایند» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۷۶-۲۹-۱۳۰۴ ش.).

می‌توان در اظهارات سر هنری دابس، مأمور عالی انگلیس در بغداد، دیدگاه انگلیس را در این باره مشاهده کرد. به عقیده او:

- تابعیت هر فردی از افراد ایل تابع سرحد است و به‌هیچ‌وجه محل سکونت شخصی که او را رئیس طایفه می‌نامند یا تابعیت رئیس طایفه مدخلیتی به این مسئله ندارد.
- در خصوص ایلات چادر نشین، تابعیت آنها بسته است به مدتی که در طول سال در کدام طرف سرحد سکونت دارند (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۷۶-۲۹-۱۳۰۴ ش.).

مسائل مرزی

طول خط مرزی میان ایران و عراق باعث شد تا مسائل سرحدی تأثیر به‌سزایی بر مناسبات سیاسی دو کشور داشته باشد. مسائلی از قبیل پناهندگان سیاسی، کردها، عشایر، ایجاد پست نظامی در برخی اماکن مرزی، رودخانه‌های مشترک و اختلاف در باره حاکمیت بر اروندرود از جمله مهم‌ترین مباحث میان دو کشور در این زمینه بود و از بدو تأسیس کشور عراق، دولت ایران درخواست کرده بود تا در قراردادهای مرزی دوره قبل از جنگ جهانی اول تجدیدنظر شود.

این موضوع از مسائل مهم و مرتبط با به رسمیت شناختن کشور عراق توسط ایران به حساب می‌آمد (عبدالرحمن، ۱۹۸۸: ۱۴۲).

یکی از مسائل مهم در این حوزه، مسئله امنیت مناطق مرزی کردنشین بود که دو کشور باید با پیروی از سیاستی مشترک به این موضوع می‌پرداختند. زیرا اقدامات جداگانه برای تأمین امنیت مناطق مزبور کافی نبود و هنگامی که اقوام کرد از یک طرف برخورد سختی می‌دیدند، به طرف دیگر پناه می‌بردند و چون اغلب قوم‌خویش و هم‌مذهب و دارای آداب و رسوم مشترکی بودند، همه به هم کمک و مقصرین را حمایت و مخفی می‌کردند (کاظمی، ۱۳۹۰: ۳۴۳).

البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که مهم‌ترین جنگ‌های دو امپراتوری عثمانی و صفوی در مناطق کردنشین اتفاق افتاده بود. هر دو امپراتوری سعی می‌کردند با استفاده از پاداش و واگذاری تیول و اقطاع به سران کرد آن مناطق، از آنها در قالب ابزاری در مقابل حریف استفاده کنند و این سیاست‌ها باعث شده بود که کردها از این اختلافات بیشترین استفاده را برده و دامنه نفوذشان را حتی فراتر از حوزه‌های سنتی عشایری خود افزایش دهند (رضایی، ۱۳۷۹: ۲۴۰).

پس از جنگ جهانی اول و شکل‌گیری مرزهای جدید در منطقه کردستان، اوضاع سیاسی در این مناطق نیز تغییر یافت. روی کار آمدن رضا شاه در ایران و تلاش او برای تشکیل حکومت مرکزی مقتدر باعث شد تا به سرکوب عشایر از جمله عشایر کرد و سران آنها بپردازد. وی فشارهای بسیاری بر گروه‌های قومی ایران از جمله لرها، عرب‌ها و بلوچ‌ها اعمال کرد و در واقع رژیم تازه‌تأسیس پهلوی برای این اقوام تداعی‌کننده قتل و غارت و تبعید و کشتار دسته‌جمعی بود (رضایی، ۱۳۷۹: ۲۴۱).

در سال ۱۳۳۷ق. / ۱۹۱۹م. وزارت امور خارجه ایران در اعتراض به پیام تبریک شیخ محمود سلیمانی به ملک‌التجار سقز، با سِر پرسی کاکس^۱ ارتباط برقرار کرد. این پیام در باره استقلال کردستان، تحت حمایت انگلیسی‌ها بود و از او تقاضا کرده بود مأمورین انگلیسی حکومت بین‌النهرین را از برقراری این‌گونه روابط و مذاکرات با اهالی کردستان منع کند. کاکس نیز در پاسخ اشاره کرد که اکراد شمال عراق چندی پیش در باب استقلال خود مطالبه‌ای از مأمورین انگلیس داشته‌اند و شاید همین مسئله به اهالی کردستان ایران نیز سرایت کرده‌است. اما سفارت انگلیس در تهران به مأمورین انگلیس تأکید کرد که اکراد خاک ایران را در این موضوع داخل ندانند و هر تصمیمی که در این زمینه می‌گیرند، تنها متعلق به کردهای عثمانی باشد (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۲۲-۶۶-۱۳۳۷ش.۰).

^۱. Percy Cox

سالارالدوله قاجار، یکی از برادران محمدعلی شاه و مدعی تاج و تخت قاجاریه که در سال ۱۳۰۶ ش. علیه سلطنت پهلوی در میان کردها شورش ترتیب داده بود، پس از شکست به عراق فرار کرد (الدجیلی، ۱۹۹۹: ۱۲۲). وی که به صورت پنهانی وارد عراق شده بود، در اربیل توسط پلیس دستگیر شد و پس از انتقال به بغداد، به مدت چند ماه در زندان بود (آرشیف دارالکتب والوثائق الوطنیه، ملفات البلاط الملکی، ۹۵۳، رقم الوثیقه: ۱۴: ۳۴-۳۳). دولت ایران در این خصوص از دولت عراق تقاضا کرد که برای پیگیری وضعیت سالارالدوله نماینده‌ای به عراق بفرستد. اما دولت عراق به دلیل به رسمیت نشناختن عراق توسط ایران این تقاضا را نپذیرفت (الحسنی، ۱۹۸۲: ۱۹۳). با این حال، نامه‌نگاری میان دو کشور در این باره ادامه یافت تا اینکه پس از هماهنگی با ایران، دولت عراق به سالارالدوله اجازه داد تا در اول تیر ۱۳۰۶ کشور عراق را به مقصد فلسطین ترک کند و در آنجا تحت مراقبت پلیس انگلیس قرار گیرد (الزنکنه، ۱۹۹۸: ۱۴). بر اساس این توافق نیز دولت ایران مبلغ ۱۸۰۰۰ روپیه برای پرداخت قرض‌های وی و همچنین ماهانه مقدار ۱۵۰۰ روپیه برای او اختصاص داد (آرشیف دارالکتب والوثائق الوطنیه، ملفات البلاط الملکی، ۳۱۱/۸۲۲، رقم الوثیقه: ۲۶: ۵۸).

روزنامه "نداء الشعب" عراق در مقاله‌ای تعامل دولت عراق با ایران در این زمینه را تحسین نمود و بر ضرورت تفاهم دو کشور برای حل این مسائل تأکید کرد. زیرا اعتقاد بر این بود که امکان دارد موفقیت سالارالدوله، علاوه بر ایران، امنیت مناطق شمالی عراق را نیز بر هم بزند (نداء الشعب، ۳ أيلول ۱۹۲۶). روزنامه مزبور پس از تبعید سالارالدوله از عراق نوشت:

«این همکاری در بهبود روابط میان تهران و بغداد اثرگذار خواهد بود و اعتماد ایران نسبت به همسایه عربی خود را جلب خواهد کرد و جدیت دولت عراق در برقراری استقرار و امنیت در مناطق مرزی را نشان می‌دهد» (نداء الشعب، ۱۲ أيلول ۱۹۲۶).

اسماعیل سمکو، یکی دیگر از رهبران کرد بود که تحت تأثیر طرح استقلال کردستان به رهبری کردهای عثمانی قرار گرفته بود. وی پس از شکست شورش که در کردستان ایران علیه رضا شاه رهبری می‌کرد به عراق پناه برد (آینده، ۱۳۰۴: ۶۲). ایران نیز از دولت عراق خواست او را تسلیم کند اما دولت عراق اظهار داشت که عملیات دستگیری اسماعیل سمکو به علت استقرارش در مناطق کوهستانی سخت است (آرشیف دارالکتب والوثائق الوطنیه، ملفات البلاط الملکی، ۳۱۱/۸۲۳، رقم الوثیقه ۶۷-۲۱). اما دولت عراق با ادامه تلاش‌هایش و با همکاری انگلیس توانست در اردیبهشت ۱۳۰۷ سمکو را مجبور کند از مرزهای عراق خارج و به ترکیه پناه ببرد (الحسنی، ۱۹۸۲: ۱۹۸). سمکو پس از مدتی بر اثر تعقیب ترکیه، دوباره وارد منطقه راوندوز عراق شد. وجود او در عراق این بار باعث نگرانی دولت‌های ایران و ترکیه شد. بنابراین، دولت عراق

به صورت جدی وارد عمل شد. سموکو پس از تعقیب دوباره مجبور شد به ترکیه پناه ببرد و پس از آن دوباره به ایران بازگردد و به فعالیت‌هایش علیه حکومت پهلوی ادامه دهد تا اینکه در سال ۱۹۳۰م. به همراه ۱۰ نفر از یارانش به قتل رسید (عبدالرحمن، ۱۹۸۸: ۱۴۳).

برخی منابع با اشاره به دیدگاه دولت ایران نسبت به تعامل دولت عراق با این موضوع بیان کرده‌اند که دولت عراق برای تأمین منافع سیاسی، در دستگیری اسماعیل سموکو از خود مسامحه و سستی به خرج داده است (ولدانی، ۱۳۶۷: ۱۲۲) اما نخست‌وزیر عراق در ۲۲ تیر ۱۳۰۶ در جلسه‌ای به این موضوع پرداخت و گفت:

«دولت عراق از گذشته تاکنون برای اجرای سیاست خود مبنی بر کنترل سلاح عشایر کوشیده و به تدریج در حال گسترش اجرای این سیاست در همه مناطق عراق است و در مقابل در حال تقویت حکومت‌های شهری برای تحکیم این سیاست است. اما هم‌اکنون استفاده از قدرت نظامی برای کنترل عشایر مرزی نتایج معکوس خواهد داشت و دولت عراق اعتقاد دارد که تأخیر در برقراری مناسبات سیاسی میان ایران و عراق و عدم وجود همکاری جدی بین نیروهای مرزی دو کشور باعث تقویت گروه‌های مسلح در مناطق مرزی شده و این یکی از بحران‌های جدی به حساب می‌آید که دولت عراق از آن ناراضی است» (الضابط، ۱۹۶۶: ۱۰۴).

یکی دیگر از عوامل مؤثر بر مناسبات سیاسی ایران و عراق، مسئله رودخانه‌های مرزی بود. زیرا بیشتر رودخانه‌های مرزی شرق عراق از ایران سرچشمه می‌گرفتند (قزنجی، ۱۹۶۹: ۱۲) و دو کشور در باره آب رودخانه‌های کنگیر در سومار و کنجان‌چم در مهران به یکدیگر اختلاف داشتند. رودخانه کنگیر از طریق دره کومه‌سنگ- سومار از قله‌های زاگرس در ایران به عراق سرازیر می‌شد و زمین‌های کشاورزی سومار در ایران و مندلی در عراق را آبیاری می‌کرد. آب رود مزبور در رشد کشاورزی مندلی نقش به سزایی داشت. اما موضوع استفاده از این آب همواره باعث اختلاف کشاورزان دو طرف بود (کرمی، ۱۴۰۱، ۳۱). به همین جهت، در اسفند ۱۲۹۷ سرپرسی کاکس، سفیر انگلیس در تهران طی مراسله‌ای به وزارت امور خارجه، سابقه اختلافات آب کنگیر را بیان کرد و به اشکالات ایجادشده از طرف والی پشتکوه در زمینه رسیدن آب به رعایای مندلی اشاره نمود و پیشنهاد کرد کنترل دره سومار به حاکم کرمانشاه تفویض شود و یا اینکه اهالی مندلی برای استفاده از آب کنگیر سالانه معادل سیصد هزار تومان به دولت ایران بپردازند (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۱۶-۴۴-۱۳۳۷ش). وزارت امور خارجه ایران نیز در پاسخ به این درخواست، موافقت خود را اعلام کرد و پذیرفت تا کنترل دره سومار به حاکم کرمانشاه سپرده شود و به طور موقت اجازه دادند این رود به آبیاری زمین‌های کشاورزی مندلی کمک کند (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۱۶-۴۴-۱۳۳۷ش).

در فاصله سال‌های ۱۳۰۸-۱۳۰۰ ش. مشکل اصلی روابط ایران و عراق بر سر شیوه استفاده از آب رودخانه کنگیر در مرز سومار بود که در تمام این مدت ادامه پیدا کرد (اکبری و یاری، ۱۳۹۵: ۷). آب این رودخانه طبق مقررات پروتکل ۱۹۱۳ م. به صورت نصف بین کشاورزان سومار و مندلی عراق تقسیم می‌شد (وزاره الخارجه العراقیه، [بی تا]، ۵۹-۵۸). به دلیل عدم بهره‌برداری کشاورزان سومار از میزان سهمیه شان از رودخانه کنگیر، عملاً آب مزبور بدون استفاده راهی عراق می‌شد و به مصرف باغات و مزارع کشاورزی روستاهای عراق می‌رسید و در مقابل دولت عراق، سالانه مبلغ سیصد هزار تومان به ایران پرداخت می‌کرد. اما در سال ۱۳۰۲ ش. به دلیل کشت صیفی جات در سومار، آب این رودخانه به مصرف زمین‌های کشاورزی سومار رسید و چون آب به اندازه کافی به عراق نمی‌رفت، موجب خسارت زیادی در آن منطقه شد (اکبری و یاری، ۱۳۹۵: ۸).

عزالدین النقیب، نماینده مندلی در واکنش به این حادثه طی نامه‌ای به نخست‌وزیر عراق نوشت:

«ایرانی‌ها آخرین قطره آب را بر ما قطع کرده‌اند و مردم ما بسیار نگران هستند، این جانب به نمایندگی از ۲۰ هزار نفر، از جنابعالی تقاضا دارم تا در این راستا اقدامی کنید و این مشکل را برطرف سازید» (آرشیف دارالکتب والوثائق الوطنیه، ملفات البلاط الملکی، ۳۱۱/۸۲۵، رقم الوثیقه ۶۳: ۱۳۵)

ویس کنسول وقت ایران در مندلی، چنین گزارش داده است:

«به ادعای قائم مقام مندلی آب رود سومار که طبق رأی هیئت کمیسیون سرحدی ۱۹۱۴ میلادی باید بین اهالی ایران و مندلی بالمناصفه تقسیم شود، این کار انجام نشده و به زراعت اهالی مندلی صدمه زیادی خورده است» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۲۰-۴۷-۱۳۰۲ ش.). در چنین شرایطی دولت عراق پیشنهاد کرد جهت حل این مشکل از کشاورزان دو طرف کمیته‌ای به ریاست کمیسیون مرزی تشکیل شود اما دولت ایران این پیشنهاد را نپذیرفت و حل این مشکل را تا تثبیت خط مرزی توسط کمیسیون به تعویق انداخت (الاشعب، ۱۹۶۹: ۲۴۵). مردم مندلی در پی تداوم کمبود آب، با برگزاری تظاهراتی تلاش کردند وارد مرز ایران شوند و سد را خراب کنند تا آب به سوی مزارع‌شان جاری شود (آرشیف دارالکتب والوثائق الوطنیه، ملفات البلاط الملکی، ۳۱۱/۸۲۶، رقم الوثیقه ۵-۹).

چند سال بعد در اوایل سال ۱۳۰۶ ش. سفارت انگلیس در تهران از سوی کمیسر عالی انگلیس در بغداد به وزارت خارجه ایران اعلام کرد که آب کنگیر به شکل نصف-نصف به اهالی مندلی نمی‌رسد و در نهایت در اواخر سال ۱۳۰۶ ش. پس از یک سلسله مکاتبات، نمایندگان

دولت ایران به محل رفتند و قرار شد آب به‌طور مساوی تقسیم شود. چند ماه بعد، از اوایل سال ۱۳۰۷ ش. به‌دنبال کاهش حجم آب رودخانه، بار دیگر مشکل تقسیم آب بروز کرد. این بار نمایندگان مجلس عراق نیز در زمره اعتراض‌کنندگان بودند تا اینکه بالاخره این مشکل با دخالت دربار در تابستان همان سال حل شد (کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۱۹۸-۱۹۷).

یکی دیگر از رودخانه‌های مرزی که در این دوره مورد بحث قرار گرفت، رودخانه کنجان‌چم بود که از منطقه پشتکوه ایران سرچشمه می‌گرفت و بخشی از خط مرزی میان ایران و عراق را تشکیل می‌داد (اسود، ۱۹۷۰: ۷۳). هنگامی که ایران با ساخت کانال‌های اضافه از این رودخانه باعث شد سهم عراق از آب این رودخانه کاهش یابد، بغداد اعتراض خود را به دولت ایران اعلام و پیشنهاد کرد برای رسیدگی به این موضوع کمیته‌ای مشترک از دو طرف تشکیل شود.^۱ دولت ایران پیشنهاد دولت عراق را نپذیرفت و بیان کرد که هر چند پروتکل ۱۹۱۴ م. در بخش مرتبط با خط مرزی ایران و عراق برای ما معتبر نیست اما در زمینه تقسیم آب رودخانه‌های مرزی و در خصوص رودخانه کنجان‌چم در این پروتکل آمده است که مازاد استفاده کشاورزان ایرانی از آب این رودخانه به زمین‌های عراق جاری می‌شود و طبق این بند در این زمینه تجاوزی بر حق عراق نشده است.^۲ بدین ترتیب، در مورد آب رودخانه کنجان‌چم نیز نظیر دیگر رودخانه‌های مرزی، مشکل همچنان به قوت خود باقی ماند و حل آن به رفع مشکلی اساسی‌تر و مهم‌تر، یعنی اختلافات دو کشور بر سر اروندرود و تعیین خط دقیق مرزی موکول شد (کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۲۸۰).

روزنامه‌های عراق نیز مواضع مردم و خواسته‌های‌شان از دولت عراق در این باره را بازتاب می‌دادند. مردم مندلی در یکی از عرایض‌شان در روزنامه العالم‌العربی این‌گونه اظهار کردند:

«آب کلا توسط ایران از مندلی قطع شده است. زندگی ما در خطر است. دیگر خواستار املاک خود نیستیم. اکنون خواسته ما زندگی است. مجبوریم مهاجرت کنیم» (العالم‌العربی، ۱۲ تموز ۱۹۲۸).

روزنامه "العراق" نیز دولت عراق را مورد نکوهش قرار داد و نوشت:

«تدبیر دولت در مورد این اتفاقات چیست؟ چرا دولت عراق برای پیشگیری از این اتفاقات گامی برنداشته است. اگر مردم مندلی هجرت کنند، دولت با بحران کمبود جمعیت مواجه خواهد بود. آقایان وزرا بهتر است به‌جای بی‌توجهی، به این موضوع رسیدگی کنند، ما قول و وعده نمی‌خواهیم، بلکه عمل می‌خواهیم» (العراق، ۱۲ تموز ۱۹۲۸).

^۱. مذکره وزاره الخاریه العراقیه بالرقم ۵۴۳۴ فی ۲ تشرين الثاني ۱۹۳۱ م. الموجهه الی المفوضیه الإیرانیه فی بغداد، بنظر: الضابط، المصدر السابق، ص ۱۴۰-۱۳۷.

^۲. مذکره المفوضیه الإیرانیه فی بغداد المرقمه ۲۵۷۳ والمؤرخه فی ۲۰ أيلول سنه ۱۹۳۱ م. الموجهه الی وزاره الخاریه العراقیه، بنظر: الضابط، المصدر السابق، ص ۱۳۷.

همچنین روزنامه "النهضة العراقية" نوشت:

«از اولیای امر و نمایندگان مجلس تقاضا داریم تا به کمک اهالی مندلی آیند و یک شهر را از تشنگی و گرسنگی نجات دهند» (النهضة العراقية، ۹ اب ۱۹۲۸)

با این حال یکی از مسائل اساسی که در روند شکل‌گیری مناسبات ایران و عراق اثرگذار بود و تا سال‌های طولانی مورد بحث قرار می‌گرفت، اختلافات مرزی و مسئله حاکمیت بر اروندرود بود که ریشه در دوران عثمانی داشت و حتی پس از تأسیس سلطنت در عراق نیز ادامه پیدا کرد. زیرا عراق بر پایه معاهدات دوره عثمانی از جمله قرارداد دوم ارزروم و پروتکل ۱۹۱۳ م. و کمیسیون مرزی ۱۹۱۴ م. به دنبال تثبیت مرزهایش با ایران بود، درحالی‌که ایران تکیه به معاهدات مزبور را نمی‌پذیرفت و بر این باور بود که انعقاد آنها در شرایطی استثنائی و تحت فشار انگلیس و روسیه صورت گرفته است و به دنبال امضای معاهداتی جدید بود (فیروزیان حاجی، ۱۳۷۷: ۲۹).

نخستین معضل در این رابطه، از تغییرات مرزی سرچشمه می‌گرفت که بر اساس صورت جلسات کمیسیون فنی ۱۹۱۴ م. ایجاد شده بود. بر اساس صورت جلسات مزبور، منطقه باغ‌شاهی از ایران جدا و به عثمانی داده شد. این موضوع برای مدتی مورد پذیرش رسمی مقامات و مأمورین محلی ایرانی قرار نگرفت و هر از چند گاهی، حضور تعدادی از نظامیان ایرانی در حوالی باغ‌شاهی، اعتراضات کمیسر عالی انگلیس و حکومت عراق را به همراه داشت (کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۱۸۳). رضا شاه در راستای سیاست برخورد مسالمت‌آمیز، پس از دریافت اعتراض کمیسر عالی انگلیس در تهران، دستوراتی به فرماندهی مرزی غرب کشور صادر کرد تا جلوی این تجاوزها گرفته شود و از نماینده انگلیس خواست به دولت عراق بگوید این اتفاقات خلاف میل او و به‌خاطر عدم اطلاع فرماندهان مرزی رخ داده است و برای جلوگیری از تکرار این حوادث، خواستار اجرای مذاکرات جهت حل اختلافات سرحدی شد (الراوی، ۱۹۷۰: ۳۰۸).

مدتی بعد، گزارش‌های دیگری مبنی بر قتل هشت نظامی عراقی در آن منطقه داده شد و به دنبال آن، اعزام نیروهای نظامی عراقی به باغ‌شاهی و ایجاد پست نظامی در آنجا بر حساسیت موضوع افزود و این بار دولت ایران با اعلام عدم قبول مقررات پروتکل ۱۹۱۳ م. بیان کرد که دولت عراق حق ایجاد پست نظامی در آن اراضی را ندارد (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۵-۴۲-۱۳۰۶ ش). و دوباره تأکید کرد که قرارداد ارزروم دوم در سال ۱۸۴۷ م. از سوی انگلیس و روسیه بر ایران تحمیل شده بود و پروتکل استانبول ۱۹۱۳ م. امتیازاتی را به عراق واگذار کرده که در قرارداد ارزروم به آن اشاره نشده است. همچنین خط مرزی در پروتکل مزبور شرایط طبیعی و جغرافیایی را رعایت نکرده و مبتنی بر توضیحی است که دولت ایران آن را تأیید نکرده و امضای

آن از سوی نماینده خود را رفتاری خودسرانه می‌داند. همچنین پروتکل ۱۹۱۳م. به تأیید مجلس شورای ملی ایران نرسیده است و بنابراین، مقررات آن برای دولت ایران فاقد مشروعیت است. علاوه بر آن، تعیین خط مرزی در مناطق وسط و جنوب به نفع امپراتوری عثمانی صورت گرفته است و در مقابل، عثمانی مناطقی را که در قرارداد ۱۹۱۴م. به ایران تعلق دارد، به این کشور واگذار نکرده است (اسود، ۱۹۷۰: ۱۹-۱۸).

دولت عراق در پاسخ به این ادعاها اظهار داشت با توجه به اینکه دولت ایران در کمیسیون تحدید مرزی سال‌های ۱۸۵۲-۱۸۵۰م. شرکت داشته و نماینده آن تمام مقررات را امضا کرده است، پس این قراردادها مشروعیت دارد (اسود، ۱۹۷۰: ۱۸-۱۹) اما موضوع ایجاد پست‌های نظامی توسط ایران در مناطق مرزی حتی بعد از به رسمیت شناختن عراق هم ادامه یافت (دولت عراق ادعا داشت این پست‌ها درون مرزهای عراق هستند) و دو دولت گاهی از طریق مذاکرات و مکاتبات دوطرفه و گاهی با ایجاد کمیته‌های مشترک به پیگیری این مسئله می‌پرداختند (الاسدی، ۱۹۸۳: ۶۱-۵۵).

به رسمیت شناختن عراق توسط ایران

مسئله پیچیده‌تری که وجود داشت، موضوع حاکمیت بر اروندرود بود. ایران اصرار داشت این موضوع قبل از به رسمیت شناختن عراق به نتیجه برسد. به همین دلیل، دولت ایران چندین سال از به رسمیت شناختن این کشور خودداری کرد و مسائل عراق را از طریق نمایندگان انگلیسی بغداد پیگیری می‌کرد (الحسنی، ۲۰۰۸: ۳۰). ایران خواستار تقسیم اروندرود بر اساس خط تالوگ و مشارکت در نظارت بر تجارت در رود مزبور بود اما دولت عراق با تکیه بر قراردادهای دوره عثمانی بر تمام اروندرود ادعای حاکمیت داشت. بنابراین، اختلاف دیدگاه باعث شد درگیری‌هایی میان دو کشور در حوزه کشتیرانی، تجارت و گمرک بروز کند (مجموعه مؤلفین، ۱۹۸۳: ۳۰۷).

دولت انگلستان که حامی رژیم عراق بود، بر آن شد تا مانع را از میان بردارد و نسبت به عقد قرارداد عادلانه بین ایران و عراق در مسئله اروندرود به دولت ایران تضمینی بدهد. به این جهت، وزیر مختار انگلیس در یادداشت مورخ یازدهم مارس ۱۹۲۹ به وزیر خارجه ایران قول داد که اگر کشور او عراق را به رسمیت بشناسد، دولت انگلیس نهایت تلاشش را خواهد کرد تا ایران به حقوق خود در اروندرود دست پیدا کند (وزارت امور خارجه، ۱۳۴۸: ۷-۸).

بنابراین، دولت ایران تصمیم گرفت مقدمات برقراری روابط دوستانه و صمیمانه با عراق را فراهم کند تا بدین ترتیب موقعیت پیش آمده برای ایران در عراق را حفظ کند (آرشیو اسناد

وزارت امور خارجه، ۲۱-۱۶-۱۳۰۸ ش.). هم‌زمان در تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۰۸ دولت عراق هیئتی به ریاست رستم حیدر، وزیر دربار به ایران فرستاد تا تاج گذاری رضا شاه را به او تبریک بگوید و از این فرصت جهت اعلام به رسمیت شناختن عراق توسط ایران بهره ببرد (اطلاعات، ۱۳۰۸، ش ۷۴۹: ۲). این هیئت مورد استقبال گرم پادشاه ایران قرار گرفت و در ۲۵ آوریل ۱۹۲۹ نخست‌وزیر ایران طی یک پذیرایی، عراق را رسماً به رسمیت شناخت. رستم حیدر نیز طی یک سخنرانی بابت به رسمیت شناختن عراق از دولت ایران تشکر و قدردانی کرد و هیئت مزبور پس از دریافت نامه‌ای از سوی پادشاه ایران به عراق بازگشت. رضا شاه در نامه‌اش به پادشاه عراق نسبت به روابط آینده میان دو کشور اظهار امیدواری کرده بود و به دولت عراق تبریک گفته بود (العالم العربی، ۷ مه ۱۹۲۹).

در ۳۱ تیر ۱۳۰۸ میان دو کشور تبادل دیپلماتیک صورت گرفت و عنایت‌الله خان سمیعی به مقام اولین سفیر ایران در عراق رسید و توفیق السویدی نیز اولین سفیر عراق در ایران شد (الزنگنه، ۱۹۹۸: ۱۳). در ۲۰ مرداد ۱۳۰۸ قرارداد موقتی میان دو کشور به امضاء رسید که در آن به روابط سیاسی و اقتصادی و حقوق اتباع ایران در عراق پرداخته شده بود و در مورد مسائلی از این قبیل توافق صورت گرفته بود (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ۱۱۱-۱۵-۱۳۰۸ ش.).

مهم‌ترین دستاورد قرارداد مزبور برای ایران، همسان‌سازی رژیم قضایی حاکم بر اتباع ایرانی مقیم عراق با دیگر اتباع خارجی مقیم آن کشور و نیز ساکنین عراق بود (کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۲۳۵). از سوی دیگر امضای این قرارداد مزایای دیگری نیز برای دو کشور داشت که از جمله آنها همکاری در حوزه استقرار عشایر مرزی و همچنین انجام عملیات نظامی مشترک جهت سرکوب آشوبگران در مناطق مرزی بود. به همین جهت، این قرارداد چندین بار میان ایران و عراق تمدید شد (الدجیلی، ۱۹۹۹: ۲۲۸).

نتیجه‌گیری

روابط سیاسی ایران و عراق ریشه در روابط سیاسی ایران و عثمانی داشت و این کشور مرکز رقابت میان دو کشور بود و بر اثر این رقابت، بارها سرزمین عراق به ایران پیوست. با تکرار این مسئله و برای پایان بخشیدن به اختلافات میان دو کشور، قراردادهایی منعقد می‌شد، اما پس از مدتی دوباره اختلافات اوج می‌گرفت و دو امپراتوری به مفاد قراردادهای پای‌بند نمی‌ماندند. یکی از عوامل اساسی این اختلافات، ادعاهای ارضی تاریخی ایران بر عراق بود. به مرور زمان و به‌ویژه در دوره قاجار، دو کشور برای حل این اختلاف معاهدات دیگری نیز امضاء کردند که از مهم‌ترین آنها معاهده دوم ارزروم و پروتکل‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ م. بود. پس از جنگ جهانی اول و بر اثر تحولات

پیش آمده، ایران دوباره امیدوار شد که به حق تاریخی خود برسد و بخش‌هایی از عراق به این کشور بازگردد. اما این بار قدرت‌های بزرگ به‌ویژه انگلیس مانع از تحقق اهداف ایران در عراق شدند و دولت ایران که در آن دوران دچار ضعف شده بود و با مشکلات سیاسی و اقتصادی بسیاری مواجه بود و به حمایت و کمک‌های انگلیس نیاز داشت، تسلیم فشارهای انگلیس شد و عراق تبدیل به کشوری در همسایگی غرب ایران شد.

این روند به‌طور بدیهی در شکل‌گیری مناسبات سیاسی ایران و عراق اثرگذار بود و ایران برای چندین سال از به رسمیت شناختن این کشور خودداری کرد و صحنه سیاسی عراق همچنان متأثر از نقش ایران و ایرانیان ماند. یکی از این موارد، نقش علمای ایرانی در دفاع از استقلال عراق در مقابل قیمومیت انگلیس بر این کشور بود و این موضوع به انقلاب ۱۹۲۰م. منجر شد اما انگلیس که در مدتی طولانی از دوران سلطنت عراق، نقش محوری در ترسیم سیاست خارجی این کشور داشت و سیاست خارجی عراق را طوری پیش می‌برد که منافع او را تأمین کند، بر آن شد تا با همکاری دولت عراق حضور و نفوذ ایرانیان در این کشور را محدود کند؛ مسائلی از قبیل تبعید علما، قرارداد قضایی و قانون تابعیت از جمله این ابزارها بود.

از سوی دیگر، همسایگی این دو کشور بحران‌های مرزی دیگری به‌وجود آورد که از جمله آنها عشایر مرزی به‌ویژه کردها، رودخانه‌های مرزی، پست‌های نظامی و مسئله مهم‌تر حاکمیت بر اروندرود بود و طی سال‌های اول تأسیس عراق، دولت ایران گاهی به‌صورت مستقیم و گاهی با وساطت انگلیس در مورد این مسائل با عراق به مذاکرات طولانی می‌پرداخت و تلاش می‌کرد حداقل حقوق ایران را تضمین کند و از جانب غرب تهدیدی وجود نداشته باشد که امنیت و حاکمیت آن را به خطر بیندازد. سرانجام با قول‌هایی که انگلیس در حفظ حقوق ایران به این کشور داد، تهران در سال ۱۳۰۸ش. به‌طور رسمی کشور عراق را به رسمیت شناخت. دو کشور به تبادل دیپلماتیک پرداختند و همواره مذاکرات در موارد مختلف میان آنها برقرار بود و همیشه بر اهمیت روابط حسنه میان یکدیگر تأکید می‌کردند اما در عمل در باره مسائلی که تحت‌تأثیر منافع انگلیس قرار می‌گرفت، به نتیجه مثبت نمی‌رسیدند.

منابع و مآخذ

اسناد

فارسی:

آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، اداره حفظ و نگهداری اسناد.

- (۱۳۰۰-۱۶-۱-۱۷ ش.)
- (۱۳۰۲-۲۷-۱۹ ش.)
- (۱۳۰۲-۵۲-۲۷ ش.)
- (۱۳۰۲-۲۷-۲۰ ش.)
- (۱۳۰۲-۴۷-۲۰ ش.)
- (۱۳۰۳-۲۷-۴۶ ش.)
- (۱۳۰۳-۱۳-۲۴-۴۲ ش.)
- (۱۳۰۳-۲۷-۲۹ ش.)
- (۱۳۰۴-۲۹-۲۳ ش.)
- (۱۳۰۴-۲۹-۷۶ ش.)
- (۱۳۰۶-۴۲-۵ ش.)
- (۱۳۰۶-۲۹-۱۶ ش.)
- (۱۳۰۸-۱۶-۲۱ ش.)
- (۱۳۰۸-۱۵-۱۱۱ ش.)
- (۱۳۰۸-۱۶-۲۱ ش.)
- (۱۳۰۸-۱۶-۲۱ ش.)
- (۱۳۳۷-۱۵۴-۶۶-۷ ش.)
- (۱۳۳۷-۶۶-۲۲ ش.)
- (۱۳۳۷-۴۴-۱۶ ش.)
- (۱۳۴۰-۱۶-۴ ش.)

عربی:

- أرشيف دارالكتب والوثائق الوطنية، ملفات البلاط الملكي:
- ۳۱۱/۷۳۴ برقیه رضا شاه بهلوی الی الملك فیصل، وثیقه ۳۹.
- ۳۱۱/۷۳۴ برقیه الملك فیصل الأول الی جلاله رضا خان شاه ایران، وثیقه ۷۹۰.
- ۹۵۳، من ب. هـ. بوردیلن الی وکیل رئیس الدیوان الملكي رستم حیدر، رقم ۲۳۱۵ فی ۱۰ كانون الأول ۱۹۲۷م، وثیقه ۱۴.
- ۳۱۱/۵۵۸۱، تجنس عشائر شط العرب بالجنسیه الإيرانيه، وثیقه ۵.
- ۳۱۱/۲۳۶۱، من المندوب السامی البريطاني فی العراق هنری دوبس الی الملك فیصل الأول بخصوص عوده العلماء المبعدين الی ایران بسبب موقفهم من انتخابات المجلس التأسيسي من ۹ كانون الثاني الی نيسان ۱۹۲۴م، وثائق ۱۳، ۱۵، ۲۰.
- ۳۱۱/۸۲۲، کتاب من بوردیلون الی رئیس الوزراء، ۲۲ حزيران ۱۹۲۷م، وثیقه ۲۶.
- ۳۱۱/۸۲۳، کتاب سری بالرقم ۲۹۶ فی ۱۹ تشرين الثاني ۱۹۲۸م، من ب. هـ بوردیلن مستشار المعتمد السامی البريطاني فی العراق الی رستم حیدر رئیس الدیوان الملكي، وثیقه ۲۱.

۳۱۱/۸۲۵، برقیه من عزالدین النقیب الی رئیس الوزراء العراقی، ۱۰ مایس ۱۹۳۴م. وثیقه ۶۳.
 ۳۱۱/۸۲۶، حدیث وزیر الخارجیه العراقی نوری السعید مع سمیع خان وزیر خارجیه ایران، ۱۵
 تشرین الثانی ۱۹۳۴م.، وثیقه ۵.

کتاب‌ها

منابع فارسی:

آریا بخشایش، یحیی، "مظالم انگلیس در بین‌النهرین"، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، بهار ۱۳۸۴، شماره ۶.
 احمدی، حمید، ۱۳۶۹، *ریشه‌های بحران در خاورمیانه*، تهران: کیهان.
 احمدی، حمید، ۱۴۰۰، *سیاست و حکومت در خاورمیانه و شمال آفریقا*، تهران: نشر نی.
 اکبری، مرتضی و سیاوش یاری، "نقش رودخانه‌های مرزی در روابط ایران و عراق از دوره پهلوی تا آغاز جنگ
 تحمیلی" (مطالعه موردی: کنگیر و کنجان چم در استان ایلام)، *نشریه پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، بهار
 و تابستان ۱۳۹۵، شماره ۱۸.
 بیات، کاوه و رضا آذری شهرضایی، ۱۳۹۲، *آمال ایرانیان: از کنفرانس صلح پاریس تا قرارداد ۱۹۱۹ ایران و
 انگلیس*، تهران: شیرازه.
 جعفری‌ولدانی، اصغر، ۱۳۶۷، *بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و
 بین‌المللی وزارت امور خارجه.
 حائری، عبدالهادی، ۱۳۶۴، *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش علمای مقیم عراق*، تهران: امیرکبیر.
 خالصی‌زاده، ۱۳۹۷، *آه از این راه: خاطرات و مبارزات آیت‌الله شیخ محمد خالصی‌زاده ۱۲۷۰-۱۳۴۲ ش.*،
 تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
 رحمانیان، داریوش، ۱۳۹۱، *ایران بین دو کودتا: تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از
 انقراض قاجاریه تا کودتای ۲۸ مرداد*، تهران: سمت.
 رضایی، احمد، "ایران‌شناسی کردها و کردستان در گذر زمان"، *فصلنامه مطالعات ملی*، پائیز ۱۳۷۹، شماره ۵.
 زندیه، حسن، ۱۴۰۰، *تحول نظام قضایی در ایران در دوره پهلوی اول*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 فروغی، محمدعلی، ۱۳۹۴، *یادداشت‌های روزانه محمدعلی فروغی از سفر کنفرانس صلح پاریس دسامبر
 ۱۹۱۸-۱۹۲۰*، به کوشش: محمدافشین وفایی و پژمان فیروزیبخش، تهران: سخن.
 فوبلیکوف، د. ر.، ۱۳۶۷، *تاریخ معاصر کشورهای عربی*، ترجمه: محمدحسین روحانی، تهران: توس.
 کاظمی، باقر، ۱۳۹۰، *یادداشت‌هایی از زندگانی باقر کاظمی*، به کوشش: داود کاظمی و منصوره اتحادیه،
 تهران: نشر تاریخ ایران.
 کرمی، شایان، "تنش‌های آبی بین ایران و عثمانی در سرحدات سومار و مهران"، *فصلنامه تاریخ مردم*، بهار
 ۱۴۰۱، شماره ۲۰.
 کوهستانی‌نژاد، مسعود، ۱۳۸۴، *چالش‌ها و تعاملات ایران و عراق در نیمه نخست سده بیستم*، تهران: وزارت
 امور خارجه.
 مجلس شورای ملی، ۱۳۰۲، *مظالم انگلیس در بین‌النهرین*، تهران: مطبعه برادران باقرزاده.

مسلمی عقیلی، سید محمود، ۱۳۵۹، *اختلافات ایران و عراق در خصوص حق حاکمیت و حقوق کشتیرانی دو کشور در اروندرود*، تهران: چاپخانه سپهر.

مشایخ فریدنی، آذرمیدخت، ۱۳۶۳، *مسائل مرزی ایران و عراق و تأثیر آن در مناسبات دو کشور*، تهران: امیرکبیر.

وزارت امور خارجه، ۱۳۴۸، *حقایق چند در باره اختلاف ایران و عراق راجع به شط العرب*، تهران: کیهان.

منابع عربی:

ابورغیف، مهرداد عبدالکریم، ۲۰۱۳، *الاحداث السیاسیه فی العراق و انعکاساتها علی الوعي الاجتماعی ابان العهد الملكي ۱۹۲۱-۱۹۵۸ م*، بغداد: دار الشؤون الثقافیه.

الادهمی، محمد مظفر، ۱۹۷۶، *المجلس التأسیسی العراقی دراسة تاریخیه سیاسیة*، بغداد: مطبعة السعدون.
الاشعب، خالص حسنی، ۱۹۶۹، *مشکله مندلی، دراسة لآثارها الاقتصادية، مجلة الجمعية الجغرافیه العراقیه*، [بی جا].

البرقاوی، احمد رفیق، ۱۹۸۰، *العلاقات السیاسیه بین العراق و بریطانیا ۱۹۲۲-۱۹۳۲ م*، بغداد: دار الرشید.
الحسینی، عبدالرزاق، ۱۹۳۸، *العراق فی دوری الاحتلال و الانتداب، الجزء الثاني*، دمشق: مطبعة العرفان.
الحسینی، عبدالرزاق، ۱۹۸۲، *تاریخ الوزارات العراقیه، الجزء الثاني*، بغداد: مکتبه یقظه العربیه.
الحسینی، عبدالرزاق، ۲۰۰۸، *تاریخ العراق السیاسی الحدیث، الجزء الثاني*، بیروت: دار الرافدین.
الحسینی، عبدالرزاق، ۲۰۱۳، *العراق فی ظل المعاهدات*، بیروت: دار الرافدین.
حسین، فاضل، ۱۹۷۵، *مشکله شط العرب*، القاهرة: دار الکتب المصریه.
سندرسن، هاری، ۱۹۴۶، *مذکرات سندرسن باشا طبیب العائله الملكیه فی العراق ۱۹۱۸-۱۹۴۶ م*، ترجمه: سلیم طه التکریتی، بغداد: مکتبه المثنی.

السویدی، توفیق، ۲۰۱۰، *مذکراتی: نصف قرن من تاریخ العراق والقضیه العربیه*، بیروت: المؤسسة العربیه للدراسات والنشر.

الضابط، شاکر صابر، ۱۹۶۶، *العلاقات الدولیه و معاهدات الحدود بین العراق و ایران*، بغداد: دار البصری.
عبدالرحمن، محمد کامل محمد، ۱۹۸۸، *سیاسه ایران الخارجیه فی عهد رضا شاه ۱۹۲۱-۱۹۴۱ م*، بغداد: مطبعة العمال المکزیه.

العزى، خالد یحیی، ۱۹۸۰، *مشکله شط العرب فی ظل المعاهدات والقانون*، بغداد: دار الرشید.
فرج الله، لطفی جعفر، ۱۹۷۸، *عبدالمحسن السعدون ودوره فی تاریخ العراق السیاسی المعاصر*، بغداد: وزارة الثقافه.
قزائجی، رشاد، ۱۹۶۹، *الحدود العراقیه الايرانیه و مياه الأنهر المشتركه*، بغداد: مدیریه الری العامه.
کبه، محمدمهدی، ۱۹۶۵، *مذکراتی فی صمیم الاحداث ۱۹۱۸-۱۹۵۸ م*، بیروت: دار الطلیعه.
مجموعه باحثین، ۱۹۸۳، *الصراع العراقی الفارسی*، بغداد: دار الحریه.

الوردی، علی، ۲۰۱۵، *لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث، الجزء السادس*، لندن: دار الوراق.
وزاره الخارجیه العراقیه. [بی تا] *مجموعه محاضر جلسات قومیسری و تحدید الحدود التركیه الفارسیه لسنه ۱۹۱۳-۱۹۱۴*، [بی جا].

پایان نامه ها و رساله های دکتری

فارسی:

جلیلی حقیقی، مهدی، ۱۳۴۲، سیاست خارجی عراق از پایان جنگ جهانی اول تا پایان جنگ جهانی دوم، رساله دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
فیروزیان، غلامرضا، ۱۳۷۷، *روند ورود و اختلافت ایران و عراق*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.

عربی:

مصطفی، اروی خالدعلی، ۱۹۹۸، *مواقف الصحافه العراقيه من السياسه الايرانيه تجاه العراق ۱۹۲۱-۱۹۳۹ م*، رساله ماجستير، كليه التربية، جامعه المستنصرية.
الاسدي، عبدالاله بدرعلی، ۱۹۸۳، *العلاقات العراقيه الايرانيه ۱۹۲۰-۱۹۳۷ م*، *دراسة تاريخيه سياسيه*، رساله ماجستير، كليه الاداب، جامعه بغداد.
الزنكنه، صباح عبدالرحمن، ۱۹۹۸، *العلاقات العراقيه الايرانيه ۱۹۴۵-۱۹۵۸ م*، رساله ماجستير، جامعه الدول العربيه، الأمانة العامة لإتحاد المؤرخين العرب، معهد التاريخ العربي والتراث العلمی للدراسات العليا.
السعدون، خالد رشيد، ۱۹۷۰، *تحليل العوامل التي ترسم خط الحدود بين العراق و ایران*، رساله ماجستير، كليه الاداب، جامعه بغداد.

نشریات

فارسی:

صورت مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم - سال ۱۳۰۲ ش.
روزنامه اتحاد، سال ۱۳۰۱ - شماره ۲۳۸ - ص ۲.
روزنامه اطلاعات، سال ۱۳۰۸ - شماره ۷۳۳ - ص ۱.
روزنامه ایران، سال ۱۲۹۸ - شماره ۴۳۲ - ص ۱ و ۲.
مجله آینده، سال ۱۳۰۴ - شماره ۱ - ص ۶۲.

عربی:

نداء الشعب، سنة ۱۹۲۶ - العدد ۴۵۵ - ص ۲.
العالم العربي، سنة ۱۹۲۸ - السنة الرابعة - العدد ۱۶۳ - ص ۱.
العالم العربي ۱۹۲۹ - السنة الخامسة - العدد ۲۳۱ - ص ۱.
العراق، سال ۱۹۲۸ - العدد ۵۳۸۷ - ص ۲.
النهضة العراقية، سال ۱۹۲۸ - العدد ۱۰۲۳ - ص ۲.
الاستقلال، سال ۱۹۲۴ - السنة الخامسة - العدد ۱۲۲ - ص ۱.

لاتین:

- Fredrick, Hartman, 1963, *The Relation of Nations*, New York: Macmillan Company.
Hisham, B. Sharabi, 1962, *Government and Politics of Middle East in The Twentieth Century*, Princeton. D. Van.
P.W. Ireland, 1960, *Iraq: A Study in Political Development*, London: Janatan Geoffery Bies.
Sabahi, Houshang, 1990, *British Policy in Persia, 1918-1925*, London: Frank Cass.

بررسی جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا با محوریت نقش ایران (سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۸ ش.)

تارا جهانگیری^۱

چکیده

با اعلام خروج نیروهای انگلستان از شرق سوئز و خلیج فارس در سال ۱۳۴۷ ش.، آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به‌عنوان ابرقدرت غرب به‌تدریج نفوذ خود را در منطقه خلیج فارس گسترش داد تا از توسعه نفوذ شوروی در منطقه جلوگیری نماید. با مطرح شدن خلاء قدرت و تغییر موازنه قدرت در منطقه، آمریکا با زمینه‌سازی‌های سیاسی و تبلیغاتی حضور رسمی خود را به‌عنوان حافظ منافع غرب در خلیج فارس اعلام کرد. با توجه به اهمیت راهبردی خلیج فارس در سیاست خارجی منطقه‌ای آمریکا، در سال ۱۳۴۸ ش. بر اساس دکترین نیکسون-کیسینجر، سیاستی به نام سیاست دو ستونی برای حفظ سلطه بر منطقه با هزینه دولت‌های محلی جهت بومی کردن مسائل منطقه ای اتخاذ شد که بر مبنای آن، ایران ستون نظامی و عربستان ستون مالی آن را تشکیل می‌دادند. سیاست دو ستونی حدود ۱۰ سال در منطقه ادامه یافت تا اینکه با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ ش. و از دست رفتن حمایت ایران به‌عنوان یکی از پایه‌های سیاست دو ستونی، راهبرد منطقه‌ای آمریکا در خلیج فارس در خلال دهه ۱۳۵۰ ش. با شکست مواجه شد. در این مقاله سعی شده است تا جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی آمریکا در چارچوب دکترین نیکسون و با محوریت نقش ایران طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۸ ش. بررسی شود. روش پژوهش در این مقاله بر اساس منابع کتابخانه‌ای و آرشیوی و از نوع توصیفی-تحلیلی است.

▪ واژگان کلیدی:

ایران، ایالات متحده آمریکا، خلیج فارس، سیاست خارجی.

درجه مقاله: علمی- ترویجی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۹/۲۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۷/۱۲

۱. کارشناس ارشد تاریخ، گرایش مطالعات خلیج فارس دانشگاه اصفهان، اصفهان- ایران

مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا به عنوان ابرقدرت بلوک غرب و حافظ منافع این بلوک در عرصه معادلات بین‌المللی ظهور کرد. از آنجا که سیاست خارجی آمریکا را همواره منافع امپریالیستی این کشور تعیین می‌کرد و هدف اساسی سیاست خارجی آن، حفظ منافع سرمایه‌داری بوده است، مناطقی از دیدگاه وزارت امور خارجه این کشور دارای منابع حیاتی بود که باید از آن محافظت می‌شد؛ از جمله این مناطق، منطقه خاورمیانه و به خصوص خلیج فارس بود که مطلوب‌ترین منطقه برای سرمایه‌گذاری خارجی بوده و به لحاظ موقعیت سوق‌الجیشی، نقش تعیین‌کننده‌ای در عرصه بین‌المللی داشت. هر چند این منطقه از دوران باستان مورد توجه کشورگشایان بود اما در دوره معاصر، علاوه بر جاذبه سنتی، عنصر استراتژیک نفت بر ارزش این منطقه افزود و بعد از جنگ جهانی دوم، هدف اصلی بلوک غرب این بود که منطقه خلیج فارس به عنوان منبع پر ارزش نفت در دست غرب باقی بماند. در این راستا، خلیج فارس در سیاست خارجی آمریکا همواره از اهمیت فوق‌العاده برخوردار بوده و برای حفظ این منطقه از جنگ جهانی دوم به بعد، دکترین‌های مختلفی از سوی رؤسای جمهور آمریکا اتخاذ گردید که حاکی از جایگاه مهم خلیج فارس در سیاست خارجی آمریکا است. در این مقاله سعی شده تا جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا با محوریت نقش ایران که در قالب «سیاست دو ستونی» اعلام شد، طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۸ ش. / ۱۹۷۹-۱۹۶۹ م. بررسی شود.

پیشینه پژوهش

در پژوهش حاضر سعی بر این است که به‌طور تخصصی به تبیین جایگاه راهبردی ایران به عنوان ستون اصلی دکترین سیاست دو ستونی در خلال سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۸ ش.، راهبرد منطقه‌ای نیکسون جهت حضور مستمر در خلیج فارس و تحولات منطقه جنگ اکبر در سال ۱۳۵۲ ش. / ۱۹۷۳ م. (شوگ نفتی اول) بپردازد. در رابطه با موضوع "بررسی جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا" در دهه ۱۳۵۰ ش. / ۱۹۷۰ م. تحقیقات منسجمی صورت نگرفته است، اما در منابعی چند به بررسی سیاست‌ها و راهبرد آمریکا در منطقه خلیج فارس در این مقطع زمانی اشاراتی شده است، از جمله منابعی که کم و بیش به زوایایی از این موضوع پرداخته اند، عبارتند از: بیژن اسدی (۱۳۷۱)، علایق و / استراتژی / ابرقدرت‌ها در خلیج فارس؛ نویسنده در این کتاب به بررسی علایق و استراتژی ابرقدرت‌های قرن بیستم، آمریکا و شوروی در دوره نظام دو قطبی که این دو ابرقدرت در رقابت تنگاتنگ سیاسی و

نظامی به سر می‌بردند، پرداخته است. همایون ال‌هی (۱۳۸۶) در کتاب خود با عنوان *خلیج فارس و مسائل آن* به بررسی اهمیت خلیج فارس از منظر استراتژیک و ژئوپلیتیک، تشریح سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و شوروی در خلیج فارس، تأثیر نفت بر منطقه و سلطه‌گران در خلیج فارس می‌پردازد. جمیله کدیور (۱۳۷۹): نویسنده در کتاب خود با عنوان «رویارویی؛ انقلاب اسلامی ایران و آمریکا» به بررسی مباحثی همچون مبانی سیاست خارجی آمریکا، تشریح استراتژی‌های اتخاذ شده از سوی رهبران آمریکا جهت تأمین منافع این کشور در منطقه، نقش ایران در سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا در دوره پهلوی دوم، مواضع آمریکا طی سیزده ماه تحولات انقلابی در ایران (از دی ۱۳۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷ ش.)، علت اصلی نگرانی آمریکا از پیروزی انقلاب در منطقه خلیج فارس، خروج ایران از زنجیره سیاسی- دفاعی و اقتصادی آمریکا می‌پردازد. همچنین نقش ایران به‌عنوان مهره اصلی در منطقه که حافظ منافع و عامل تثبیت وضع موجود و عاملی برای سرکوبی حرکت‌های انقلابی در منطقه بود را تبیین می‌کند. گریگوری بوندارفسکی (۱۳۵۸) در کتاب «تاریخ توسعه‌طلبی آمریکا در ایران»؛ کشور ایران را پایگاه استراتژیک آمریکا در آسیا طی سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش. تا انقلاب ایران معرفی می‌کند و می‌گوید که آمریکا از این طریق به استثمار و چپاول ثروت‌های ملی ایران به‌ویژه نفت دست زد و از محل سفارشات عظیم تسلیحاتی حکومت ایران و سپرده‌های میلیارد دلاری سردمداران رژیم سابق ایران در بزرگ‌ترین بانک‌های ایالات متحده سودهای کلانی عاید آمریکا شد. نویسنده، آمریکا را امپریالیسمی خوانده که در پی توسعه‌طلبی در ایران بوده و از دیدگاه وی آمریکا با سرکوب جنبش‌های ترقی‌خواه و دموکراتیک به حمایت از رژیم‌های محافظه‌کار برای حفظ وضع موجود و توسعه نفوذ خود در منطقه خلیج فارس به‌خصوص ایران طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲ ش. پرداخته است.

بررسی علل اهمیت خلیج فارس در سیاست خارجی منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا

طی سال‌های جنگ جهانی دوم، به‌تدریج نفوذ انگلستان به‌عنوان قدرت برتر در منطقه خلیج فارس کاهش یافت و آغاز این روند با بروز وقایعی چون نهضت ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۳۲۹ ش. در ایران همراه بود. پس از آن، در سال ۱۳۳۵ ش. بعد از بحران کانال سوئز، انگلستان و فرانسه دچار وضع ناگواری شدند، زیرا اغلب کشورهای عرب، روابطشان را با آنها قطع نموده و دارائی‌ها و مؤسسات آموزشی آنان را مصادره و اتباع‌شان را اخراج کردند؛ همچنین انگلستان در

شُرف از دست دادن مواضع سنتی خود بود. در مصر، جمال عبدالناصر نه تنها قرارداد ۱۹۵۴م. با انگلستان را به صورت یکجانبه لغو نمود، بلکه عراق نیز اعلام کرد که دیگر مایل نیست در پیمان بغداد با انگلستان همکاری داشته باشد. اردن نیز به اصرار فراوان از لندن قول گرفت که نیروهای انگلیسی از خاک این کشور بیرون بروند. انگلستان بر سر شیخ‌نشین‌های خلیج فارس با یمن اختلاف پیدا کرد و پس از آن، کودتای عراق در ۱۳۳۷ش/ ۱۹۵۸م. نیز به زوال قدرت انگلیس در منطقه کمک شایانی کرد. در برابر این حوادث پیایی، آمریکا به وسوسه افتاد تا از سیاستی که در جریان بحران سوئز پیش گرفته بود، بهره‌برداری کند و سراسر منطقه با چاه‌های نفت آن را زیر سلطه خود درآورد و نگذارد این منطقه حیاتی تحت‌نفوذ ابرقدرت دیگری قرار بگیرد (کدیور، ۱۳۷۹: ۱۵۲).

پس از جنگ جهانی دوم، نفوذ آمریکا در منطقه گسترش یافت و به حضور انگلستان نقش جنبی داده شد و تحرکات و اقدامات آمریکا در خلیج فارس همواره مبتنی بر یک رشته علایق و هدف‌های ویژه منطقه‌ای بود. در بحث سیاست خارجی و روابط بین‌الملل اصلی وجود دارد مبنی بر اینکه همیشه رفتار متقابل کشورها متوجه هدف یا اهدافی است. بنا به تعبیری؛ این هدف‌ها بخشی از منافع ملی کشورها را در روابط با سایر کشورها و تحرکات منطقه‌ای و بین‌المللی تشکیل می‌دهند. به عبارت روشن‌تر در اینکه کشورها در روابط با یکدیگر هدف یا هدف‌هایی را دنبال می‌کنند، تردیدی وجود ندارد. ضمناً در صحنه روابط بین‌الملل همه کشورها به دنبال کسب، حفظ یا توسعه هدف‌ها و آرمان‌هایی هستند که منافع ملی خوانده می‌شود. آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به عنوان یک ابرقدرت دارای علایق و از دیدگاه سیاست خارجی‌اش منافع ملی تعریف‌شده‌ای در رابطه با کشورها و مناطق و قاره‌های جهان بوده است. به‌ویژه منطقه خلیج فارس با توجه به موقعیت ممتاز اقتصادی و سیاسی و اهمیت استراتژیک و ژئوپلیتیک یکی از مناطقی بود که به شدت مورد توجه رهبران آن کشور بود (اسدی، ۱۳۸۸: ۳۱۶). در این راستا ریچارد نیکسون^۱ رئیس‌جمهوری آمریکا از حزب جمهوری خواه، خلیج فارس را جزء منافع حیاتی آمریکا می‌دانست، زیرا نفت یعنی خون رگ‌های جهان صنعتی یا به عبارت دیگر جهان سرمایه‌داری را در اختیار دارد. وی معتقد بود که آمریکا باید از منافع خود در این منطقه حتی به بهای بروز جنگ جهانی سوم حمایت کند و از حکومت‌های ارتجاعی به هر بهایی که شده، دفاع کند. وی همچنین اظهار می‌کرد: تا زمانی که اقتصاد کشورهای غربی با نفت تغذیه می‌شود، منطقه خلیج فارس و منابع آن جزء منافع حیاتی غرب باقی می‌ماند. خاورمیانه سال‌های طولانی

1. Richard Nixon

چهار راه آسیا، آفریقا و اروپا بوده و اینک خلیج فارس با نفت خود که مانند خون، صنعت نوین را حیات می‌بخشد، به‌صورت شاه‌رگ نفتی غرب درآمده است (نیکسون، ۱۳۷۴: ۱۳۳). نفت پایه کلیه روابط اقتصادی درون منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای کشورهای خلیج فارس را تشکیل می‌دهد. نفت خلیج فارس پس از جنگ جهانی اول و دوم نقش مهمی در گذران امور اقتصادی، صنعتی و نظامی کشورهای صنعتی جهان داشته است.

خاورمیانه به‌خصوص منطقه خلیج فارس، نخست؛ به‌علت موقعیت استراتژیکی ویژه یعنی واقع شدن در مجاورت مرزهای جنوبی شوروی که در طول سال‌های جنگ سرد رقیب اصلی آمریکا در جهان محسوب می‌شد و حفاظت این منطقه از نفوذ کمونیسم، یکی از مشغله‌های اصلی طراحان سیاست آمریکا در عصر نظام دوقطبی طی چهار دهه جنگ سرد (۱۳۶۴-۱۳۲۴ ش./ ۱۹۸۵-۱۹۴۵ م. بود. دوم؛ کشف نفت در اوایل قرن بیستم در کشورهای حوزه خلیج فارس، اهمیت منطقه را علاوه بر موقعیت سوق‌الجیشی برای آمریکا و متحدانش چندین برابر نمود، زیرا نفت به‌مثابه موتور محرکه برای به‌گردش درآوردن چرخ‌های صنعت و اقتصاد این کشور بود و منطقه خلیج فارس به‌عنوان بخشی از منافع حیاتی آمریکا در سیاست خارجی این کشور جایگاه ویژه‌ای یافت.

خط‌مشی آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس طی چهار دهه جنگ سرد برای تحقق سه هدف عمده یعنی مقابله با تهدید شوروی، تأمین جریان نفت از خلیج فارس به‌سوی غرب و تأمین امنیت رژیم اسرائیل شکل گرفت که نکات فوق در ادامه بیان خواهند شد.

مقابله با تهدید شوروی

یکی از دلایل حضور و فعالیت گسترده آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس، نزدیکی جغرافیائی شوروی سابق به کشورهای منطقه و به‌ویژه برخی از آنها مثل ایران و ترکیه بود. به این ترتیب، اتحاد جماهیر شوروی خطری بالقوه برای آمریکا در منطقه محسوب می‌شد و استراتژی آمریکا در خاورمیانه، بر اساس حفظ منافع حیاتی در یک منطقه بی‌ثبات که نه تنها در معرض مناقشات اعراب و رژیم اسرائیل بود، بلکه به نحو روزافزونی نیز در معرض تهدید اتحاد شوروی و اقمارش قرار داشت، تعریف شد و در همه جا فرض بر این بود که موجودیت اتحاد شوروی به معنی نوعی تهاجم و تجاوزطلبی است (روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۱/۳/۲۱). با اعلام خروج انگلستان از شرق سوئز و خلیج فارس در سال ۱۳۴۷ ش./ ۱۹۶۸ م. و خروج نهایی این کشور در پایان سال ۱۳۵۰ ش./ ۱۹۷۱ م. انگلستان حافظ منافع غرب در منطقه و تأمین‌کننده امنیت مورد نظر آنها بود اما پس از آن با

طرح مسأله خلاء قدرت و عنوان شدن تهدید شوروی، زمینه‌های لازم برای سیاست‌های آمریکا در منطقه فراهم آمد. در سال ۱۳۵۲ ش. / ۱۹۷۳ م. جوزف سیسکو^۱ معاون وزارت خارجه آمریکا در امور آسیای جنوبی و شمالی، طی نطقی در برابر کمیته امور خارجی در مورد منطقه خلیج فارس گفت: «خلیج فارس منطقه‌ای است که آمریکا منافع بسیار تعیین‌کننده‌ای از لحاظ سیاسی، اقتصادی و استراتژیک در آن دارد». همچنین سیسکو در اظهاراتش، علائق آمریکا را در منطقه این چنین تشریح کرد:

۱. حل مسائل موجود بین کشورهای منطقه از طریق مسالمت‌آمیز و تلاش جهت یافتن راهی هموارتر و بهتر برای ارتباط این کشورها با یکدیگر
۲. حمایت از امنیت جمعی منطقه‌ای، کوشش برای تأمین ثبات منطقه و تشویق و ترویج پیشرفت‌ها بدون دخالت خارجی‌ان
۳. دسترسی مداوم به ذخایر نفتی خلیج فارس با قیمت‌های مناسب به‌منظور رفع احتیاجات روزافزون آمریکا و کشورهای دوست و متحد آن در اروپا و آسیا
۴. توسعه روابط مالی و تجاری آمریکا با کشورهای منطقه (نخله، ۱۳۵۹: ۷۱-۷۰). بدون تردید، نخستین هدف آمریکا، جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی در این منطقه بود. هدفی که تضمین‌کننده جریان بی‌مانع نفت به اروپا، ایالات متحده آمریکا و اقیانوس هند و در عین حال توازن قدرت‌های منطقه را به‌عنوان کشورهای طرفدار آمریکا نگه می‌داشت. برای تحقق بخشیدن به این اهداف، آمریکا تعداد زیادی قرارداد نظامی و اقتصادی با کشورهای منطقه منعقد ساخت.

تأمین جریان مطمئن نفت از خلیج فارس به‌سوی غرب

همه کشورهای منطقه خلیج فارس تولیدکننده نفت هستند و اقتصادشان بر درآمدهای نفتی قابل توجه استوار است. به‌ویژه در دوره‌های زمانی که قیمت نفت بنا به شرایطی افزایش یافته است - مانند تحریم نفتی ۱۹۷۳ م. موسوم به شوک اول نفتی - این کشورها ثروت بالایی را کسب کرده‌اند. همین امر زمینه مناسبی را برای نزدیکی روابط آمریکا با کشورهای منطقه به‌منظور بهره‌برداری هر چه بیشتر از امکانات اقتصادی و تجاری آنان فراهم کرده است. با توجه به انباشت قسمت عمده ذخایر نفت جهان در خلیج فارس، سطح تولید بالای نفت این کشورها و بعضاً

جمعیت کم غالب آنها و مزاد درآمدهای نفتی این کشورها باعث شده است که خلیج فارس همواره از دیدگاه غرب به عنوان یک بازار بسیار مطلوب اقتصادی و تجاری بررسی شود. موقعیت ویژه خاورمیانه به خصوص منطقه خلیج فارس، از نظر دارا بودن ذخایر غنی نفت و گاز، موقعیت استراتژیک آن و اهمیت این منطقه به عنوان یک بازار مطلوب اقتصادی، توجه جهان غرب را به شدت به این منطقه معطوف داشت.

آمار و ارقام بیانگر آن است که بخش قابل توجهی از ذخایر ثابت شده نفت و گاز طبیعی دنیا در کشورهای منطقه خاورمیانه قرار دارد. در حدود دو سوم ذخایر ثابت شده نفت دنیا و یک چهارم ذخایر گاز طبیعی جهان در منطقه خلیج فارس نهفته است. از این رو، با توجه به وابستگی شدید کشورهای صنعتی به نفت منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، آمریکا و متحدان آن نسبت به تحولاتی که بر دسترسی آنها به نفت منطقه اثر می گذاشت، بی تفاوت نبودند. همچنین با توجه به تک محصولی بودن اقتصاد کشورهای منطقه که به طور عمده درآمدها ناشی از ارز حاصله از فروش نفت بود، افزایش بهای نفت، زمینه مناسبی را برای جذب برگشت مجدد دلارهای نفتی به جیب غرب، به خصوص آمریکا فراهم می کرد. یکی از اهداف اساسی آمریکا در سال های پس از جنگ جهانی دوم و به موازات افزایش تدریجی درآمدهای نفتی کشورهای منطقه، فراهم آوردن زمینه های لازم برای جذب هر چه بیشتر دلارهای نفتی کشورهای منطقه بود. (کدیور، ۱۳۷۹: ۱۵۵).

تأمین امنیت رژیم اسرائیل

عامل دیگری که در شمار یکی از مهم ترین اصول در اهداف خاورمیانه ای آمریکا قرار داشت، مسأله تأمین امنیت رژیم اسرائیل بود. آمریکا به رژیم اسرائیل به عنوان یک متحد استراتژیک می نگرد و از آن حمایت می کند. از زمان تأسیس رژیم اسرائیل در اردیبهشت ۱۳۲۷ ش. / مه ۱۹۴۸ م. و فعال شدن سیاست آمریکا در خاورمیانه، امنیت رژیم اسرائیل جزء اهداف سه گانه آمریکا در منطقه بود و این عامل بر همه دکترین های رؤسای جمهور آمریکا برای منطقه خلیج فارس و خاورمیانه سایه افکنده است و همواره رؤسای جمهور آمریکا تحت فشار لابی های صهیونیست آمریکایی، این دکترین را در صدر برنامه های خود قرار داده اند. زیرا بعد از جنگ جهانی دوم، حفظ موجودیت رژیم اسرائیل یکی از منافع عمده آمریکا در خاورمیانه بود و سیاست گزاران آمریکا در استراتژی هایی که برای خاورمیانه طراحی کردند، همیشه به تعهدشان نسبت به رژیم اسرائیل پای بند بوده اند. در واقع، دلیل اصلی برای جهت گیری سیاست آمریکا نسبت به اسرائیل نقشی است که این رژیم برای آمریکا ایفاء می کند.

نیروی هوایی اسرائیل بر سراسر منطقه خاورمیانه مسلط بود و جنگ‌های پی در پی اسرائیل میدان آزمایش مناسبی برای تسلیحات آمریکا و مجرای برای صدور این تسلیحات به رژیم‌ها و جنبش‌های غیرمردمی آمریکای جنوبی، ایران در زمان محمدرضا پهلوی، گواتمالا و نیکاراگوئه بوده است. موساد (سازمان جاسوسی اسرائیل) با دیگر سرویس‌های آمریکا در جمع‌آوری اطلاعات و عملیات همکاری داشته و دارد. همچنین اسرائیل دارای موشک‌هایی بود که توان هدف قرار دادن اتحاد جماهیر شوروی را داشتند (اخترشهر، ۱۳۸۳: ۱۰۵-۱۰۴).

هر چند ایران به‌عنوان ستون نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس در رابطه با اقدامات رژیم اسرائیل در کرانه باختری رود اردن و نقاط دیگر انتقاد بسیار به‌عمل آورده بود اما در همان حال با رژیم اسرائیل نیز روابطی مفید و پنهانی برقرار کرده بود و نمایندگان ارشد این دو دولت در هر دو کشور اقامت یافته بودند اما روابط دیپلماتیک رسمی نداشتند. اخبار اطلاعاتی بین دو کشور رد و بدل می‌شد و اسرائیل در حال اجرای چند پروژه فنی و کشاورزی در ایران بود. علی‌رغم تحریم نفتی اعراب، ایران جریان نفت خود به اسرائیل را قطع نکرده بود و حدوداً ۵۰ درصد نفت مورد نیاز اسرائیل را تأمین می‌کرد (دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۶۶: ۱۵۱/۱-۱۵۰).

البته باید خاطر نشان کرد که پایه اولیه روابط ایران و رژیم اسرائیل به سبب تنفیری بود که ایران و اسرائیل نسبت به کشورهای عرب به‌خصوص کشورهای تندرو عرب از قبیل مصر (دوران ناصر)، عراق و سوریه حس می‌کردند و این تنفر مشترک پایه‌ای طبیعی برای همکاری در فعالیت‌های اطلاعاتی علیه کشورهای عرب منطقه فراهم کرد. به علاوه سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل بسیار ورزیده بودند، توانایی‌های عملیاتی فوق‌العاده‌ای در سراسر خاورمیانه داشتند و می‌خواستند ایران را از خدماتی برخوردار سازند که سرویس‌های آمریکا یا دیگر کشورها نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند عرضه کنند و این امر، همکاری منطقه‌ای ایران با اسرائیل را برای شاه [محمدرضا پهلوی] بسیار جاذب می‌ساخت (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۱۳-۲۱۲). اما عواملی که روابط این دو دولت را تهدید کرده و محدود می‌ساخت، عبارت بودند از: تهدید اعراب و فشار این کشورها مبنی بر قطع روابط ایران با اسرائیل، مخالفت‌های شدید داخلی به‌ویژه از سوی روحانیون که از دیرباز مسئله آزادی فلسطین و محو دولت اسرائیل را جزئی از آرمان خود می‌دانستند.

در ادامه باید گفت که به‌دلایل گوناگون، ایران در سیاست خارجی رژیم اسرائیل از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. بخشی از این دلایل عبارت بود از:

- حمایت ایران از رژیم اسرائیل در مقابل اعراب بر اساس دکترین محورهای پیرامون که بر اساس این دکترین، رژیم اسرائیل باید روابط خود را با کشورهای پیرامونش به‌ویژه ترکیه و ایران توسعه دهد.
- نیاز اسرائیل به نفت ایران به‌عنوان منبع اصلی تأمین انرژی این کشور
- درآمدهای حاصل از سرمایه‌گذاری در ایران و فروش تجهیزات نظامی به این کشور
- حمایت‌ها و کمک‌های مالی دولت و سرمایه‌داران یهودی در ایران (زهیری، ۱۳۷۷: ۱۵۳-۱۵۲).

بسیاری از سیاستمداران و تحلیلگران آمریکائی، رژیم اسرائیل را پاسدار سلطه آمریکا بر منطقه خاورمیانه می‌دانستند و مؤلفه‌هایی که سبب می‌شد تا رژیم اسرائیل در سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان یک متحد استراتژیک به‌شمار آید، در روابط ایران به‌عنوان ستون نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس یافت می‌شد. بنابراین، برای آمریکایی‌ها عاقلانه‌ترین راه این بود که پیوند میان دو هم‌پیمان استراتژیک خود را مستحکم سازد و پاسداری از منافع حیاتی خود را در منطقه به آنان واگذار کند. اما جنگ ۱۳۵۲ ش. / ۱۹۷۳ م، اعراب و اسرائیل، آمریکا را غافلگیر کرد. ساعت ۲ بامداد ششم اکتبر ۱۹۷۳ م. مصادف با یوم کیپور مقدس‌ترین عید یهودیان، ارتش‌های مصر و سوریه با استفاده از صدها جنگنده و هزاران توپ صحرایی مواضع اسرائیلی‌ها را در مناطق اشغالی (صحرای سینای مصر و بلندی‌های جولان سوریه) از سال ۱۳۴۶ ش. / ۱۹۶۷ م. زیر آتش سنگین گرفتند، با این امید که سرزمین‌های خود را پس بگیرند. جنگ سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ م. اعراب و اسرائیل این تفاوت آشکار را با یکدیگر داشت که در سال ۱۹۶۷ م. از میان تولیدکنندگان نفت، تنها عربستان و کویت اعلام کرده بودند به کشورهای حامی اسرائیل نفت نخواهند داد؛ اعلامی که در حد حرف باقی ماند و کاهشی در تولید به وجود نیامد. اما در سال ۱۹۷۳ م. اعراب با نفت به حمایت از مصر و سوریه علیه اسرائیل به‌پا خاستند. وزرای عربی اوپک شامل عربستان، عراق، کویت، قطر، امارات متحده عربی، لیبی و الجزایر در پایان نشست در کویت در ۱۷ اکتبر ۱۹۷۳ م. اعلام کردند که از تولید نفت خود به میزان ۵ درصد در هر ماه کاسته و این کاهش را تا قطع کامل تولید ادامه خواهند داد. هدف از این تحریم، فشار به اسرائیل با هدف بازگرداندن سرزمین‌های مصر و سوریه بود که از سال ۱۹۶۷ م. تصرف شده بود. دو روز پس از اعلام تحریم نفتی، ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور ایالات متحده، از کنگره کشورش خواست پرداخت مبلغ ۲/۲ میلیارد دلار به‌عنوان کمک نظامی به رژیم اسرائیل را تصویب کند که این عمل باعث شد بلافاصله عربستان تمامی محموله‌های نفتی را که از بنادر خود به مقصد

ایالات متحده فرستاده می شد، متوقف سازد؛ اقدامی که سایر اعراب از آن حمایت کردند. همچنین تحریم کاملی علیه هلند که رسماً اعلام کرد اجازه می دهد کمک های نظامی ناتو از خاک آن کشور به اسرائیل برسد، در ۲۸ اکتبر ۱۹۷۳ م. به اجرا درآمد. سرانجام پس از هیجده روز زدوخوردهای خونینی که حاصل آن هزاران کشته، زخمی، اسیر و سقوط ده ها فروند هواپیمای جنگنده بود، در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۳ م. جنگ خاتمه یافت و نمایندگان طرف های درگیر سه روز بعد، در ۲۷ اکتبر ۱۹۷۳ م. دور میز مذاکره نشستند اما تحریم همچنان به قوت خود باقی ماند. دولت وقت ایران با این استدلال که نباید از نفت به عنوان ابزار سیاسی بهره برداری کرد، از پیوستن به تحریم کنندگان نفتی آمریکا و دیگر حامیان اسرائیل خودداری کرد. با گذشت دو ماه و یک هفته از شروع تحریم، در ۲۳ دسامبر ۱۹۷۳ م. شاه ایران در اجلاس وزرای نفت اوپک در تهران پیشنهاد داد که قیمت نفت خام ۱۲ دلار در بشکه تعیین شود و این پیشنهاد مورد موافقت قرار گرفت. پس از این افزایش قیمت، آمریکا از شاه ایران انتقاد کرد که چرا چنین قیمت بالایی را پیشنهاد داده بود. در ژانویه ۱۹۷۴ م. دولت ایران مزایده ای در خلیج فارس صورت داد و محموله نفتی را بشکه ای ۱۷/۰۴ دلار فروخت و بدین وسیله ادعا کرد که مطابق قانون بازار که قیمت ها را نظام عرضه و تقاضا تعیین می کند، قیمت نفت می تواند تا ۶۰۰ درصد افزایش یابد. این نخستین بار بود که از نفت نه تنها به عنوان کالایی اقتصادی، بلکه به عنوان سلاحی سیاسی استفاده شد؛ تحریم نفتی عربی در ۱۸ مارس ۱۹۷۴ م. رسماً لغو شد (ملک، ۱۳۸۵: ۵۰۱/۳-۵۰۴).

نقش دکترین نیکسون در سیاست خارجی منطقه ای ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس

انگلستان از قرن نوزدهم به منظور حفاظت از راه های دریایی مستعمرات آسیایی خود در آب های اقیانوس هند، دریای عمان و خلیج فارس حضور داشت و تا جنگ جهانی دوم قدرت مسلط بر این آب ها بود. در سال های پس از جنگ جهانی دوم، ناوگان آمریکا نیز در این آب ها حضور یافت. پیروزی کمونیست ها در یمن جنوبی و واگذاری تأسیسات دریایی به اتحاد شوروی موجب شد ناوگان این کشور نیز در آب های دریای سرخ و اقیانوس هند به طور منظم حضور یابد. خروج انگلیسی ها از شرق سوئز در اوج درگیری آمریکا در جنگ ویتنام، موجب پیدایش مفهوم خلاء قدرت شد که از آن زمان به بعد بر تحولات منطقه سایه افکند. استراتژی آمریکا در خلیج فارس از اواخر دهه ۱۳۴۰ ش. / ۱۹۶۰ م. به طور عمده در پی آن بود که این خلاء را پر کند. از جمله تدابیری که اتخاذ شد، دکترین نیکسون بود. اساس دکترین نیکسون این بود که با توجه به ناتوانی آمریکا از مداخله نظامی در گوشه و کنار جهان و نیز عدم توانائی قدرت های اروپایی به

ایفای این نقش در سطح جهانی، قدرت‌های منطقه‌ای باید وظیفه دفاع از منافع جهان آزاد را برعهده بگیرند (معرفت‌جو، ۱۳۶۹: ۵۲). بر این اساس، ایالات متحده آمریکا در آغاز دهه ۱۳۵۰ ش.م. وادار شده بود که دریا بد جنگ در ویتنام با پیروزی به پایان نمی‌رسد و افکار عمومی جامعه آمریکا هم به شدت مخالف با مداخله نظامی در خارج بود. زیرا در این برهه زمانی در شدیدترین مراحل جنگ ویتنام، آمریکا ۵۰۰ هزار سرباز به جنوب شرقی آسیا گسیل کرده بود و امکان حضور نظامی گسترده در مناطق دیگر وجود نداشت.

از این رو، آمریکا که در زمان اعلام خروج نیروهای انگلیس در ویتنام گرفتار بود و برایش امکان نداشت جای انگلیس را پر کند، سیاستی را در پیش گرفت که نیکسون آن را «سیاست دو پایه‌ای» نامید. زیرا در پایان دهه ۱۳۴۰ ش.م. ۱۹۶۰ م. که دولت آمریکا تجربه تلخ حضور نظامی خود را در جنگ ویتنام پشت سر گذاشته بود، علی‌رغم تمایل به پر کردن خلاء قدرت ناشی از خروج انگلستان از خلیج فارس، به دلیل فشار افکار عمومی مردم آمریکا نمی‌توانست خود را مجدداً درگیر حوادث احتمالی دیگری بکند، بنا بر این، طرحی را که بعدها به دکترین نیکسون-کیسینجر یا «سیاست دو ستونی» مشهور شد، در منطقه خلیج فارس به اجراء درآورد (الهی، ۱۳۸۶: ۲۵۹). اساس طرح بر بومی کردن مسائل منطقه‌ای قرار داشت و چنین برنامه‌ریزی شده بود که دو دولت بزرگ حاشیه خلیج فارس؛ ایران و عربستان تقویت شوند و به‌وسیله این دو دولت بدون حضور مستقیم آمریکا، اولاً؛ موقعیت و نفوذ سیاسی ایالات متحده را در خلیج فارس مستحکم نماید، ثانیاً؛ موجبات اعتراض شوروی سابق و احیاناً مجامع بین‌المللی را فراهم نسازد. در اجرای سیاست دو ستونی، ایران به‌عنوان ستون نظامی و به‌صورت ژاندارم منطقه در می‌آمد و عربستان به‌عنوان ستون مالی، هزینه‌های طرح را تأمین می‌کرد.

نیکسون در جزیره گوام^۱ واقع در اقیانوس آرام، کاهش نیروهای آمریکائی را در آسیا پس از پایان جنگ ویتنام پیش‌بینی کرد و گفت: آمریکا دیگر هرگز در یک جنگ آسیایی دخالت نخواهد کرد. در آینده ممکن است اگر یک کشور دوست آمریکا مورد تجاوز قرار گیرد، از او دفاع کنیم اما آمریکا دیگر از سربازان خود به‌عنوان حافظ منافع و استقلال کشورهای آسیائی و یا به‌منظور توسعه نفوذ استفاده نخواهد کرد، بلکه از طریق داد و ستد، همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی، تکنولوژیکی و راهنمایی‌های نظامی به دوستان خود در آسیا کمک خواهیم کرد تا قدرت و نیروی لازم را برای دفاع کامل از استقلال و حاکمیت خود به‌دست آورند (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۱/۲/۹).

مقامات آمریکائی معتقد بودند که پس از خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس، آمریکا بنا به دلایل مذکور نمی‌توانست به شکل فیزیکی و نظامی در منطقه حضور دائم داشته باشد، بلکه بیشتر علاقه‌مند به همکاری با ایران و عربستان در منطقه است. نیکسون معتقد بود که همکاری بین ایران و عربستان و کمک به آنها وسیله‌ای برای ایجاد ثبات و امنیت منطقه‌ای و جلوگیری از نفوذ خارجی و به‌ویژه ایدئولوژی کمونیسم به‌وسیله شوروی در منطقه خواهد شد. آمریکا با همکاری انگلستان در زمینه‌سازی تحقق سیاست جدید منطقه‌ای خود پس از اعلام دکترین نیکسون تلاش کرد که روابط ایران و کشورهای عرب منطقه بهبود یافته و حتی‌الامکان اختلافات جاری فی‌مابین را کاهش دهد. ریچارد نیکسون در تاریخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۶۹م. در راه سفرش به فیلیپین و در زمان اقامتش در جزیره گوام، دکترین خود را اعلام کرد. بر اساس «دکترین نیکسون» یا «گوام»، آمریکا منافع منطقه‌ای خود را با استفاده از دوستان و متحدان منطقه‌ای و بدون مشارکت مستقیم خود تأمین و حفظ خواهد کرد. بر همین اساس، پس از خروج کامل نیروهای انگلیسی از خلیج فارس در پایان دسامبر ۱۹۷۱م. یک ترتیب امنیت جدید منطقه‌ای به نام «سیاست دو ستونی» با مشارکت مستقیم ایران و عربستان سعودی شکل گرفت. آمریکا با طرح و اجرای حساب‌شده و هوشمندانه توانست از بخش قابل‌توجهی از نیروهای خود در سایر نقاط از جمله در جبهه‌های گسترده ویتنام استفاده کند و از سوی دیگر، هزینه‌های نظامی آمریکا را نیز کاهش دهد (اسدی، ۱۳۷۱: ۹۲).

بر اساس این دکترین، ایران نقش «پایه نظامی» و عربستان نقش «پایه مالی» را عهده‌دار شدند. ایران نیز به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت منطقه، با داشتن بیشترین خط ساحلی و علائق اقتصادی و سابقه تاریخی در پی اعلام خروج انگلستان و عدم پذیرش این مسئولیت از طرف آمریکا، خلیج فارس را منطقه حیاتی خود نامید و برای حفظ منافع خود در این منطقه اعلام کرد که خلاء قدرتی که در نتیجه خروج بریتانیا حاصل خواهد شد، نباید به‌وسیله هیچ کشوری در خارج از منطقه پر شود (روزنامه کیهان، ۱۳۴۷/۱۰/۱۵). اساس دکترین نیکسون بر تقویت قدرت نظامی ایران و قدرت اقتصادی عربستان قرار داشت، به‌نحوی که به‌ویژه ایران بتواند با موافقت و همکاری عربستان سعودی به‌صورت یک قدرت منطقه‌ای و به‌عبارت روشن‌تر به‌عنوان «ژاندارم یا پلیس منطقه» وارد عمل شود. به‌همین جهت بود که آمریکا به‌تدریج کمک‌های نظامی قابل‌توجهی را به هر دو کشور ارائه کرد تا آنان بتوانند از منافع منطقه‌ای آمریکا دفاع کنند.

طبق دکترین نیکسون، برخی از کشورهای جهان سوم که دارای اوضاع نظامی و اقتصادی بهتری از دیگر کشورها بودند، باید نقش فعال سیاسی و نظامی را بازی می‌کردند و در وهله اول

بر منافع خود تکیه داشته باشند و از این طریق بار سنگین حفظ ثبات سرمایه‌داری را که از زمان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۳۴۸ ش. / ۱۹۶۹ م. تقریباً به‌تنهایی بر دوش ایالات متحده آمریکا بود را کاهش می‌دادند (هالیدی، ۱۳۵۸: ۲۵۹).

در این رابطه، ریچارد نیکسون اظهار کرده بود که «دست‌های آسیائی باید آینده آسیا را شکل دهند» بدین جهت ملل آسیائی به همکاری بیشتر به‌منظور مقابله با تهدید احتمالی کمونیست‌ها در آسیا تشویق شدند. به‌دلیل اینکه مسئله دفاع و توسعه سایر کشورها در درجه اول، مسئولیت خود کشور و در درجه دوم یک مسئولیت منطقه‌ای است. در واقع حکومت نیکسون از طریق کاهش نیروی انسانی و هزینه‌های مربوطه، اقدام به صرفه‌جویی در آسیا کرد (برودین و دیگران، ۱۳۵۳: ۱۳۷-۱۳۴). از این رو بود که مشکل دولت آمریکا در مقابل ویتنام و افکار عمومی مردم آمریکا در دهه ۱۳۵۰ ش. / ۱۹۷۰ م. امکان پذیرفتن هر گونه مسئولیت جدیدی را در سرکوبی یک بحران سیاسی دیگر در هر نقطه جهان، از رهبران آمریکا سلب نموده بود.

جایگاه راهبردی ایران در دکترین نیکسون

ایران در خلال سال‌های دهه ۱۳۵۰ ش. در چارچوب دکترین نیکسون به یک قدرت نظامی منطقه‌ای تبدیل شد. اگر چه عواملی مانند افزایش شدید درآمد نفت، برخورداری از جمعیت نسبتاً زیاد در منطقه خلیج فارس، وسعت کشور و اهمیت سیاسی-جغرافیایی آن، نظام نسبتاً باثبات داخلی، پیدایش «خلاء قدرت» پس از خروج نیروهای نظامی انگلستان از منطقه در ارتقاء ایران به چنان موقعیتی مؤثر بودند اما به نظر برخی محققان، مهم‌ترین عامل در این زمینه، پذیرش نقش شریک فرودست و کارگزار سیاست‌های امنیتی غرب، توسط رژیم گذشته ایران بود. به‌عبارت دیگر، تنها بر اثر رشد پویای قدرت ملی، اقتصاد، منابع، جمعیت، ارتقای کیفی توان علمی و فکری کشور نبود که دولت ایران تصمیم گرفت اقتدار خود را در منطقه خلیج فارس گسترش دهد، بلکه ایران برای ایفای چنین نقشی انتخاب شد. علل این‌گزینش را باید در دگرگونی‌هایی جست که در اواخر دهه ۱۳۴۰ ش. و اوایل دهه ۱۳۵۰ ش. در صحنه جهانی پدیدار شد. ظهور نخستین علائم بحران اقتصادی در غرب به‌ویژه در ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی و کاهش نرخ‌های رشد اقتصادی، درگیری فزاینده آمریکا و قرار گرفتن آن در سراسیمگی شکست ویتنام، برخاستن موج‌های گسترده استقلال‌خواهی و انقلاب در جهان سوم، ظهور اروپا و ژاپن به‌عنوان قدرت‌های اقتصادی رقیب، بروز نوسانات شدید در نظام پولی بین‌المللی و افول دلار در منظومه پولی، رشد شدید نرخ‌های تورم و بیکاری در آمریکا و اروپا، اهمیت فزاینده نفت به‌عنوان

عاملی حیاتی در تداوم بقا و رشد اقتصادی غرب و تمرکز شدید منابع و ذخایر این ماده پراهمیت در منطقه خلیج فارس از مهمترین متغیرهای کلانی است که به اتخاذ تدابیر جدیدی از سوی غرب انجامید و دکترین نیکسون یکی از آنها بود (معرفت‌جو، ۱۳۶۷: ۳۶).

همچنین از دیدگاه سیاست‌گذاران آمریکا، جایگاه ایران در خط شمالی خاورمیانه آن را به منظور دفاع از آن منطقه، برای دفاع مقدم از منطقه مدیترانه و به‌عنوان پایگاهی برای حمله‌های هوایی یا زمینی به داخل اتحاد جماهیر شوروی، حیاتی می‌ساخت. منابع نفت ایران و دیگر کشورهای خلیج فارس برای توانایی غرب به منظور دوام آوردن در یک جنگ طولانی حیاتی بود. اگر جنگ فراگیری هم در کار نبود، ایران به‌عنوان پایگاهی برای هدایت عملیات جمع‌آوری اطلاعات علیه شوروی، جاسوسی آن سوی مرز و همچنین از سال ۱۳۵۴ ش. / ۱۹۷۵ م. مراقبت الکترونیک تجهیزات آزمون موشک شوروی در آسیای مرکزی ارزشمند بود (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۶۵).

یکی از مهم‌ترین علائق آمریکا در خلیج فارس، دسترسی مداوم و مطمئن خود و به‌ویژه متحدان غربی او و ژاپن به نفت منطقه است. آمریکا برای تحقق این هدف مهم خود به رژیم شاه متکی بود. شاه علاوه بر اجرای نقش مسئولیت ژاندارمی منطقه و حفظ علائق آمریکا، برای آن کشور امکان طلایی عدم دخالت مستقیم نیروهایش را در خلیج فارس فراهم کرده بود. این امکان باعث شده بود تا از تجدید تجربه بد ویتنام دیگری همراه با خسارت‌های زیاد نظامی و سیاسی برای آمریکا جلوگیری شود و آن کشور بی‌دردتر و کم‌خرج‌تر در منطقه فعالیت کند (اسدی، ۱۳۶۹: ۸۸).

روابط ایران و آمریکا اهرم اصلی در اتخاذ سیاست‌های غرب‌گرایانه این کشور بود. اتکاء ایران به آمریکا به‌عنوان تنها قدرت قادر به مقابله با فشار شوروی سبب شد که ایران در زمینه تسلیحات، تکنولوژی و روش زندگی آمریکائی سرمایه‌گذاری‌های سنگینی انجام دهد. از نظر ایران، آمریکا آنقدر از ایران دور بود که نمی‌توانست مانند دیگر قدرت‌های منطقه به‌خصوص بریتانیا که در گذشته برای خنثی کردن فشارهای شوروی به ایران آمده بودند، حاکمیت ایران را به خطر اندازد. در این مسیر، شاه اجازه داد که بعضی از تأسیسات و عملیات حساس اطلاعاتی آمریکا در ایران تأسیس شود و از طریق آن از فواید حاصل از رابطه بسیار نزدیک با جامعه اطلاعاتی آمریکا نیز برخوردار شد (دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۶۶: ۱۴۷/۱).

نیکسون رئیس‌جمهور اسبق آمریکا در کتاب خود به‌نام جنگ واقعی - صلح واقعی، در اهمیت نقش ایران به منظور پیشبرد سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا، اینگونه نوشت: در واقع دو ماه پس

از اعلامیه ژانویه ۱۹۶۸م. بریتانیا در باره قصد عقب‌نشینی، شوروی‌ها آوردن قدرت دریایی به منطقه را آغاز کردند؛ در ماه مارس ۱۹۶۸م. ناوگان کوچکی از نیروی دریایی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، وظیفه و مأموریتی دائمی در اقیانوس هند داشت. این دگرگونی زمانی رخ داد که فریادهای علیه جنگ در ویتنام، سؤالاتی جدی به‌وجود آورده بود که آیا جامعه آمریکا از درگیری عمده دیگری در نقطه دردسرافرین دوردستی مانند خلیج فارس پشتیبانی خواهد کرد یا نه. واشنگتن به عوض نشان دادن قدرت آمریکا به جای بریتانیا و حضور مستقیم در منطقه خلیج فارس ترجیح داد که بر قدرت‌های محلی، عمدتاً ایران و عربستان سعودی متکی شود تا امنیت خلیج فارس را تأمین کنند، در حالی که آمریکا نیز با تأمین اسلحه و ابزارهای دیگر به آنها یاری می‌داد. این «سیاست دو ستونی» در حد انتظار مؤثر بود تا این که یکی از دو ستون فرو ریخت: رژیم حاکم بر ایران در سال ۱۳۵۷ش. / ۱۹۷۹م. سقوط کرد (نیکسون، ۱۳۶۴: ۱۴۵).

سقوط شاه برای سلاطین باقیمانده خلیج فارس و نیز ممالک صنعتی غرب، رویدادی نامبارک بود. زیرا سقوط رژیم شاهنشاهی ایران باعث نگرانی کشورهای حوزه خلیج فارس از بازگشت عدم ثبات به منطقه خلیج فارس و ترس از صدور انقلاب ایران به سایر کشورهای منطقه شده بود. کشورهای غربی و به‌خصوص آمریکا هم نگران به خطر افتادن منافع غرب در ایران و اینکه در نتیجه این حرکت انقلابی، ایران ممکن است به چپ متمایل شده و در صدور نفت به سوی غرب وقفه ایجاد شود (دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۶۶: ۳۶/۲۹۷).

همچنین نیکسون در ادامه، راجع به نقش ایران، زمان شاه در تأمین امنیت منطقه می‌نویسد: شاه در سال ۱۹۷۳م. سپاهیان ایران را به منطقه ظُفَّار عمان - که چریک‌های مارکسیست با کمک یمن جنوبی همسایه عمان، رژیم سلطان عمان را تهدید می‌کردند - گسیل داشت. محمدرضا شاه با تمرکز نیروهایش در مرزهای عراق و ارسال کمک‌های محرمانه به شورشیان گُرد، ارتش عراق را در جایش میخکوب کرد و مانع شد که ارتش عراق در جنگ اکتبر ۱۹۷۳م. نقش مهمی ایفاء کند. شاه، همچنین فرمان به ساختن پایگاه دریایی چابهار در بلوچستان ایران داد تا دروازه تنگه هرمز را پاسداری کند (نیکسون، ۱۳۶۴: ۱۴۷). ایران با هزینه‌ای معادل ۸۰۰ میلیون دلار ساختن بندر نظامی در منطقه چابهار را آغاز کرد. از این پایگاه عظیم نه تنها حکمرانی بر دریای عمان و خلیج فارس ممکن بود، بلکه در کشمکش منطقه اقیانوس هند نیز مؤثر می‌افتاد و همچنین پیشرفت احتمالی شوروی به سمت اقیانوس هند را از راه خشکی می‌توانست سد نماید (الهی، ۱۳۸۶: ۲۷۰).

جایگاه ایران در سیاست خارجی منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا

در مورد جایگاه ایران در پیشبرد سیاست خارجی منطقه‌ای آمریکا در خلیج فارس باید گفت: در واقع، ایران قدرتمندترین کشور منطقه خلیج فارس به لحاظ نظامی بود که می‌توانست ثبات و امنیت را در آن منطقه تأمین نماید، زیرا ایران مخالف حضور هر قدرت خارجی در منطقه خلیج فارس پس از خروج نیروهای انگلیسی بعد از سال ۱۳۵۰ ش. / ۱۹۷۱ م. بود و به‌عنوان قدرت برتر منطقه‌ای دارای منافع حیاتی در این منطقه بود. اما به‌دلیل جو حاکم بر نظام بین‌الملل در آن زمان که در دوره نظام دو قطبی بود، ایران تصمیم گرفت که با آمریکا رهبر بلوک غرب که پس از خروج نیروهای انگلیسی از منطقه، جانشین انگلستان شده و در خلیج فارس حضور رسمی پیدا کرده بود، متحد شود. ایران قادر بود نقشی را که دکت‌ترین نیکسون برای قدرت‌های منطقه‌ای در نظر گرفته بود، ایفاء کند. ایران بر خلاف عربستان سعودی، دارای نیروی نظامی کافی بود و نظریات رژیم سلطنتی در باره خطر شوروی و لزوم جلوگیری از آن با آرای آمریکا کاملاً یکسان بود.

هنری کیسینجر^۱ مشاور امنیت ملی و وزیر امور خارجه نیکسون در مورد جایگاه ایران در سیاست خارجی منطقه‌ای آمریکا می‌نویسد: «ایران در زمان شاه یکی از بهترین و مهمترین دوستان آمریکا و وفادارترین دولت در جهان بود». موضوعی که ضرورت داشت، تأمین جنگ‌افزارهای مناسب برای ایران بود تا آن کشور را قادر سازد به انجام دادن وظایف پاسداری در خلیج فارس و به‌طور کلی به تقویت بنیه نظامی خود بپردازد. نیکسون موافقت کرد که از شاه کمک به گردها که در آن هنگام به‌منظور نیل به خودمختاری علیه عراق قیام کرده بودند، پشتیبانی کند. پشتیبانی از گردها می‌توانست عراق متمایل به شوروی را تضعیف کند و مانع از آن شود که نفوذش را در خلیج فارس گسترش دهد و در عین حال، نیروهای عراقی را در مناطق کردنشین می‌خکوب سازد و توانایی نظامی خود را در رویارویی احتمالی با اسرائیل کاهش دهد. همانطور که کیسینجر در خاطراتش اعتراف کرده است: «مفید بودن تصمیم نیکسون در مورد گردها، کمی بیش از یک سال بعد به منصّه ظهور رسید: تنها یک لشکر عراقی برای مشارکت در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ م. خاورمیانه در دسترس بود» (لنچافسکی، ۱۳۷۳: ۱۷۶-۱۷۵). آغاز زمامداری نیکسون در سال ۱۹۶۹ م. و نقش فعالی که هنری کیسینجر نخست به‌عنوان مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهوری و سپس در سمت وزیر امور خارجه در سیاست آمریکا بازی کرد، نقطه‌عطف مهم و تازه‌ای در روابط آمریکا با ایران به‌شمار می‌آید. در دوران حکومت نیکسون، ایران که تا اواسط دهه ۱۳۴۰ ش. / ۱۹۶۰ م. نقش درجه دوم در سیاست خاورمیانه داشت، به یکی

1. Henry Kissinger

از مهره‌های اصلی سیاست منطقه‌ای آمریکا تبدیل شد و در اوایل دهه ۱۳۵۰ ش. / ۱۹۷۰ م. یکی از ستون‌های نگهدارنده منافع آمریکا در این منطقه مهم و حساس جهان بود.

فرد هالیدی^۱ تحلیلگر مسائل خاورمیانه معتقد بود: ایران از اواخر جنگ جهانی دوم، متحد صمیمی آمریکا بود. دولت آمریکا از سال ۱۹۴۵ م. به بعد موجودیت رژیم ایران را تضمین کرد و از اواخر دهه ۱۹۶۰ م. از دولت ایران در جهت تفوق منطقه‌ای پشتیبانی کرد و به این دلیل، انواع کمک‌های نظامی و سیاسی مورد درخواست رژیم ایران را در اختیارش قرار داد، زیرا ایران در قاره آسیا موقعیت استراتژیک داشت و عربستان که از ایران بسیار ثروتمندتر بود، نه جمعیت ایران و نه استعداد بالقوه نظامی آن را داشت. تنها کشورهای قابل مقایسه با ایران از این جهت در منطقه خاورمیانه، مصر و ترکیه هستند اما هیچکدام از این کشورها در حال حاضر از منابع اقتصادی شبیه ایران که معمولاً نفت است، برخوردار نبودند. همچنین ایران همسایه جنوبی اتحاد شوروی بود و از اواخر جنگ جهانی دوم از کمک‌های آمریکا برخوردار شد که عمدتاً با توجه به خطر شوروی توجیه‌پذیر بود (هالیدی، ۱۳۵۸: ۲۵۹).

کارشناسان امور کشورهای عربی در وزارت امور خارجه آمریکا با توجه به عدم اعتماد سنتی و بدگمانی اعراب نسبت به ایران که کشمکش بر سر نام خلیج فارس و اصرار کشورهای عرب برای نامیدن آن به عنوان خلیج عربی [اصطلاح جعلی] نمونه کوچکی از آن به‌شمار می‌رفت، در باره واکنش احتمالی کشورهای عرب در برابر نزدیکی بیش از حد آمریکا به ایران هشدار دادند. برای حل این مشکل، سیاست معروف به «دو ستونی» ابداع شد و مقامات سیاسی آمریکا در اظهارنظرهای رسمی خود چنین عنوان کردند که عربستان سعودی که کشوری کم‌جمعیت و عقب‌مانده بود، عملاً نقش مهمی در تأمین امنیت منطقه ندارد و بار اصلی حراست از امنیت خلیج فارس و کشورهای ساحل جنوبی آن بر دوش ایران است. قبل از اجرای طرح معروف به سیاست دو ستونی دفاعی خلیج فارس، آمریکا نقشه وسیع‌تری برای تشکیل یک اتحادیه دفاعی بزرگ از کشورهای ایران، ترکیه، پاکستان، عربستان سعودی و کشورهای ساحل جنوبی خلیج فارس داشت اما مصر، عراق و سوریه پیش از تهیه مقدمات اجرای این طرح به مبارزه تبلیغاتی شدیدی با آن دست زدند. ترکیه، پاکستان و کویت نسبت به عضویت در چنین اتحادیه‌ای بی‌میلی نشان دادند و آمریکا از تعقیب این نقشه صرف‌نظر کرد و دیگر راه‌حلی عملی‌تر از تقویت نظامی ایران به‌نظر نمی‌رسید (روبین، ۱۳۶۳: ۱۰۳). در واقع، ایران تنها کشور تولیدکننده نفت منطقه خلیج فارس و مدیترانه بود که در تحریم اعراب علیه آمریکا و کشورهای اروپائی شرکت

نکرد. این اقدام موجب شد که شاه به‌عنوان یک دوست و متحد قابل اعتماد در مطبوعات و رسانه‌های خبری آمریکا مورد تحسین واقع شود. به‌علاوه زیانی که در نتیجه افزایش قیمت نفت متوجه آمریکا شد، در مقایسه با زیان کشورهای صنعتی دیگر ناچیز بود و در تحلیل نهایی، این جریان موجب افزایش قدرت رقابت کالاهای آمریکائی با مصنوعات ژاپن و کشورهای اروپای غربی و در نتیجه افزایش صادرات آمریکا گردید. بدین‌سان، اکثر مقامات دولتی آمریکا و نمایندگان کنگره و نویسندگان مطبوعات، رژیم شاه را متحد خوب و قابل اعتمادی برای آمریکا می‌دانستند و شاه را رهبر نیرومندی به‌شمار می‌آوردند که برای حفظ ثبات و امنیت منطقه حیاتی خلیج فارس باید روی آن حساب کرد.

در دهه ۱۳۵۰ش. ایران در نقش مدافع غرب و ژاندارم خلیج فارس درآمد. بر اساس همین سیاست بود که نیروهای شاه در جزایر تنب بزرگ، کوچک و ابوموسی مستقر شدند و به قابوس بن سعید، سلطان عمان در سرکوبی شورشیان ظُفَّار کمک کردند. در پی این اقدام، کرانه‌های جنوبی تنگه هرمز زیر کنترل ارتش ایران که مستشاران آمریکائی بر آن فرمان می‌راندند، قرار گرفت. نیروهای ایران در جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک در تنگه هرمز می‌بایست از برقراری تماس میان عراق و جمهوری دمکراتیک خلق یمن جلوگیری می‌کردند و زمامداران بحرین، قطر و امارات متحده عربی را زیر فشار قرار می‌دادند تا فکر برقراری مناسبات سیاسی را با اتحاد شوروی نداشته باشند (بوندارفسکی، ۱۳۵۸: ۱۰۲).

همچنین در سال ۱۳۵۰ش./ ۱۹۷۱م. حکومت وقت ایران استقلال بحرین را به رسمیت شناخت. در این رابطه، اردشیر زاهدی وزیر وقت امور خارجه ایران از شاه تقاضا کرد به عده‌ای از همکاران وزارت خارجه که وظایف‌شان به نحوی با مسئله بحرین ارتباط پیدا می‌کرد، فرصتی داده شود تا نظرات‌شان را حضوراً بیان نمایند. این فرصت در ۲۴ دی ماه ۱۳۴۸ش. فراهم آمد. در این هنگام، شاه در این رابطه اظهار کرد که حدود یکصدوپنجاه سال پیش انگلیس بحرین را از ایران جدا کرد و حال که قصد خروج دارد، می‌خواهد به حکام عرب منطقه استقلال بدهد و بحرین را به ما پس نخواهد داد و آن‌گاه چیزی در این مضمون گفت که من نمی‌توانم چون دون کیشوت رفتار کنم. شاه در باره هدف بزرگتر خود که همان ایفای نقش قدرت برتر در منطقه بود، سخن گفت و اضافه کرد بایستی زمینه را برای اجرای این نقش و ایجاد ثبات و امنیت در منطقه فراهم آورد و بالاخره تأکید نمود که حتی المقدور باید سعی کرد در تعیین سرنوشت مردم بحرین به نوعی اثرگذار باشیم (عسگری، ۱۳۸۱: ۲۹۸).

بدین ترتیب، ایران در چهارچوب دکترین نیکسون به یک قدرت نظامی منطقه‌ای تبدیل شد. هر چند عواملی مانند افزایش شدید درآمد نفت، برخورداری از جمعیت نسبتاً زیاد در منطقه خلیج فارس، وسعت کشور، اهمیت جغرافیایی و سیاسی و پیدایش خلاء قدرت پس از خروج نیروهای نظامی انگلیس از منطقه، در ارتقاء ایران به چنان نقشی مؤثر بودند اما مهمترین عامل در این زمینه، نقش کارگزار سیاست‌های امنیتی غرب توسط رژیم گذشته ایران بود.

نتیجه‌گیری

خلیج فارس به علت موقعیت استراتژیک و کشف نفت در اوایل قرن بیستم میلادی و واقع شدن در جنوب مرزهای شوروی، همواره در سیاست خارجی منطقه‌ای آمریکا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. به خصوص پس از پایان جنگ جهانی دوم و شروع عصر دو قطبی که آمریکا رهبر بلوک غرب در رقابت با شوروی ابرقدرت شرق به سر می‌برد، از دیدگاه سیاستمداران آمریکا، منطقه خلیج فارس از جمله مناطق در معرض کمونیسم بود که دکترین اتخاذ شده از سوی رؤسای جمهور آمریکا مؤید این مطلب است. در بین کشورهای خلیج فارس، ایران به عنوان کشور قدرتمند در سواحل شمالی خلیج فارس، به لحاظ پرجمعیت‌ترین کشور و ارتش نسبتاً منظم در مقایسه با دیگر کشورهای منطقه و همجواری با مرزهای شوروی، در سال ۱۳۵۱ش/۱۹۷۲م. از سوی آمریکا به عنوان ژاندارم خلیج فارس تعیین شد. موقعیت ژئوپلیتیک خاص (واقع شدن بین شوروی کمونیستی در شمال و مناطق نفت خیز خلیج فارس در جنوب) و عدم خصومت با اسرائیل از عوامل مؤثر در این انتخاب بود. همچنین هم‌سو بودن نظرات رهبران ایران و آمریکا در مورد جلوگیری از توسعه ایدئولوژی کمونیسم در منطقه، در این انتخاب بی‌تأثیر نبود. به‌گونه‌ای که ایران در سرکوب جنبش ظُفَّار در عمان در دهه ۱۳۵۰ش/۱۹۷۰م. تلاش موفقیت‌آمیزی از خود نشان داد. افزون بر آن، در دهه ۱۳۴۰ش/۱۹۶۰م. به دلیل درگیری فزاینده آمریکا در ویتنام و اقتصاد تضعیف‌شده آمریکا بر اثر این جنگ فرسایشی و تحلیل نیروی نظامی و صرف هزینه برای حفظ سلطه آمریکا بر مناطق حیاتی، آمریکا طرح مسئله «بومی کردن» مسائل منطقه‌ای را با هزینه دولت‌های محلی مطرح کرد که «سیاست دو ستونی» یا «دکترین نیکسون» بدین‌منظور برای منطقه خلیج فارس طرح‌ریزی شد و دو قدرت منطقه‌ای (ایران و عربستان سعودی) عهده‌دار مسئولیت امنیت این منطقه حیاتی شدند که در آن، ایران ستون نظامی و عربستان ستون مالی این سیاست را تشکیل می‌دادند. آمریکا با تقویت این دو کشور از نظر نظامی، سعی در حفظ وضع موجود و حفاظت از منافع حیاتی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس داشت.

منابع و مآخذ

فارسی:

- اخترشهر، رجبعلی، ۱۳۸۳، *ارتباط ایران و آمریکا*، تهران: کانون اندیشه جوان.
- اسدی، بیژن، ۱۳۷۱، *علاق و استراتژی ابرقدرتها در خلیج فارس*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- اسدی، بیژن، ۱۳۸۸، *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران: سمت.
- ، ۱۳۶۹، *علاق و استراتژی‌های آمریکا در خلیج فارس (مجموعه مقالات سمینار بررسی مسائل خلیج فارس)*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- الهی، همایون، ۱۳۸۶، *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران: قومس.
- امیری، عباس، ۱۳۵۵، *خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین‌الملل*، تهران: مؤسسه پژوهشهای سیاسی و اقتصادی بین‌المللی.
- بوندارفسکی، گریگوری، ۱۳۵۸، *تاریخ توسعه‌طلبی آمریکا در ایران*، تهران: انتشارات حزب توده ایران.
- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۶۶، *از ظهور تا سقوط*، (مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا)، ج ۱، تهران: مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا.
- ، *اشغالگران قدس*، (مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا)، ج ۳۶، تهران: مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا.
- روبین، باری، ۱۳۶۳، *جنگ قدرتها در ایران*، ترجمه: محمود مشرقی، تهران: انتشارات آشتیانی.
- زهیری، علیرضا، ۱۳۷۷، *عوامل مؤثر در شکل‌گیری رفتار سیاسی ایران در قبال اسرائیل*، *فصلنامه انقلاب اسلامی*، شماره ۱، سال ۱، ایران: دانشگاه اصفهان، صص ۱۶۶-۱۵۱.
- طباطبائی، محمدحسین، ۱۳۵۷، *روابط ایران و غرب*، [بی‌جا]، [بی‌نا].
- عسگری، نورمحمد، ۱۳۸۱، *قله‌های قدرت در دو دهه پایانی دودمان پهلوی*، تهران: به‌آفرین.
- کدیور، جمیله، ۱۳۷۹، *رویارویی، انقلاب اسلامی ایران و آمریکا*، تهران: اطلاعات.
- گازیوروسکی، مارک، ۱۳۷۱، *سیاست خارجی آمریکا و شاه*، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- لابروس، هانری، ۱۳۵۲، *خلیج فارس و کانال سوئز*، ترجمه: محمود خواجه‌نوری، تهران: مرکز مطالعات بین‌المللی دانشگاه تهران.
- لنچافسکی، جرج، ۱۳۷۳، *رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه؛ از ترومن تا ریگان*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، تهران: البرز.
- معرفت‌جو، علی، ۱۳۶۷، *تغییر سرنوشت مقدر، اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال ۲، شماره ۲۲، صص ۴۱-۳۶.
- ، ۱۳۶۹، *منطق جنگ خلیج فارس، اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال ۵، شماره ۴۲-۴۱، صص ۶۱-۵۲.
- ملک، محمد، ۱۳۸۵، *نفت خلیج فارس و کاهش وابستگی جهانی به این نفت با اشاره به تحریم نفت عربی ۱۹۷۳م*، (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خلیج فارس در گستره تاریخ)، ج ۳، اصفهان: دانشگاه اصفهان، صص ۵۱۱-۵۰۱.

نخلة، امیل. آ.، ۱۳۵۹، *روابط آمریکا و اعراب در خلیج فارس*، ترجمه: کارو، تهران: سروش.
نیکسون، ریچارد، ۱۳۶۴، *جنگ واقعی - صلح واقعی*، ترجمه: علیرضا طاهری، تهران: کتاب‌سرا.
----- ۱۳۷۴ / ۱۹۹۹؛ *پیروزی بدون جنگ*، ترجمه: فریدون دولتشاهی، تهران: اطلاعات.
هالیدی، فرد، ۱۳۵۸، *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه: فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر.

نشریات:

روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۵۱/۲/۹.
روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۷۱/۳/۲۱.
روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۴۷/۱۰/۱۵.